

ف

۱۸۴۱۳

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم خاتم النبيين
مبشرين ونذيرين
والله اعلم بالصواب

[Faint, mostly illegible handwritten text in Arabic script, possibly a continuation of the prayer or a separate document.]

[Faint, mostly illegible handwritten text in Arabic script, possibly a continuation of the prayer or a separate document.]

۱۸۴۴



SECOND
TRAVELS AND ADVENTURES
OF THE SHAH OF PERSIA
IN EUROPE

۱۸۴۴

وقایع مسافرت و سیاحت دوم فرنگیان علیحضرت
سلطان ابن سلطان شاه ایران ناصرالدین شاه
قاجار خلد الله ملكه از یوم نهضت از دار الخلافه طهران
الی روز مراجعت و رود موکب مسعود مستقر سرسلطنت
که بدست مبارک مزین فرموده سعی اهتمام اقل الامام
میرزا محمد شیراز الملقب بملك الكتاب در
اسکولته سببی بزور طبع در آمد و چند تصویر که
شایسته این کتاب بود مزید نمود و تحریر کردیم شهر
۱۲۹۰



THE SHAH OF PERSIA

در رکاب بودند از انجام مختص شده مراجعت کردند اعضا و الدوله هم که با نایب السلطنه بود مختص شده
 رفت) دو شبته چهارم بغروبین رفیقم اردو در هزار جریب که قریب شهر است زده بودند
 سه شبته پنجم در هزار جریب اترق شد باد شدید میاید این روزنامه را امروز در هزار جریب
 بنویسم) خبر تلگرافی امروز از طهران رسید که والده اعراض الدوله که از صبایای نایب السلطنه
 مرحوم بود فوت شده است حاجی قلابادی مدرس هم در طهران مرحوم شده) خلاصه انشاء الله
 از سر حد هم با اینکه بفرنگستان خواهند آمد و کسانیکه بطهران مراجعت خواهند کرد و خواهم نوشت
 چهار شبته ششم هم در هزار جریب اترق شد متصل باد میاید و هوا کرد و خاک و دمه و سرد بود
 پنجاعت بغروب مانده رفیقم شهر از محله راه کوشک بدو نخانه در اطاق رکنیه که دیوانخانه و دوا
 احکومر عضد الدوله است نشینم علما و شاه زادگان و اعیان قزوین بحضور آمدند عصری مراجعت
 بارو شد صیاد الملک حاکم کیلان که دیروز از کیلان آمده حضور رسید پنج شبته هفتم
 بقریه سیاه دهن که از خاک قزوین است رفیقم بخرسنگ راه است اما تمام راه جلگه و صحرای
 بسیار خوب بنروز خرم و پر کل است دبات آباد از محال قاغازان و دشت ابی قزوین همراه
 و کناره صحرا بود اغلب مال ابن الرعا یا و منوبان اوست سیاه دهن بنقصه خانوار است
 جمعیت زیاد و باغات بسیار دارد ابو القاسم خان نواده ناصر الملک در بنار گاه دیده
 شد بجا پارسی از راه آذربایجان باریس رای می تحصیل میرود و حالا اول شکوفه همه جاست طهران
 هم روزیکه پیرون آید شکوفه زرد الو و الوجه و بادام باز شده بود خلاصه دست راست
 قریه سیاه دهن محال قاغازان است جمعه هشتم بقصبه اهر میرودیم متجاوز از هفت سنگ
 راه است بکالسه کشیده را ندیم طرف دست راست راه کم آبادی است اما سبزه و گل و بوته
 دارد و تا یکفر سنگ منتهی بکو بهستان میشود اما کوههای بی برف راه کرشکین طرف دست
 راست و آن راه نزدیک تر است اما کالسه نمیزود تلگراف و چاپارخانه و آمد و رفت
 عمومی از همین راه سیاه دهن است طرف دست چپ نیش کوه در محال خرد و قزوین است



روز پنجمین سلخ ربیع الاول نازده روز از عید نوروز گذشته صبح زود توب اعلام سفر فرنگستان
 که مدتی بود مقتم شده بودیم انداخته شد از در باب بهایون پیرون آیدیم نایب السلطنه
 و متوفی الممالک و سپهسالار اعظم و جمیع نوکر با در باب بهایون حاضر بودند سوار اسب شده
 از دروازه کرک پیرون رفیقم هوا از کرد و غبار تیره و تار بود قشون و افواج هم با آن طرف
 امام زاده حسن صف کشیده بودند معتمد الملک که در طهران نایب مناب سپهسالار اعظم است
 با صاحب منصبان نظام و توپخانه و افواج و سواره و غیره ایستاده سواره و پیاده زیاد خیلی خوب
 منظمی بودند پس از سان قشون و کشتن از صفوف افواج و سواره بکالسه کشیده متوفی الممالک
 و شاه زادگان و وزرا و رجال دولت مرخص شده رفتند و ما را ندیم برای قریه حسین آباد حاج
 سلیمان خان شب را انجا ماندیم * جمعه غده ربیع الثانی بقریه کرچ رفیقم استنبه دویم
 منزل سفر آباد بود یکشنبه نیوم از انجا بازگان سنگ رفیقم نایب السلطنه و همراهمان او که

دبات آباد حاصل خیز جمعیت دارد مثل بزج و بناوند ضیا آباد فارسی چین خالصه و غیره بنا
 بغله کوه افتاده است پیدا بود اما تا کوه دو فرسنگ بشیر راه و کوههای برف دار است و پشت
 آن کوه خاک خرقان است دست راست صحرائش آبهودار و آخر خاک قرزین فارسی چین است
 اول خاک خمسه قره این دبات اندر و دابهر مشروب میشود همه دبات جمعیت زیاد باغها
 خوب و اشجار شکوفه دارد است دست راست مقابل قره کوهی سنگی پیدا بود معروف
 به شتر کوه که شبیه است بکوهان شتر بعد از قریه قره و قجر و قیج آباد و غیره است تا میرسد بشیر
 آباد خالصه بول اجدان مخصوص که دینه معتبر است بعد باهر رسیدیم که قصبه بسیار بسیار معتبر
 مثل شهر است مساجد و حمامها و کاروان سراهای متعدد دارد در آنیم فرسنگ هم بالاتر از قصبه
 اهر زده بود در راه دور و جای بدی بود عهد یقینان و ساری اصلان و حسیقلیان پیش شکار
 آهورفته بود عصری با کمال خشکی آید هیچ شکاری هم نکرده بودند آهوپیدا کرده اما بجلکه رم داد
 بودند و آهوسوارهای بختیاری زده بودند یک ماده آهوی خسته بچاره آید جلو کالسکه
 صنع الدوله خوابید محقق پایده شده با ساچمه زده بود عباس میرزا و مظفر الملک و علی بنی خان و
 بابر میرزا که در اهر می نشینند و میرزا ابوالفوح امام جمعه اهر در راه بحضور رسیدند *
 شبیه نم در اهر اتراق شد با در یاد می آید اینجا با باد بسیار است یکشنبه هم بصبا
 قلعه خالصه که بول اصطلح تو بچانه است باید برویم بضیا الملک حاکم کیلان نشان تمشال الثقات
 شد کالسکه نشسته را ندیم راه امروز صحرائی وسیع سطح پر سبزه است دست راست بفاصله
 یکفرسنگ و دو فرسنگ کوههای بزرگ برف دار است و پشت این کوهها خاک طارم است
 دبات میرشکار از قبل هرگز و الوند و خراسانکو و غیره دست چپ رودخانه اهر است آب و دخت
 در این فصل بقدر بچانه سنگ بلکه زیاد تر و کل آلود بود اما تابستان دو سه سنگ بشیر نیاید
 قنات خوب معتبر دارند که این همه باغات را از قنات آب میدهند قدریکه را ندیم بخرم دره
 رسیدیم که قدری از آن خالصه است اربابی هم دارد اما عجیب دره است باغات و اشجار زیاد و

مکنند

یکفرسنگ طول باغاست تازه درختها بنبر شده کم کم برف هم توی دره بود بعضی از صاحب مینباز فوج
 دوم خاصه که با فوج مأمور و روانه طهران بستند در اینجا حضور رسید از اینجا تا پای کوه یکد و فرسنگ
 مسافت زمین این کوهها نرم است زراعت دیمی زیاد میکنند پشت این کوهها با خاک حنه
 و از محال خندانده لوست و بزینه رود که متصل خاک همان میشود در دامنه کوهی پیدا و دهبی مشرف
 بران بود قلعه روی تپه داشت مشهور به سباس که قدیم مال عباسقلیان دودانکه بوده او مرده است
 و حالا امام جمعه حنسه و بعضی از نواری بای میرشکار دارند بعضی دبات دیگر هم بود خلاصه از خرم دره
 گذشته بدیهه رسیدیم دهی است بسیار معتبر و باغات زیاد دارد و قبل از رسیدن به بهیج
 در نزدیک رودخانه بنهار افتادیم قنات بسیار معتبری که بقدر چهار سنک آب داشت برود
 خانه جاری بود این قنات متعلق بخرم دره است از بهیج که قدری که شتمیم بدیهه کوه چلی که بضیا
 میگویند رسیدیم در دست چپ واقع مال حبیب الله خان و برادر میرشکار و بعضی دیگر است بعد
 رسیدیم بصبا این قلعه که منزل است با شدیدی آید و میاید که اوقات را بر همه تلخ کرده است
 یکچلشن سچکاری نمیتواند بکنند همه چادر با و بخر با خوابیده است (دو شبته یازدهم باید برویم
 بسطایینه صبح کالسکه نشسته را ندیم صحرا بسیار خوب و صاف و سبز و پر علف و پر گل و بوته است
 دست چپ و راست از اوایل راه الی انیم فرسنگ و یکفرسنگ منتهی بکوههای برف دار میشود
 قدریکه رفتیم از نهمت کوههای دست راست آب صاف زیاد می بقدر ده سنک میاید قدر
 دیگر که را ندیم سیلاب پر زوری جاری بود باز قدریکه راه طی شد آب صاف تنزی میاید بعد از
 باز سیلابی جاری بود معلوم شد منبع اهر رود از کوههای دست راست است دینه چکر میرشکار
 در دامنه کوه پیدا بود یکفرسنگ از راه دور است بدست راست و در بین اند ختم خانهای
 متعدد توی دره و تپه پیدا بود که تقریباً بقدر دو و سیست باب خانه بنظر آید اما درخت و سبزه
 بسیار کم دارد مثل این است که نباشد رسیدیم معبد آباد و به سپسالار اعظم که مال محمد الدوله
 مرحوم بوده و سپسالار اعظم خریده است باغی و کلاه فرنگی دارد و اینجا بنا خور دیدم حالا اول

بنفشه ایجاست بنفشه خوش رنگی دارد و از بهر رود آورده اند بعد از نهار سوار شده قدریکه رانندیم بحسین آباد میرزا محمد حسین حکم کاشان رسیدیم در صحرائی دست چپ هنوز برف بود که بهای دست چپ همه زراعت دیم است ما رسیدیم بدین سلطانیه که سید شاه خدا بنده خراب ولی با بر پا و آثار پیش نمایانت آنا انشاء الله باید تعمیر شود رسیدیم بعبارت سلطانیه پیاده شده رفتم بالا پس سالار اعظم ملک آرا را بحضور آورده بود همه جا رگشته آیدیم پایین سوار شده رفتم سجاد که در چمن بای عمای زده اند حاجی محمد حسن خان شیخ مت که بدینست در خدمت عصری دیده شد امروز باز باد بد سلطانیه میاید شب ایستاد هنوز در ختمای ایجا ببارکت نکرده است امروز در بین راه یک برآمدگی کوچکی بقدر ده و جوب از زمین دیده شد بالای آن که میروند که سید شاه خدا بنده پیداست ایجا رگد و کت الله اکبر میگویند از طرف پته هر چه آب جاری میشود داخل زنجانه رود شده بزنجان میرود و این طرف پته هر چه آب جاریست سمت رودخانه ابر رود میریزد عجب است این پته که جاکت که منبع این آبها چندان ارتفاعی ندارد و این طرف نسبت بسیار از اضی تفاوتی چندان ندارد (سه شنبه ۱۲۰۰) امروز باید بزنجان برویم از سلطانیه الی بزنجان چهار فرسنگ دیم است اردور اینم فرسنگ هم بالاتر از شهر در باغ حسین آباد ملک پاشا خان سرتیب پسر مظفر الدوله مرعوم زده بودند که نیم فرسنگ تمام راه بود کالسکه نشسته رانندیم صحرائی سلطانیه خیلی با صفاست و شب رعد و برق شد باران هم گاه گاهی میاید روز هم کاهی ابر بود کاهی آفتاب جلگه بسیار خوبست تمامش با چمن است یا زرا مرغانی قاز لاق خیلی خوب میخوانند قدریکه راه رفتم بدیهی رسیدیم که همش الملکی و مال مظفر الملک است که بهای دست راست برف دارد الی کفر سنک و نیم مسافت که بهای دست چپ هم برف دارد اما دور تر است در چمنی نهار افتادیم رودخانه سمان از رخ که بزنجان رود است جلو بود این رودخانه چون از چمن میگذرد با ملاق سختی است که اسب از آن نمیکند و عرض رودخانه هم گسست ایجا باز یاده از پنج ذرع نیست آنا ناز بجان و پائین تر که میرسد کم کم آبهای دیگر هم داخل و مخلوط بان شده بزرگ و عریض میشود مرغابی و بعضی طیور دیگر زیاد است تا ایجا که بنها

بنفشه ایجاست

افتادیم دو فرسنگ راه آمده بودیم همه جا زمین مسطح از ایجا بعد دره و ماهور شد و کم کم کوه دست راست نزدیک و از کوههای دست چپ دور میشدیم تا از پل آتیه چشمه که سر رودخانه ساخته اند گذشتیم رودخانه بدست چپ افتاد چشمهای زیاد از چمن در آمده جز رودخانه میشد از سیلابها و رودخانههای متعدد هم گذشتیم که همه از طرف کوههای دست راست جاری و داخل این رودخانه میشد بعد از گذشتن از پل مفاصله دو میدان اسپ پته با ماهورهای بزرگ پیداشد و جابل کردید ما بین کوههای بزرگ دست چپ و این تنها که معبر بود تا قریب شهر زنجان نزدیک شهر دره و ماهور پست و هموار و کم کم مسفوق و منتهی بصبح اگر دید و باز کوههای برف دارد دست چپ پیداشد دست راست هم پته داشت آنا کوه چکله است و زود تر پست و مساوی با صحرای می شود و کوههای دست راست هر چه بشهر زنجان نزدیک می شود کم کم کوه چکله و کم برف تر میگرد و خلاصه مسافت زیادی که رانندیم بدیهه دیره رسیدیم که مسکن و محل نشین علی نقی خان سرتیب است خود او هم با پسرش هما ایجا بحضور آمدند عتیقی خان بسیار مدد دست بخینی است ابتدای آبادی و باغات زنجانه رود از دیره است دیره دید بزرگ جمعیتی است خلاصه رانندیم تا بشهر زنجان رسیدیم باغات زیاد در دره باو کنار رودخانه دارند درخت بلو تازه شکوفه کرده تبریزی هنوز هیچ سبز نشده بود اهل شهر همه با استقبال بیرون آمده بودند جمعیت زیادی دارد از شهر گذشته بحسین آباد میاید که منزل ما بود رسیدیم جایی با صفا نیست چادرها از کنار دریاچه طولانی زده بودند امروز از دیره با این طرف الی حسین آباد لایق قطع باران بارید مردم تر شدند ابو القاسم خاز که نوشته بودیم بجا پارسی بیار پس میرود هنوز ایجاست شب را الی صبح باران آمد همه زمین کل مردم تر و سرمای شدیدی شد بگر و زهم که چهارشنبه سیر و هم بود لایق ایجا اتراق شد و شب از باران همه چادرها خوابیده و مردم صدمه خورده بودند روز چهارشنبه ۱۳ باید برویم نزدیک هوا صاف و آرام آنا بسیار سرد بود سوار کالسکه شده رانندیم از باغ حاجی زمان عبور شد شکوفه زیادی داشت راه پست و بلند است رودخانه نزدیک شدیم کنار رودخانه و بات و باغات

افتاد

خوب زیاد است اول دو دیده بود متصل بهم گوشکان میگفتند خالصه دیوان و یونل خنجان جهات
 بسیار دبات پر اشجار خوبیت بعد دیده باریست آنم خالصه و یونل کن الة وله است باغات و
 اشجار زیاد دارد بعد ازین دیده دیده چمبر ملکی مظفر الملک است در باغات اینجا بنهار افتادیم بسیار
 سرد بود و بعد از نهار کالسکه نشسته را ندیم طرفین راه همه دره و ماهور است تا میرسد کوهها
 بزرگ دیده کاوند پشت کوههای دست چپ است کوه دست چپ که تا اینجا است بطرف
 مغرب کشیده بود در محاذی دیده نیکجه یک قلعه کوه بزرگ بلند سخت پر برنی تشکیل شده مشهور
 بکوه دیر که بیلان شاهسونهاست و از اینجا رفته کوه از طرف مغرب منحرف شده رو بوجه
 می رود خلاصه از دره که کشیم که رودخانه سار ساق لوار آن جاری بود و میرفت تا بر بجان
 داخل میشد خیلی آب داشت قدریکه رفتیم راه از رودخانه کم کم الی دو فرسنگ دور و بایل
 بطرف دست راست شد بعد از رودخانه نیکجه کشیم این رودخانه هم خیلی آب دارد و
 بزبان رود میریزد و همه این آبها داخل قزل اوزن شده و بسفید رود ریخته منصب بدین
 خرمیشود و جمیع راه اینجا با دره و ماهور است خلاصه دوباره رودخانه نزدیک شده تا بار دو
 رسیدیم راه امروز چهار فرسنگ بود چادر بار الب رودخانه زده اند دیده نیک پی بزرگ
 یک کاروانسرای کهنه قدیم دارد که در زمان سلطنت شاه صفی اول حکم آن پادشاه بدست میرزا
 محمد تقی اصفهانی صدر عظم در شهر سنه یک هزار و چهل و نه هجری بنا شده است در این اطراف ایلات
 رثوند قسلاک دارند جمعه یا نردو هم باق فرار که از املاک مظفر الملک است رفتیم یعنی چون
 بسیرم دور بود آق فرار را میان منزل قرار داده و سورات جمع کرده بودند بالاتر از آن دیه است
 که سرده میگویند اینجا از ارضی اینجا است چنانچه دارد خلاصه همه جا از کنار رودخانه میرفتیم
 طرفین راه دره و ماهور تا همه سبز و پر کل است بونه کل سریش امروز دیده شد انواع کلههای
 دیگر هم بود از زرد سفید لاله کوه چک و بزرگ بعضی کوهها و زمینها خاک است مثل شوره زار ایماچ
 سنگ در این صحرا نیست یا چمن و سبزه و گل است با شوره زار که اسب فرو نبرد و در راحت میرود

سه فرسنگ بود الی عصر منزل رسیدیم **شنبه شانزدهم** بسیرم که دیده امیر خوار است باید دیدیم
 کالسکه نشسته دست راست راه را گرفته رفتیم دره و ماهور زیاد دارد اما زمین خاک نرم خوبیت است
 براحت راه می رود گل و بونه و گیاه از هر قسم خرگوش رو باه با فرقه ابله رچین لاک پشت زیاد
 دارد و یک بلدرچین همد قلیجان زد خیلی سواره رفته نزدیک دیه بنهار افتادیم اطفال دیده را
 که در صحرا شگت ناز میخیزند خواسته هم دیده را پرسیدیم گفتند پیره خوش است این دره و ماهور
 دست چپ و راست شبیه هم و هر دو طرف قسلاک شاهسون دیرن است کوههای برف دار
 بزرگ از جلوهی اینست آذربایجان پیدا بود حسن قلیجان جبال اجدان گفت پشت این کوهها اردیل
 است و این طرفش گرم رود دست چپ کوههای برف دار بزرگ از دور پیدا بود گفتند
 کوههای تحت سلیمان و فشار است که بیلان ایلات دیرن است خلاصه بعد از نهار خیلی رانده
 تا دیدیم سر جاده کالسکه نشسته ناز نزدیک رودخانه رسیده قدری دیگر که راه رفتیم اردو پیدا
 شد اردو را بالای دیده بسیرم زده اند بعد از رود منزل اراک شدیدی آمد و بعد هوا باز شد امروز
 دست چپ راه دیده فرا بوده و مشمپا بوده است اما من ندیدم **یکشنبه** هفتدهم باید
 بجبال آباد که خاک آذربایجان و شقایق است برویم صبح زود از خواب برخاسته سوار کالسکه شد
 را ندیم عباس میرزا مرضی شده رفت بقدر نیم فرسنگی که رفتیم باز کنار رودخانه و طرفین راه همان تپه
 و کوههای نرم خالی بود بعد از دست راست چپیده بدره افتادیم و رودخانه از نظر غایب شد
 و در دست چپ ماند قدریکه با کالسکه از کوهت سر بالا رفتیم اطراف جلگه و صحرای هموار می پدید
 آمد همین که کوهت کوه چک سر حد خاک خسته و آذربایجان است خاک آذربایجان صحراست
 صاف و سطح وسیع سبز و پر کل و علف بر خلاف راه دیر و ز که خاک خسته بود اما در تابستان
 ازین صحرا با واسطه گرمای زیاد و پشه و مگس نمیتوان عبور کرد خلاصه بسیار با صفائی بود اما
 باز دره و ماهور راه کالسکه پست و بلندی داشت از کالسکه پائین آمده سوارا سب شدم
 جمال آباد وارد دیدیم بود منزل امروز سه فرسنگ است اگر میرزا حاکم اینجا حضور آمد کاروانسرای

شنبه

یکشنبه

بزرگی از قدیم در جمال آباد است که در زمان شاه عباس ثانی اغور لو خان امیر دیوان حکم آن پادشاه در
 سنه یک هزار و شصت و چهار بنا کرده است چادر بار اتومی باغی زده اند شکوفه بلو و سیب و بادام
 با بعضی میوه جات دیگر داشت اسفند بنور اینجا با گل کرده است نزدیک جمال آباد دیهی است
 اسمش کوشین آقا محمد علی آبدار باشی می گفت در بنان بسیار خوب دارد و آورده بود در بنان تازه خوب
 بزرگ و دو شبانه پیچیدیم باید برویم میانج صبح بر خاسته سوار اسب شدیم از در جمال آباد
 عبور شد خانوار چندانی ندارد چند خانه خوب طیخان قره سوران و بعضی دیگر در اینجا ساخته اند
 از در به با طرف راه همه دره و ماهور بود تا یکفرسنگی که رانده برود خانه قزل اوزن که از طرف جنوب
 بسمت شمال مشرق جاریست بریدیم میرزا جعفر سلما سی برادر میرزا احمدی که نوکر قدیم ماست با حاجی
 مطلب خان تفنگدار کنار رودخانه حضور آمدند بعد از پل که ششم پل تپه چشمه است که چشمه وسط خیلی بزرگ
 رودخانه هم آب زیادی داشت خلاصه صحرای همه سبزه و گل است اما تابستان اینجا با خیلی گرم و بد
 هوا میشود از طرف پل که دوک قافلان کوه است رستم بالا را بشوخت کوش زم و سبزه و پر
 گل و شبیه بکدوک خزانست قدری از کدوک بالا رفته بنهار افتادیم خاک این کوه قرمز و نفش و
 رنگهای مختلف است بعد از نهار سوار شده رانیدیم دست راست روی کوه قلعه سخت قدیم گفته است
 معروف بقلعه دختر باد و برین ملاحظه شد حالا هم چندان خرابی ندارد و بعضی جاهای این راه را بواسطه
 گل سنگفرش کرده اند معلوم میشود در باران و برف این راه خیلی گل میشود کوش خلی خاک زمی دارد
 اسب فرو میرود بسمت قزل اوزن هیچ چشمه و آبی ندارد که برود خانه جاری شود مگر از سمت میانه
 آب بسیار کم کل آلودی برود خانه میر بخت خلاصه بسیر کردند که رسیده دیدیم جمعی ایستاده اند معلوم
 شد ولیعهد و صاحب دیوان و صدرا لوله و علمه جات و لیعهد استند از بالای کرده جلگه میانه
 و صحرای گرم و کوه بزکوش و رودخانه میانه با آب زیاد و فی الحقیقه تمام صحرا آذربایجان پیدا
 بود خوب منظری داشت رودخانه میانه هم باندک مسافتی در آخر قافلان کوه متصل بقزل اوزن میشد
 بکیلان میرود در حقیقت قافلان کوه در وسط این رودخانه جزیره مانند واقع شده است بر چشمه رطو

دو شبانه

میانه از کوههای مشیت رود کرد و در ترکمان طایفی و غیره است خلاصه سرازیری زیادی طی شد منصوص
 میرزا امیر اسکندر میرزای مرحوم پای کردند حضور رسید جلگه که رسیدیم قدری بجالسهک نشسته نزدیک
 پل میانه که سواره و جمعیتی ایستاده بودند دوباره سوار اسب شده با ولیعهد و سپهسالار عظم و صاحب
 دیوان و دیگران صحبت کنان میرفتیم دسته غلامان کشیکخانه با یوزباشیها که مرخص روانه آذربایجان
 بودند و سواره افشار رومی و سواره آیانلو و افشار صابین قلعه و غیره که جمعیت زیادی میشدند
 قریب به پل همه صف کشیده بودند از پل که ششم آب این رودخانه قدری بیشتر از قزل اوزن بود
 پلش بسیت و تپه چشمه دارد از طرف پل سکنه میانج ایستاده بودند در رود و میدان اسب پلین
 تر از میانه در جای با صفائی زده بودند راه امروز چهار فرسنگ است (سنه ششمه نوزدهم باید
 رفت بصومعه علیا که دید علی صاحب دیوان است اگر چه راه راست نزدیک از میانه الی ترکمان است
 اما چون بد بوده و کالسهک نمر فته این راه را که در حقیقت بیراهه است برای کالسهک ساخته اند از پلین
 تا همین صومعه دو فرسنگ نزدیکتر است این راهی که ساخته اند الی صومعه خضر سنگ نیم است خلاصه
 سه ساعت و نیم از دسته گذشته سوار شده رانده تا رسیدیم قصبه میانج سواره و جمعیت زیادی
 بود بلکه فحانه را خارج از قصبه بالای تپه ساخته اند امام زاده معتبری تومی قصبه مدفون است کسبند
 کاشی خوبی بر مقبره اش دارد گفتند بد و پشت بر حضرت صادق امیر سده قصبه میانه دو هزار
 خانه دارد در حقیقت شهر است نواحی آن شل توک کاری زیاد میشود در سال پنج و پنبه بسیاری
 در حوالی این رودخانه عمل میآید خلاصه رانده در بالای تپه بلند می قدری تماشا می قصبه کرده دیدیم
 پلین بجالسهک نشسته پس از طی قدری راه برود خانه رسیدیم که آب بسیار تنگ آلودی داشت
 و از طرف کوه بزکوش میآید دوباره سوار اسب شده رو بکوه بزکوش و شمال رانده تا به تپه رسیدیم
 که بالای آن امین سلطان آفتاب کردان زده نهار حاضر کرده بود طرفین راه همه جاده و
 تپه است ولی بسیار نرم و بی سنگ تمام صحرا با زراعت است یا سبزه و گل خودرو و اما اگر شربت
 اینجا دیدیم است و بیشتر جا بارانهم تازه میکا شتند اصل زمین پوک و نرم و رطوبت کوه بزکوش

دو شبانه

برف زیاد دارد در شسته این کوه طولانیست پشت آن مجال سراسر است خیلی از اینجا تعریف میکردند
 و این کوه را همه جاتا سر قلعه از هر طرف آب میواند بالا رود در تعارض نصف کوه البرز یعنی نصف
 قلعه هفت بر است که مرتفع ترین قله البرز است خلاصه بعد از بنا بر کالسه کشته را ندیم راه همه
 پست و بلند باشد دید می آید اسباب رحمت مردم شده بود یک ساعت بغروب مانده وارد
 منزل شدیم در صومعه بسیار با صفاست رودخانه خوبی از میان دره سبز رود ختی میکند در غلب
 درختانش زرد آلوست بید و سفید دارند در مثل درخت جنگلی دید دست جرد بالا از این
 دید واقعت امروز در راه بعضی دیبات دیده شد که اسامی آنها ازین قرار است او نیک مال
 نظام العلما ی تبریز خوانده که چنان اسبق علی مومن الملک متولی باشی ارض قدس که بسیار دیده
 خوبیت باغات زیاد دارد در دامنه کوه تومی دره افتاده است رودخانه خوبی هم از اینجا
 میکند و دیگر دیده کوه و ریخته و غیره نزدیک منزل دست راست دیده نه دو لغ دیده شد
 صاحب دیوان بجهت ورود ما آشنایی کرد چهارشنبه بیستم انشاء الله تعالی باید به ترکمان
 چای رفت صبح کالسه کشته را ندیم کفر سنک راه بود در این مثل راه در دره و ماهور و
 همه جازاعت دیدم و تپتای نرم است قدریکه راه طی کرده بدتره رسیدیم که آب یاد کل آلود
 از وسط آن میکششت در دیده و انگش که در دامنه بزکوش دیده بسیار محتر و مال حاجی میرزا
 صادق خان پسر شیرالدوله مرحوم است لب آب بنهار افتادیم بعد از بنا رسوا شده پس از طی
 قدری راه بدره دیگر رسیدیم محب دره با صفا ی خوبی بود رودخانه آب زیاد می که چندان
 هم کل آلود بود از آن میکششت طرفین رودخانه اشجار زیاد داشت این آب از دیده و در قاف
 میاید که آنم مال حاجی میرزا صادق خانست و این دره از املاک قریه ترکمان و جزء اینجا است
 پس از قدری دیگر طی مسافت و راه پست و بلند خود ترکمان که منزل است پیداشد دید خیلی
 معتبر آباد پر اشجار است میر لطفعلی خان پسر سیف الملک طالش حاکم اجار و در با سواره خود برادر
 کوچکتر و همیش میرزا زین العابدین جان که یا در تو پخانه است در اینجا بحضور رسیدند اسم برادر لطف

چهارشنبه

چهارشنبه

هم محمد خان است این پسر بازر و خمر خفیر قلی میرزای مرحوم پسر نایب السلطنه مغفور است خلاصه قدری
 در منزل خوابیده بعد برخاستم با شدیدی می آید که همه بچه بار انداخت **پنجشنبه ۲۱** باید بطرا
 چمن برویم چهار فرسنگ سبک است از دره که دیده ترکمان چایی در اینجا واقع بود رودخانه از میان
 میکششت سواره عبور شد با شدیدی بنا کرد بوزیدن ترکمان چایی بقدر دو سست رسید خانه از جمعیت
 دارد قدریکه از دره دور شدیم کالسه کشته نمیر سنک راه طی شد بدی غریب و دست رسیدیم دیده
 مقبرست رودخانه آب و باغات خوب دارد سلسله کوه بزکوه بزکوش خیلی طولانیست و هنوز معلوم
 نیست تا کجا امتداد دارد اما قله که مرتفع تر از همه جاست محاذی دره ترکمانست و برف زیاد دارد
 از اینجا بعد کم کم پست و کم ارتفاع میشود خلاصه راه امروز هم مثل دیروز پست و بلند و دره و ماهور تمام
 صحرا زراعت دیدی است دست چپ الی دو فرسنگ فاصله منتهی کوه میشود اما کوه بهای کم ارتفاع
 خالی که همه زراعت دیدیم است دست راست هم فاصله دو فرسنگ کوه بزکوش میرسد و همه دره و
 و ماهور و زراعت است بعضی دیبات که طرفین راه دیده شد از این قرار است دست راست
 غریب دوست خالصه شریف سیلان خالصه دیوان همانند دست ایضا خالصه بالین شریف آباد
 تر آباد از و چپ دست چپ قره جوق خالصه برق آباد خالصه فراچین خالصه خجاعت بغروب
 مانده وارد منزل یعنی قریه فراچین شدیم دره وسیعی است که رودخانه عطینی از آن میکشزد و هنوز
 در دره و ماهورهای اینجا لکه لکه برف باقیست اینجا اول مجال عباس است که جز حکومت این الود از
 یعنی پسر محمد علی خان صند و فدر فرمان میرزای مرحوم است دیده فراچین زیر دست دره است
 پیدا بود بعد از ورود بمنزل با شدیدی وزیدر عد شد باران و تکرک بارید از رودخانه سیل
 برخاست شتری هم تلف کرد **جمعه بیست و دوم** باید برویم به تکه داش که جزو
 مجال عباس است مجال ثلثه ازین قرار است که از فراچین اول مجال عباس است بعد مجال اوجان
 بعد همان رود که به تبریز وصل میشود خلاصه سوار شده از دره و رودخانه کشتهیم آب یادی
 داشت باو لیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان صحبت کنان میرفتیم بواسیایر سرد بود مثل قله

البرز برف هم لکه خلی در صحرا و تومی جاده بود قدری رفته بکالسه کشتم این السلطه اجودان
مخصوص مهندقلیخان این سلطان و بعضی دیگر عقب کالسه میاید ناکاه از عقب قال و مقال
کالسه را کابداستند دیدم این سلطه از اسب من خورده بازو بایش را گرفته راه میبردند اما
در دوش نه سگت شد اسبش را بغله جاده برده پایش لغزیده افتاده و خلی بدرین خورده بود بعضی
دیگر هم امروز که اسب از بغله میرانده زمین خورده بودند روی خاک مثل خاک خشک و نرم نظر
میاید تا اسب پایش را میگذارد در زیرش گل سرخ چسبده لغزیده است فوراً لغزیده زمین میخورد
از دره فراچمن با بنظر وضع صحرا برخلاف سابق شد یعنی دره و ماهور و زراعت دیدم بهمان
طور باست که وصف شد اما زمین قدری سنگلاخ دارد و بعضی تپهای دست راست بزرگتر و
شبهه کوه است امروز از لوج دره لر که کشتم سه دره است که از هر یک آب میاید اینجا با اگر باران
بیاید یک مال پرون هم فرو شکر خدرا که باران میسارید چندین دفعه از کالسه با سب سوار شد
باز از شده سربا کالسه کشتم بین راه که سواره میایدیم با عضد الملک و بعضی دیگر صحبت میکردیم
عضد الملک قدری عقب ماند مهندقلیخان گفت جعفرقلیخان غلام بچه پاشی اسبش از بغله لغزیده
زمین خورد و حرفش هنوز تمام نشده بود که گفتند عضد الملک اسبش از بغله لغزیده زمین خورد پایش
در گرفت اما بخر گذشت بعد از دیدیم قدری در راه باران گرفت وارد منزل شدیم چهار فرسنگ
بود و یکمه دوش در بغله افتاده است دیدم آبادی چینی است رودخانه هم دارد رود و چادر باران
تومی دره و چمن و کنار رودخانه زده اند منزل بود و باران شدید می آمد هوا بسیار سرد شد امروز
از دو کاروانسرای قدیم کشتم که تومی دره ساخته اند اول کاروانسرای دو آنکه است دیگری
معروف بکیک ربع فرسنگ بکده اش مابده کاروانسرایت در غصه در عهد دولت شاه
عباس ثانی توسط خواجهمحمد حسین کیلانی بنا شده بالای درب کاروانسرای سنگی نصب است که چند
شعر در تعریف بنای کاروانسرا و اسم بانی و آمد در اینجا محکوک و مطور است شعرا که ماده نگینت
در اینجا ثبت میشود شنیدم از پی تاریخ باقی میبگفت مکان این زیکان بود بهشت آباد دهاتی

که امروز دیده شد از نیر است دست راست قمش قرشاق ز کلوچه داش تا آن کجین نیکجه گرم خوران
دست چپ جداق قچاق قرنجه احمد آباد علی طنج امروز محمد حسن خان نوزنی نایب اشیک آقاسی پاشی
هم پیش بکل فرورفته زمین خورد بقدر صد نفر امروز زمین خورده اند رشته کوه دست چپ امروز
کیفر سنگ مسافت سجاده داشت اما همه مثل تپه و دیم زار است این طرف که مجال عباس است این طرف
هشتر و د شنبه ۲۳ باید برویم سجای آقا چار فرسنگ راه و در آخر چمن او جان واقعت ملکش
مشک است ما بین ابراهیم میرزای افغان و ورثه صدیق الملک مرحوم دیدم تعبیرت خلاصه صبح که خفا
بواسطه باد و باران دیدم عصر که هوا آب شده سرد کرده دیدم چادرها همه بچ بسته بود سوار اسب شده
با ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان و سایرین صحبت کنان خلی راه رفته تا بکالسه رسیدیم کالسه
نشسته را دیدیم راه امروز خشک و سنگلاخ است از باریدن باران کل نشود طرفین راه باز دره و تپه
و پست و بلند است اما دست راست زمینش بر سنگ تر و سحر است دست چپ زمینش نرم تر
و باز همه جازر اعت دیدم است هر چه راه طی میشد کوه سهند زد کتیر میشدیم تا محاذی منزل که حاجی آقا
باشد زیاده از کیفر سنگ تا دامنه کوه مسافت نیست کوه سهند قلعه بایش در این فصل مثل رستان
پوشیده از برف است سه چهار قلعه خلی بلند دارد اما کلیه ارتفاعش بقدر نصف کوه البرز طهران
نمیشود طرف دست راست در بلندی بهار افتادیم با شخان سپهر کاظمخان فراشبانی مرحوم و امیر
اصلاخان فراش خلوت بحضور رسیدند بعد از نماز بکالسه نشسته رانده تا رسیدیم بروی خانه که از
طرف دست چپ از کوههای سهند و غیره بطرف دست راست جاریست بقدر ده سنگ
آب کل آلود داشت مسافت زیادی با رطوبتی کرده بیک دره وسیعی رسیدیم که چمن بدی داشت و در
خانه با زار است چپ دست راست میرفت و مسافت زیادی از راه چمن را کل و با تلاق بدی
کرده بود از کالسه پیاده شده سوار اسب شدم دست چپ دیدم بند کهن بود که بالا دست همین
چمن است ملک و بول حکیم قبلی مرحوم و حالا مال سپهرش میرزا علی شرف شکر نویس است از این دره
و چمن که عبور شد بابل حلقه و چمن او جان رسیدیم طرف دست راست از دور کوههای بلند برف

خوبی بنظر رسید گفتند که کلنبر و مشکبیر است که آنطرفش قزاجه داغ و اینطرف محال خانم رود است و بد
 بستان است از اینجا ای دامنه آن کو بهاد و در زده فرسنگ میشد بسیار خوش منظر و با جلوه جلگه و کو بهما و
 بیلا قانی بود از همین دره بسراب وارد بیل هم راه است که آمد و شد میشود خلاصه همه جا رانده تاریسیم
 سجاجی آقا که منزلت رودخانه هم اینجا از چپ راست میآید ابالی قریه کننا تیه که محل تولد است سررا
 آمده بودند مخصوصا ایستاده خیلی مهربانی و التفات بانها کردم این قریه از محال بخوارقان و در دامنه
 کوه سهند واقعت وارد منزل شدیم عصری طبقات علمای تبریز که تا اینجا با استقبال آمده بودند
 بتوسط ولیعهد و سپهسالار اعظم و صاحب دیوان حضور رسیدند اساسی ایشان ازین قرار است
 دسته اول حاج میرزا جواد آقا مجتهد حاج میرزا محیل آقا حاج میرزا موسی حاج میرزا عبدالرحیم امام جمعه
 حاج میرزا صادق میرزا یوسف و بخوارقانی آخوند ملا یحیی میرزا احمدی قاضی میرزا احمد پسر حاج میرزا
 جواد آقا مجتهد میرزا ابوالقاسم داماد مجتهد میرزا یوسف جهان شاهی میرزا حسین سجانی میرزا ابوالحسن
 دسته دوم پسر مرحوم میرزا باشم حاج میرزا جعفر دسته دوم حاج میرزا شفیع آقا حجه الاسلام حاج میرزا حسین
 قاضی میرزا رفیع نظام العلما حاجی ملا علی حاج میرزا تقی برادر حجه الاسلام میرزا موسی صدر پسر حاجی
 میرزا شفیع آقا حاج میرزا محمد علی ملا باشی میرزا محمد رضا نواده میرزا یوسف حاجی میرزا ابراهیم برادر
 حاجی میرزا محسن میرزا محمد علی پسر قاضی میرزا خلیل ولد ایضا ملا محمد جوان میرزا ابوالقاسم شیخ الاسلام
 دسته سیم میرزا محمود شیخ الاسلام حاج میرزا یوسف آقا حاج میرزا محمد علی قزاجه داعی میرزا غفار
 صدر العلما میرزا محمد حسن میرزا عطاء الله شیخ الاسلام میرزا محمد رضا میرزا ابوالحسن برادر مرحوم میر
 الدوله میرزا علی اکبر برادر ایضا میرزا محمد تقی صدر دیوانخانه میرزا یوسف نقیب الشراف پسران شیخ
 الاسلام دو نفر میرزا حسن میرزا الطغی قاضی مراغه آقا میرزا حیدر شیخ الاسلام میرزا قادر قاضی ساج بلایع
 دهانی که امروز از طرفین راه دیده شد از اینقرار است دست راست تو سکان ملکی و توتولی آقا محمد حسن تاجر
 خوشی قرا و نا ملکی و توتولی حاج میرزا جواد مجتهد چهره خوبی ملکی و توتولی میرزا احمدی قاضی پسر میرزا باشم مرحوم
 دره چی ملکی و توتولی اولاد مرحوم حاج میرزا صادق خان منشی سچه آباد از موقوفات نظیر تیره سرخه ملکی میرزا عبدالرحیم



THE PRINCE OF PERSIA

برادر ملک الکتاب دست چپ فراچای شروانه آتاجان قرا با باند کهنل موسی قیه رودخانه حاجی آقا
 پل ششمه بسیار معجزی از قدیم دارد اما حالاً بحجری آب از زیر پل نیست رودخانه از یک دست پل مسکینه
 شنیده بودیم پل انطرف آب آماندیده بودیم امروز دیدیم یکشنبه ۲۴ انشاء الله تعالی
 باید رفت به باج صبح سوار شده با ولجعه و سپسالار اعظم قدری صحبت کنان رفتم تا رسیدیم کالسکه سوار
 شده را ندیم قدریکه راه طی شد رودخانه که از سمت سهند میآید ملاحظه شد اینجا هم یک پل ششمه از قدیم
 روی رودخانه ساخته اند رودخانه آب جزئی داشت و باز در اینجا هم پل انطرف آب مانده بود مثل
 پل رودخانه حاجی آقا خلاصه که بهای طرفین راه زیاده از یک میدان و دو میدان فاصله سجاده مانده
 مرتفع هم نیست همه دره و تپه و ماهور است رنگت که بهای دست راست خیلی مختلف است در
 قرمز سبز و آبی نقش و رنگاری و سیاه هر قطعه بزرگی است اما پتهای دست چپ همه سفید بد رنگ و بد
 اختلاف است که سهند در طرف دست چپ از پشت پتهای سفید بفاصله یکفرسنگ و نیم پشته
 سه قلعه برآمده دارد در شکل سه پایه که پوشیده از برف و قله وسط قدری بزرگتر از دو تایی دیگر است
 مابین قله آخر و وسط یک برآمدگی شکل مخروطی دارد که سر آن خیلی باریک است مثل نوک نیزه و پوشیده از
 برفست بطوریکه لکه سیاهی در آن دیده نمیشود در این دره که میرودیم ملک و دیده و زمین کرکان است که مال
 حاجی آقایی پیشترت حضور است خود پشته و ماهور بای دست چپ است دیده نمیشود در اعنت
 اینجا با اکثر آبی و دریم بسیار کست بجهت اینکه زمین اینجا با اغلب سطلخ و سخت است و دریم خوب مثل میناید
 قدری اندک بطرف جاده در صحرائی بهنار افتادیم بعد از نماز سوار شده همفرسنگی که را ندیم دریاچه موسوم
 بقوری کل که در جلگه واقع است نظر از اطرافش را که بهما احاطه کرده اند دور دریاچه چمن است آبا آنکه
 زمین چمن تراست و در طوبت زیاد دارد و اسب میان آن فرو میرود و محل خطر نیست قدری بومی است
 و عفو نیست چمن بشام میرسد طرف دست چپ راه و دریاچه در دامنه تپه که در حقیقت زیر کردنه
 معروف به شیلی است دیهنی اقصی موسوم بویوسف آباد قریب بی چهل خانه است آب دریا
 خیلی است که تخمیناً بقدر نیمساعت مسافت دور دریاچه میشود آبش موج بود اما خوراک و خوش طعم

بست عمقش هم زیاده از ده پانزده فرسخ پانزده باشد و ضعا طول نیست و با عرض و طول دریاچه
 تار بوج دماوند تخمینا مقابل است سه چهار نوع مرغابی از بزرگت و کوچکت روی آب دیده شده اند
 هر نوعی زیاد داشت سواراسب شده قدری دور دریاچه گردش کردیم چند تیر کوله بر غایبهای
 روی دریاچه انداخته شد دوباره بکالسکه نشسته را ندیم آخر چمن این جلگه دور دریاچه اول کرد و ک
 و گردنه معروف شبلی است این طرف گردنه را بکالسکه رفته آن طرف که سر اشیب بود باز سواراسب
 شدیم در انتهای گردنه که بهواری میرسید رودخانه بسیار کوچک نخل آلودی از چپ راست میآید
 پل سه چشمه از قدیم بر روی آن ساخته اند از پل عبور شد قدریکه پلین تر اندیم کاروانسرای سر پوشیده
 که از عهد شاه عباس جنب مکان ساخته اند دیده شد از اینجا باز بجای که نشسته را ندیم از این طرف
 کرد و ک شبلی وضع و بهیئت زمین و کوهها تغییر کرده در رشته کوه دست راست سجاده نزدیک رود
 رنگ آنها مختلف تر بود و کوههای دست چپ یک میدانی که راه طی شد از جا دخیلی دور افتاده
 و بصورت دژه و ماهورهای کوچک بنظر میآمدند و همه جا بهمین وضع ممتد است تا منتهی بدامنه سهند
 میشود و سلسله کوه سهند از اینجا بطور دیگر پیدا است که کشیده شده است از ما پهن جنوب مغرب سمت
 شمال مشرق و این کوه وضع و بهیئت غریبی دارد که در هیچیک از سلسله کوههای بزرگ دیده نشده
 و آن این است که مشتمل است بر قطعات متعددی که میتوان گفت البته هزاران قطعه دارد که جمیعاً شکل مخروطی
 و قندی و پوشیده از برف است خلاصه قدریکه را ندیم دست چپ دیده سعد آباد بنظر آمد اطراف این
 دیده جلگه و تماها چمن است رودخانه از میان چمن میگذرد و بهیئت دست راست رفته داخل دره بای
 کوه میشود چون عبور این رودخانه از چمن و مرغزار و دررستان و سایر ایام همیشه کل و باطلاق است و به
 متر و پن صعب و سخت میکند شت حاجی شیخ تاج قرونی که مقیم تبریز است پل بر روی این باطلاق
 ساخته است بسیار خوب و معتبر و طولانیست که انضا فاکمال تعریف و بتجید را دارد و خود حاجی شیخ هم
 در ابتدای این پل بحضور رسید و کمال تحسین التفات نسبت با و که اتمام در ساختن این پل کرده بود
 شد از چیزهای عجیبی که امروز دیده شد این بود که در سر زمین پل حاجی یوسفخان سر تیب فوج خاصه محمد شاه

مردم با استقبال آمده بود با کمال بنیه و قوت و صحت مزاج و حال آنکه نود سال از عمرش میروید و هرگز چنین چیز
 تصور نمیشد که او باین قوه و بنیه باشد خلاصه را ندیم بعد از طی مسافتی ذر دست راست دیمی دیده شد
 معروف به قزلبچه میدان و کاروانسرای هم در سر راه ساخته اند که ملاحظه شد این دیده و کاروانسرای
 حاجی میرزا جواد آقای مجتهد است از اینجا گذشته را ندیم تا بقریه باسیج رسیدیم دیدیم معتبر است باغات حب
 و کاکین معتدده قنوقخانه و کاروانسرا و جمعیت زیاد دارد نزدیک منزل یک رودخانه آب صافی از
 دست چپ بطرف دست راست جاری بود یک پل سه چشمه هم از قدیم بر روی آن بسته اند دم این
 پل از کالسکه پلین آمد سواراسب شده دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم راه امر در شش
 فرسنگ بود روز و شب ۲۵ باید وارد تبریز شویم صبح برخاسته سوار کالسکه شده را ندیم هوا
 صاف و آفتاب بود دیده گذر رود طرف دست راست در دامنه کوه نزدیک باسیج است بعد از آن
 دیده نعمت آباد و پس از آن دیده بارنج است که وصل بناغ میشه میشود در حقیقت اول شهر تبریز از بارنج است
 جمعیت و ازدحام غریبی مستقبلین بود و جمیع طبقات از نوکر و اهل نظام و شاه زادگان و اهل علم و کسبه
 و تجار و سادات و طلاب و متفرد پر و ن آمده و در معابر ایستاده بودند اهل طاعت پوشان که در دست
 راست تومی دره واقع است در کالسکه نشسته بودم راه کالسکه امروز نسبت و بلند و پر کرد و خاک
 بود یک دفعه طاعت پوشان پیدا شدند جابست و وسیع سبزه و چمن و اشجار زیاد دارد عمارت کوچکی کلاه فرنگی
 وضع ساخته اند دورش است یعنی جوضی دور عمارت ساخته اند که آب رودخانه در آن جاریست آب
 کل آلود بود و پل چوبی بر روی آن بسته بودند طلیحان نایب الوزره و میرزا یوسفخان مستشار و همو که پل آفتاب
 روس و هجبت افندی قونول عثمانی و میو آید قونول انگلیس و میو امر قونول فرانسه و سایر مامورین
 خارجه اینجا ایستاده بودند قدری صحبت شد کفتم بعد از نماز بیایند رفتم مرتبه بالا نماز صرف کرده
 بعد باطلاق پلین آمده قونسلها حضور آمدند صحبت شد پس از آن سواراسب شده را ندیم با و شد یک
 بنا کرد بوزیدن کرد و خاک غریبی برخاست دوباره بکالسکه نشسته قدریکه را ندیم به تیب دستجات
 سوار که طرفین راه صفت کشیده بودند رسیدیم سواره مگری جمعی قادر آقا سواره چار و دلی جمعی نوروز خان

سواره قراپاق جمعی پاشاخان و سایر جنلی بودند سواره گذشته با فوج رسیدیم شش هفت فوج بودند
 فوج افشار قبائل دولت فوج امیری فوج شقایق فوج تخت قاپو و سایر از شدت باد و گرمی بر بار
 و غیره نگاه کرد تا رسیدیم باول خیراتی و جنابان انقدر مردوزن بود که حساب نداشت تقریباً دو
 هزار نفر جمعیت بود هر پشت بام و بالاخانه را بر بستی تومان و سی تومان اجاره کرده بودند برای
 نشستن و تماشا این پس هم از دوام غری از نو کرد و صاحب منصبان بود و طرفین راه هم پشت بر پشت
 از رحمت و کسبه مسلمان و از منی و غیره ایستاده و کلمه مردم بسیار سرور بودند شهر تبریز بالنسبه نوزده
 سال قبل ازین که دیده بودم خیلی آباد تر شده تجار و کسبه معتبر متول مالکنت و در همه صاحب خانهای
 بسیار عالی و باغات خوب بازار با همه طاق آجری شده از هر جهت کمال رونق را دارد شهر هم خیلی وسیع
 و بزرگ است دور شهر باید تقریباً دو ازارده فرسنگ باشد خلاصه همه جا آمده تا رسیدیم باغ شمال
 که از بناهای دولتی است حقیقه و لیعهد هم بسیار خوب باغ را نگاه داشته است با صفا و پاکیزه سبز
 و حرم یعنی حالا اول شکوفه است باغی است بسیار بزرگ از بناهای نایب السلطنه مرحوم است لیکن حالا
 بهتر از آنوقت نگاه داشته اند بخصوص باغ دیگر است مشهور باغ بادستان که وصل باغ شمال و
 یک سردر و عمارت فاصله باین دو باغست که آن عمارت را هم نایب السلطنه مرحوم بنا کرده است
 و لیعهد هم یک کلاه فرنگی و دیوانخانه طولانی و خوش منظره است با یک درونی در جنب آن یک خانه
 بنا کرده بسیار خوب و از روی سلیقه ساخته شده است مرتبه تحتانی کلاه فرنگی و صحنه ایست از
 سنگ مرمر و سه مرتبه دیگر هم فوق آنست وضع کلاه فرنگی کوشکی است مثل کلاه درویشان بطرز
 عمارت چین نباشد است در مرتبه اعلائی عمارت کل شهر تبریز و عمارت مردم و باغات و صحرا
 و کوهستان پیدا است خیلی خوب جایست اطراف این کلاه فرنگی هم باغست خلاصه سلام معقد بود
 نشستم قدری با صاحب دیوان حرف زدیم چون کرد و خاک زیاد ازینت کرده بود و در بر خاستم
 حسنی میرزا پسر و لیعهد را دیدم الی حال دیده بودم باید چهار سال داشته باشد شب باران یادی بارید
 سه شنبه ۲ صبح باران زیادی آمد و ابر بود بعد از نماز صبحی بیکت ایلی کپر عثمانی را که از

راه حلب و دیار بکرد و آن آمده و سه روز قبل از ورود ما وارد تبریز شده بحضور آوردند محمد خندان نور
 نایب لشیک آقاسی باشی علی الرسم عرض کرد خوب تقریر کرد نامه در دست بخت افندی قونول
 عثمانی که در تبریز است بود قدری با ایلی کپر صحبت شد فخری بیکت مردیست بسیار معقول بسیار
 سن ریش کم سیاه مایل بزوی دارد و بعد از رفت صاحب منصبان پیاده و توپخانه و سواره را که خانه
 تبریز بودند و لیعهد و پسر سالار اعظم و صاحب دیوان بحضور آورده معرفی کردند و از حضور گذشتند
 عصری سوار شده الی قله باغ میشه رفتم چند دقیقه بالای قله نشسته قدری باغ و عمارت آنجا و خانه
 حاجی کلانتر دور بین انداخته تماشا کردم بهمان وضع و حالتی است که سی سال پیش ازین دیده بودم
 هیچ تفاوت و تغییری نکرده است در مراجعت بکالسکه نشسته از راه خیابان که در روز آمده بودیم رانده
 غروب وارد منزل شدیم شب را بار باران شدید بسیارید و در عدد برق بود چهارشنبه ۲
 از دیشب و امروز الی غروب لایق قطع باران شدید بسیارید قدری بایه کالسکه نشسته پسر سالار اعظم
 میوکریل قونول روس بحضور آورد قدری صحبت شد چشنبه بستی و ششم صبح میوکریل قونول روس
 حکیم باشی حضور حکیم زوریش منساوی را که متوقف تبریز و طبیب و معالج قونولها و مأمورین خارج است
 بحضور آورد بسیار حکیم حاذق و مجرب خوبست امروز باید بجهت صرف نماز بجماعت و لیعهد که در شهر
 برویم هو اصف و آفتاب اما سرد بود و پسر سالار اعظم و سایرین هم فکر نم بودند رفتم بدیوانخانه
 و لیعهد که تازه صاحب دیوان ساخته و بسیار خوب عمارتست از آنجا بدیوانخانه قدیم نایب السلطنه
 منصور نشستم شاگردان مدرسه جدید البسهای تبریز که پسرده میرزا عباس خان پسر مرحوم حاجی میرزا جبار است
 سان دیدیم طولی کشید سخن شاگردان مدرسه دین مدت قلیل خوب کفیل و ترقی کرده بودند بعد از سان
 آنها نماز صرف شد پس از آن بجماعت و باغ اندرونی و لیعهد رفتم قدری گردش و تماشا کرده آیدیم
 پیرون در تالار نشستم تجار و کدخدایان شهر و علمای مراغه و خوی و ارومی و سایر بحضور آمده رفتند
 بعد رفتم نزد بیکت عمارتیکه سر بازار خانه قدیم بود صاحب دیوان جنابخانه تازه ساخته است اطرافش حیرت
 و تمام حجرات را احصاف قابل از بر قبیل نشسته اند بسیار وسیع و بزرگ و خوش وضع و دایر است سخن جا

بامعنی فایده بنا کرده بعد سوار شده رفیق منزل حاجی میرزا جو آقا محمد و از اینجا خانه سایر علمای رفته و با
دیدن خود مراجعت کردیم همماخانه خوبی هم صاحب دیوان تومی بازار بجهت غریبا و عابرین بنا کرده است که
بر کس وارد شود محل راحت و جای پاکیزه و خوراک خوب موجود خواهد بود و همه بازار با اطلاق آجری
زده و تازه کرده است سقف خوبی دیگر بسیار کم دیده میشود خلاصه عصری مراجعت بمنزل شد
جمعه ۲۹ باید رفت بصوفیان صبح قبل از بزخواستن من هوا ابر بود و نم نم باران میآید است
اما بعد کم ایستاده و تا وقت سوار شدن هوا بار شد از در باغ بالا که بصبح امیر رفت سوار شدیم بعد
و پهبانان عظیم و صاحب منصبان و تلمذین همه حاضر بودند بواسطه کثرت وارد حاکم محضر
از راه شهر به پل حاجی رفیق خودمان بفرج کنان از راه صحرا خارج رانده تیپ و سوار و غیره را گفتیم از
راه معمول فتنه از طرف پل حاجی تنظر باشند در بین راه مذکور شد که از بارانهای توفانی سیلاب زور آورد
پل میانج را آب برده است ساری اصلمان و صاحب دیوان را خواسته بشهر فرستادیم که توسط تلکراف
بامیانج گفتگو و استخبار کرده فرار عبور ساری اصلمان و همراهان در آنکه مراجعت بظهران میکنند بپسند
قدریکه رفیق چون بر ابراه بود بلدی جلواند اخته از ابراههای سخت صعب عبور کردیم املاک و مزارعی که
از آنها عبور شد اول ملک شنبه قازان بعد قرا ملک بعد حکم آباد که زراعت و سبزی کاری بسیار
خوبی در اینجا می کنند بعد ویه لگه زیر که خالصه و از املاک مرحوم حاجی میرزا آقاسی و الحال دست
و لیعهد است بعد از اینجا به پل حاجی رسیدیم کثرت وارد حاکم زیاد می در طرفین پل بود و در خانه حاجی
مثل دریا میرفت آبش بقدر و جله بود اما کل الود و معضن پل طولانی دارد از طرف پل فتنه کالسکه نشستم
قوسول انگلیس آمده بود قدری با او صحبت شد جمعیت و سواره آذربایجان طرفین را وصف کشیده
خلاصه رسیدیم هوا ابر بود و کبابی باران میرزد زمین کل و با تلاق بود قدریکه رفیق دست راست توی
صحرا و مزارع دید آتوار که خود دیده دست چپ بود بنهار افتادیم باران شدید می بارید و ایستاد
نار خورده کالسکه نشسته راه افتادیم اطراف راه همه زراعت و زمین جاده هم کل می بود بصورت
عبور میشد قدریکه رانده برود خانه کوچکی رسیدیم که از راست بچپ میآید رود حاجی هم از راست بچپ

صفت

تا بدریای اروم می رسید قدری دیگر کم که راه طی شد و در خانه بزرگ کل الودی بنظر رسید یعنی تا اینجا طرف
دست راست نزدیک بجاده همه جا عبور بود اینجا ما عبور تمام و دهنه دره پیدا شد که انتهای دره
تپه و پشت تپه کوههای بزرگ بر فی پیدا بود این آب از اینجا میآید پل دو چشمه خرابی داشت معروف
به شیخ کرپی یعنی پل شکسته ازین رودخانه که گذشتیم کوه بزرگی در دست راست بمسافت دو میدان از
جاده واقعت معروف بکوه مرور برف مذکور و سنگی و خاکی است اما سبزه دارد و میتوان با سبب لابی
آن رفت بسیار شبیه است بکوه لواسان که نگاه میکند بجاده ما زندان و کوک داغ جابرو و یک مزرعه
و باغی دست راست دامنه این کوه اول دیده شد پشت آن دیده معروف به امسن است که پیدا بود
قدری دیگر که رسیدیم در بزرگی بنظر رسید معروف بجایه مرجان که وقف حضرت امام رضاع است
زمین صحرا می امروز کل خود روی زیاد دارد بانواع اقسام و الوان مختلف اما اغلب طرفین راه
زراعت در انتهای این کوه دیده صوفیان واقعت که انهم وقف است دید بسیار بزرگ پرباغ
جمعیت آباد است یک مقبره هم که کنگر کاشی دارد نزدیک دیده دست راست در دامنه تپه
واقع است کویا وجه شمیمه این دیده بصوفیان نیست که دو نفر اهل اقلند اینجا بودند کوه مر و شکار هم
دارد و چنانکی از اهل صوفیان یکتیش زده بود دست چپ راه امروز همه جلگه بوده فرسنگ مسافت
میرسد بکوههای سیاه سنگی که کویا کوههای ده خوارقان و دور دریا می شایسته کوه مشوم که کوه عظیمی است
و برف زیاد دارد پیش بود و قریب صوفیان نزدیک باین کوه است در دامنه این کوه دهاست معتبر
پرباغ جمعیت آباد زیاد است از دور دیده شد اسامی آنها ازین فرار است و میسند کرازد با
میرزا تقی خان مرحوم است دیگر مشهد احمد زورنه علمردان خان دیده دیگر سرکنده ویره ایضا از ورش
علمردان خان دیده دیگر علی اکبر دیده دیگر کندر امشب بلال حمادی لاودی را رویت کردم
روز شنبه غره حمادی لاودی باید بر نذر برویم صبح برخاسته سوار شدیم از طرف صوفیان
رودخانه جاری بود آب چندانی نداشت اما کل الود بود از آن گذشته از طرف دیده رودخانه
بزرگ دیگر می ملاحظه شد که از روبرو یعنی از طرف مغرب میآید آب زیاد کل الودی داشت اما

شعبه بود از اینجا بعد اطراف مبرکوه و پته است و وسط موضع دره وسیعی میشود حاصل خیز حاصلها همه سبز بود آب قنات اینجا باکم است امروز یکی دور شده قنات دیدم خلاصه با ولیعهد و پسران عظیم و دیگران صحبت کنان میرفتیم غالب راه را سواراسب بودیم و کمره را زین رودخانه که ذکر شد عبور کردیم بعد از طی یکی دو فرسنگ دست چپ دره وسیع دیگری پیدا شد که از اینجا دورنمای کوه میشود موضع دورنمای بسیار خوب و منظر خیلی قشنگ پیدا بود که سر او را بود که نقاش دورنمای اینجا را پرده بردارد اینجا راه دو شعبه شد راه دست چپ که دره بود راه کالسکه و عراده است اما بر بند دور راست و راه دست راست که خط ملکه اف هم از اینجا است نزدیک است ولی کالسکه میرود اما از راه ملکه اف که نزدیک بود رفیقیم پسران عظیم و سوارها و دیگران از راه کالسکه رفتند ولیعهد و عضد الملک و امین سلطان و پیشخدمتها در رکاب آمدند باز قدریکه راه طی شد دره دیده شد که آب کمی داشت ولی سواهی رودخانه اول بود و آخر غنمی متصل بان میشد طرفین راه کوههای رنگارنگ حمیب پست و بلند و تحمل عزت و حاصل است کویا دیدیم هم بود اصل زمین جاده هم با تعلق و کل است اسب فرود میرفت بر حمت میرفتیم راه زیادی رانده زبرد دست دیده شورده که خالصه و منقلب بود لیعهد است بنهار افتادیم دست راست بسافت کمی کوههای سخت سنگلاخ غریب بسیار همی داشت اما چندان مرتفع نبود بعد سوار شده همین طور راه دره را گرفته رفیقیم تا سر کرده از این طرف چندان بلند بود در پیش هم خوب بود بر احوت رفیقیم اما از آن طرف که وارد جلگه مرند میشد خیلی سراسیمه است و جلگه پست افتاده و بهمین واسطه هوای جلگه مرند چندان سرد نیست و معتدل است و در تابستان هم گرم میشود خلاصه بالای کرده که رفیقیم چشم اندازی داشت که هیچ جا در عالم با نظور ندیده بودم از پشت سر شرف و جلگه بریز و بالا تر از آن تا چشم کار میکرد پیدا بود و از جلوه جلگه مرند که انصافاً عجیب جلگه ایست و قصبه مرند و دبات و قرار و مزایع و باغات زیادی که در جلگه است و کوهستان اطراف جلگه مرند و از پشت آن کوهها از طرف مغرب سر کوه آق قری داغ پیدا بود آق قری داغ کوه بسیار مرتفع عظیمی است پر برف که لکه سیاه در آن پیدا بود از کوه دماوند قطر و دورش شیر است اما سر این کوه مثل دماوند

مخروطی و تیز نیست پهن است یک ثلث انکوه از پشت کوهها بود و طرف دست راست که سمت پشدا شمال باشد کوههای پر برف فراچه داغ که کوه جند و سلطان سحر و غیره است پیدا بود سمت دست چپ هم که جانب جنوب باشد رشته کوه میثونما نامیست که آبهای اینطرفش بد بات و جلگه مرند میآید در بای همین قلههای مرتفع و برف زیاد دارد طرف ما پس جنوب و مغرب هم کوههای بزرگ برف دارند از دور نمایان بود خلاصه پس چشم اندازی کمتر دیده بلکه هیچ ندیده بودم پیاده شده همه جادو در بین انداخته تماشا کردم از حسن اتفاق هوا هم صاف بود بعد سوار شده از کرده سر از زیر شدم سه ساعت برفوب مانده وارد منزل شدیم یعنی از نوبی قصبه مرند گذشته آن طرف آبادی در صحرا چادر زده بودند قصبه مرند باید دو هزار خانه داشته باشد بسیار قصبه پاکیزه با صفائیت باغ و آب زیاد و حمام کار و اسرا همه چهره دار و مبقره امام زاده هم قصبه دیده شد در عبور از قصبه از در خانه نعمت آندیک سربستک مرندی گذشتم خودش هم حضور رسید اینجا با ابل نظام از توپچی و سرباز خیلی است یکشنبه و دویم باید برویم به کلین قیا چهار فرسنگ راه است قدری سوار اسب شده بعد کالسکه نشستم ولیعهد پسران عظیم صاحب دیوان و سایرین در رکاب بودند و رانندیم رو ببا این شمال و مغرب قدریکه رفیقیم حضرت نقلیخان آیر ملو با پسرها و کسانش حنیفخان حیدر انلو که در او احمق چالدران خوبی می نشیند در سراه آمده بودند حضور رسیدند که حیدر انلو خیلی با اگر سوا و جیلخ و کردستان سنجید اختلاف دارند در وضع و لباس و اسلحه خوب سواری هستند امروز تمام راه و صحرا حاصل است و کلههای زرد و سفید در دامنه کوهها و صحرا زیاد دارد دست راست در دامنه کوهی کلند و زیاد می داشت خیلی با صفا بود اینجا بنهار افتادیم سوارهای حیدر انلو با پی پته است بازی کردند طبا سخته انداختند هوا امروز گرم بود حاجی عیسی خان گفتند که حالا بواسطه پیر از خدمت معاف و در مرند متوطن است حضور رسید صحبت شد در پیش سفیدی دارد و بعد از نما سوار شده رانندیم دست چپ جلگه مرند بسافت زیادی کم کم تنگ و کوچک شده و رشته کوه میثونما پست و کوهنا میگرد و با کوههای رود رود نزدیک شده وسط و با این دور رشته دهنه

و دروازه مانندی چنانچه که راه از مرند بخونی و سلماس از آنجا است خلاصه از رودخانه گذشتیم که از راست بچپ جاری و آبش کل آلود بود آتش زیل چنان است هر چه رودخانه دیده شد بواسطه باران بهار کل آلود بود این رودخانه برودارس منتهی متصل میشود این رودخانه با نظرف کم کم جلگه مرند تنگ شده تا میرسد بدیه چرخ که همراه و دست چپ جاده است رودخانه هم از نزدیک این قریه از راست بچپ میناید گفتند رود مرند است و تابستان خشک میشود در دویه چرخ چنان طرف راه پست و بلند و کوههای طرفین راه و پنهان نزدیک بجاده است تا از یک کوه کوهی بالا میرود آن طرف کوه وضع و بهنیت و طبیعت صحراها و پهنای تغییر و اختلاف کلی بهم میرساند اما باز همه جاده پست و بلند و صحرا همه سبزه و کل است بعد کم کم میرسد بصحر او جلگه وسیع دست راست از دور کوه برنی بزرگی پیدا است مشهور بکوه قره چی که بسیار بخت بزرگ بر برینست سه قلعه دارد پشت آن محال دیزمار قراچه داغ است و دست چپ باز فاصله کمی تپه است منزل در انتهای جلگه بود دست راست نزدیک منزل دبی است موسوم باریان ولی د بات و آبادی و قرار زیاد است نمیتوان اسامی همه را نوشت و ذکر کرد و لرزومی هم ندارد بکفوح کویک در کوه یاچی شکار کرده بودند معلومست اینجا با شکار دارد و شش پشته ۳ باید برویم بکنار رود ارس صبح زود که برخاستم هوا ابر شد باران شدید بنا کرد باریدن زمین همراه با حمل اردو خیلی کل شد بکالسه نشسته راه افتادیم هوا از نیمه تیره و تاریک بود اطرافش هیچ دیده نمیشد چنانکه این دیکلین قیام ارس شده بود و ابر و باران درست معلوم نشده چه وضع جایست اما جلگه وسیع حاصل خیزی دارد بواسطه باران از جاده نمیشد خارج شده جاکشت و زرع و کل بود و بات اطراف بعضی دوان بعضی پیدا بود اما از شدت به جز سواد دویه خیزی دیده نمیشد بقدر کفزنسنگ که راه طی شد از باین مغرب و شمال بدینته دره دیزر رسیدیم از کوه کوهی بالارفته سرازیر شدیم سرازیر کردیم سمره دابین مرند و گرگ است رودخانه کل آلودی که بقدر چهار سنگ آب داشت از دره میکشد این رودخانه هم همه جا مستقیم رود ارس میرود طرفین راه کوههای بلند بخت سنگی همیب است اما بسیار سبز و پر کل و باصفا

طرفین راه آسیاب زیادوی که گریه ساخته اند بکفزنسنگی که راه طی شد بدینته سنگی رسیدیم و در مجاز قدیم طرفین این دینته ساخته اند طغیان سپهر چیمان سر تیب فرج دوم جلوا آمده بود و حضور رسید بعد از این برجا کوههای طرفین کم کم کویک میشود فدی که رفیقیم دست راست قوی کلزای که کلز در زیادی داشت بنهار افتادیم جلگه که رود ارس و اطراف ارس همه پیدا بود بعد سوار شده قدریکه رفیقیم کالسه نشسته را ندیم تا بانتهای دره رسیدیم دره تمام و جلگه که کربسبیا خوب و باصفا و حاصل است و بات خیلی معتبر دارد از جلگه دست راست دویه دیده شد در دامنه کوه معروف بعلمه گفتند چهار صد خانوار دارد و همچنین بات معتبر جمعیت و آبادی زیاد دارد و پشت فرسنگ طول محال که کربست دست چپ منتهی بجاک ارس بار مرند میشود و دست راست بمحال دیزمار قراچه داغ اتصال میناید خلاصه از آنجا گذشته رسیدیم بقریه شجاع که همراه است نزدیک دویه شجاع کوه غریبی است بشکل مخروطی مشابه کوه داوند بسیار قشنگ و خوشوضع و سبز و خرم اما ارتفاع زیادی ندارد اگر از سطح زمین تا سر قله بگذر از ذرع باشد در حقیقت سبزه داوند است و معروف باوچ داغ یعنی سه کوه که اولش همین است که در محاذی شجاع است و بکفزنسنگ که متیقا بطرف دست راست میرود باز کوهی دیگر میرسد که آنهم مخروطی شکل اما ارتفاعش خیلی کمتر ازین است بعد از آن باز بقدر کفزنسنگ بخط مستقیم رفته کوهی مخروطی دیگر میرسد که ازین کوه مخروطی اولی شجاع خیلی بلندتر و عظیم تر است خلاصه سه ساعت بعزوب مانده وارد دو شدیم اردو را بکفزنسنگ پانین تر از شجاع هزار قدم بکنار ارس مانده زده اند چون سواحل این طرف ارس همه محل است لهذا رود در رودخانه زده شده است هو متصل بروم نم باران بود تا یک ساعت از شب رفته که قطع شد این طرف ارس تلگرافخانه و تذکره خانه و چاپخانه دارد و آن طرف که بنا بای روس است بادور بین دیده شد بعضی بنیه عالی ساخته اند که معروفست این محل معبر حلقه هنوز پرسن مخکوف که از طرف دولت روس همانند راست وارد نشده است عصر بادور بین نگاه کرده دیدیم بکفوح سوار نظام بامون بکان وارد و جلفا شدند امروز در جلگه کلین قیامتور پاشا خان ماکوئی با اعیان و سواره ماکوئی و سواره اگر ادجالی و غیره که از ماکو آمده بودند بحضور رسیدند جمعیت زیاد بود

روز سه شنبه امر و نشاء الله تعالی از رود ارس گذشته به مملکت قفقاز و خاک روستیه میرویم
 و شب الی صبح باران آمد هنوز پرس منجیکوف بواسطه ناخوشی مزاج و هم نامتاهی یکت پللی که در عرض راه
 بجهت عبور کالسکه بسیار ندیده است امروز بواسطه ملکراف بعضی فرمایشات و مخاربات با طهران
 شد بسیار شخصی هم که از طهران و هم با بان بگشتنی طهران بودند تا ما از اینجا مرخص شده رفتند کوه
 بزرگ پر برنی در طرف شمال خاک قفقاز پیدا بود گفتند کوه اردو باد است خلاصه تا قدریکه از
 روز برآمد هوا ابرود و بار میبارید بعد آفتاب شد پرس منجیکوف هم همین امر و بگفتار سید امین السلطنه
 و میگویند بل قایق نشسته بجهت آن طرف آب رفتند و باز آمدند سر کرده و سواره اگر او ماکو نیهارا
 سپهسالار عظم بر حضور آورد چون امروز باید از ارس گذشته آن طرف برویم سپهسالار عظم رفت مخالف
 از کشتهها عبور از آب کرده خبر ما پور در رفت و باز آمد و اطمینان داد که عبور ممکن و بد خطر است سواران
 شدیم از چادر تالب رودخانه دو میدان سب اما راه بسیار کل و با تلاق بود سواره و غلامهای کرد
 ماکوئی دو طرف صف کشیده بودند کنگار رود رسیده از سب پایده شده بقایق نشستم و لیعهد
 و سپهسالار عظم و صاحب دیوان و عضد الملک و امین السلطان و دیگر کربل و پیشه منتهای سایرین هم همه قایق
 آمدند قایقها کمال مهارت را دارند خیلی راه قایق مارا اول با طناب بزور تمام بر خلاف جریان آب
 کشیدند سربالایا نزدیک درخت بیدی بجانها بهار جمع کرده تومی قایق گذاشتند و قایق را با کوه
 آب بنا کرد قایق را بصورت برودن و قایق چپا بجلدی پار و میزدند تا رسید بقطعه خشکی که جزیره مانند
 در وسط رودخانه است و ابر او قسمت کرده آنا آب آن طرف یعنی طرف قفقازیه تند تر و زیاد تر
 ازین طرف است از این جزیره الی ده میست قدم تخته بندی کرده و محجر گذاشته و آخر از او قایق
 بهم جفت متصل کرده رویش را تخته بسته اند و با طناب بسیار کلفت محکم این قایقها را مهار کرد
 با نظر آب بسته اند که وقتی بان قایقها رسیدیم با آن چرخ و اسب با یک آن طرف آب دارند
 و مثل اسباب جریقیل است طناب را کشیده قایق را با نظر آب رسانند و الحمد لله تعالی
 سلامت گذشتیم این قایقها و جسر متعلق بریم خان مرتب کر گری است پرس منجیکوف با صاحب منصب

DRAGON

زیادی لب رودخانه استاده بودند خیلی صحبت شد از جلوفوج سواره در اگون که متعلق نواب لیعهد است
 روس است که ششم خیلی از آنها استاده بودند تفکها ایشان همه نوز نیست که در کار خانهای خود روستیه
 ساخته اند هم مشق پایده میکنند هم سواره موزیکان هم داشتند سواره قدری مشق کرد خیلی خوب با قاعده
 بود سپهر زغال مبلوین و وزیر جنگ دولت روس هم که اجودان خاصه امپراطور است آمده است حاکم
 ایروان که همش سلاطین و تمام موی سروریش و سبیش سفید است صاحب منصب کل قشون بهمت
 ایروان همش پرس آمیلا خوارف و مرد بسیار قوی بیکی است او سواره را مشق میداد این صاحب منصب
 و این سواره همه در جنگهای عثمانی در سمت ارتبه آردم بوده اند اغلب سرباز با نشان سنت زر
 داشتند بیکر و ف دیده شد از پنجبال قبل تا بحال صورتان هیچ تفاوتی نکرده است بعد آیدم تومی اطراف
 جای خوبی بود و لیعهد و صاحب دیوان مرخص شدند بعد هوا قدری منقلب شده بار ساکت شد
 دو دفعه دیگر هم قایق از رودخانه عبور و مرور کرده بعضی از بارهای لازمه را با نظر آورد ناصر الملک
 و صنیع الدوله و خان محقق و حکیم الممالک و غلام حسین خان و فرخ خان یک دفعه تومی قایق روی آب کشیدند
 که بمانند چون بوانا یک شده بود و خطر داشت رفتند بیرون و ما هم ملکراف کردیم که دیگر شب
 کسی نیاید بمانند صبح بمانند حکیم طولوزان شب آمد و خود را رسانید و سایرین مانده روز دیگر صبح
 با بار با آمدند و الحمد لله همه سلامت رسیدند شب را از طرف دولت روس شبازی مفضل
 کردند خیلی تماشا داشت اسبهای سواره نظام از صدای شبازی تماشا فرار کرده بعد بجهت همه را
 گرفته بودند چهارشنبه باید رفت به بخجان بخیر نیک راه است صبح نهاد را در منزل
 خورده بعد حرکت کردیم چند نفری از سادات و علمای اردو با آمده بودند بحضور رسیدند قدری
 صحبت شد بعد کالسکه نشستم آقا محمد علی آباد با شتی پشت کالسکه و بکفر از قراقرهای مخصوص امپراطور
 هم که برای فراولی ما فرستاده بودند جلوه کالسکه نشسته با بلیغ کالسکه چی را ندیم سایرین هم در کالسکه
 های متعدد نشسته از عقب سر آمدند تمام این صحرا با کل رود و سفید و لاله روینده است طرفین راه
 الی دو سه فرسنگ همه کوه است اما کوهها بر خلاف صحرا همه سخت و سنگلاخ و بی سبزه و علف

MILUTINE

و خالی از گل و گیاه است زمین هم پست و بلندی زیاد دارد و کوهها تا یکفرسنگ بلکه متجاوز خلی سجاد ه
 نزدیک است بقدر یکفرسنگ که رفتم طرف دست چپ در دهنه دره بزرگی و بیی دیده شد که آتش
 جلفاست و این معبر جلفای ارس هم که از آن گذشتیم با اسم این دیده معروف است بعد از این دیده ای
 جلگه نخجوان و یکروزه و آبادی ندیدیم خلاصه سرعت رانده سه فرسنگی که راه طی شد بکنار رودخانه آنچه
 چای رسیدیم لب رودخانه چادر زده بودند پیاده شده قدری نشستیم آبهای کالسکه را عوض
 کردند رودخانه از طرف دست راست از دره میآید و بادس میریزد آب زیاد کل رودی داشت
 بنازی برای عبور ما نصف رودخانه را جبری از تخته بسته بودند قدری از آب را با کالسکه گرفته بعد از
 جسر که شتم قدری دیگر رانده رسیدیم با اول جلگه نخجوان که بهای طرفین راه خیلی دور افتادند دست
 راست از پشت کوههای کوچک سنگی کوه بزرگ رفتی هم پیدا بود و یک طله کوهی درین طرف دست
 راست بود از یکت پارچه سنگ خلی بزرگ و بلند و سخت که مشهور است با یلان داغی که خیلی خوبی است
 بیخ جاچین کوهی ندیده بودم سواریه قزاق و سوارهای طایفه کنکرلو که جمعیت زیادی بودند و همه لباس
 سهای سفید و بال پوشهای اسب قرمز داشتند همه جا حاضر بودند جلگه نخجوان بسیار باصفا و بندرو خم
 و پر گل و گیاه و پر حاصل است دهاست زیاد و هم در اطراف جلگه از دور پیدا بود بعضی قطعات از زمین
 بقدر نیمفرسنگ طول و عرض یکسره لاله زار بود که از حرت آن چشم خیره میشد اما صحرا و جاده چنان گلی
 بود که بوصف نیاید آبهای کالسکه همه توی گل ماندند بزور میرفتم در جاده مارا توی اسب بگل نشست
 تا رسیدیم نزدیکی شهر جمعیت زیادی از مسلمانان و ارمنی برسم استقبال بیرون آمده بودند خوانین
 نخجوان و سوارها صاحب منصبان روس پشت سر کالسکه اسب میآهتند نیمفرسنگ شهر مانده رود
 خانه در دست چپ دیدم که آب کل رود زیادی داشت و کان نیکردم که باید باین آب دیدم
 کالسکه ایستاد پهلایار عظیم و پرس مخپکوف و عضد الملک آمده گفتند که باین رودخانه باید رجوع
 کردم که هیچ صبور سابق نبود آب زیادند کیفیت بدی داشت معروفست برودخانه نخجوان خلاصه
 پرس گفت کالسکه که نشسته اید سنگین است و آب توی آن میرود باید کالسکه سر باز بست

پیاده شده رفتم کالسکه دیگر که حاضر کرده بودند در شکله کوچک خوبی بود سه اسب هم با بسته بودند سوار
 چای کنکرلو اول آب زده آب ناکفل و ران سهارا گرفت صف کشیده جلوی آب را گرفتند پیاده های نخجوان
 هم طرفین در شکله را گرفته جمعیت غریبی کرده بودند پهلایار عظیم هم توی کالسکه جلوسن ایستاده است
 صاحب منصبان روس هم با سواریه قزاق و سایرین توی آب از پشت سرویش روی کالسکه میرانند
 باین تفصیل آب زده و اسبها سلامت گذشتیم و با همان در شکله و بهمانطور که پهلایار عظیم ایستاده بود
 سرعت رو بشهر اندیم دو ساعت و نیم بغروب مانده وارد نخجوان شدیم شهر کوچک است بکنار رودخانه
 خانوار دارد نصف مسلمان و نصف ارمنی هستند دو بنای کهنه خراب از آثار قدیمه متصل شهر دیدم
 گفتند مسجد بوده است کویا در سینه لای اسلام اعواب بنا کرده باشند یک کلیسای خیلی عالی خوبی
 بایک کلوب یعنی همانخانه مانند جانی تازه روسها بنا کرده اند چند بنای دولتی دیگر هم از دار الحکومه
 و غیره دیده شد اما عمارت عالیه حاکم که در آخر شهر و منزل بود و غیر از اینها و بسیار جای خوبست بطرز
 فرانکستان بنا کرده اند باغ خوبی در جلوه دارد جمعیت این شهر قریب چهار هزار نفر میشود حاکم شهر با فوج
 ساخلو اینجا و صاحب منصبان صف کشیده دم عمارت ایستاده بودند کسانیکه در این شهر فرنگستان قلزم
 و همراه هستند اسامی آنها از این قرار است پهلایار عظیم عضد الملک ناصر الملک امین سلطان
 حکیم طولوزان محمد تقیخان جعفر قلیخان غلام سچباشی حکیم الملک اجودان مخصوص صنیع الله و له این
 السلطنه امیرزاده سلطان حسین میرزا غلامحسین خان بن دازباشی خان محقق فرخ خان ناظم خلوت
 آقا محمد علی ابدارباشی آقا میرزا محمد حاجی حسن ابدار حاجی حیدر **چوشنبه** عید باید برویم باش
 نوراشین که یکی از دهاست محال شود بر او ان است چجاه و پنج و نرس روسی راه راست هر هفت روز
 یکفرسنگ که کلمه هشت فرسنگ چیزی کم راه است نهار در نخجوان خورده سوار شده رانیم هوا
 خوب بود تیمور پاشا خان از جلفا با اینجا آمده است که تا ایروان آمده از اینجا کور بود و همه جا
 الی منزل این هشت فرسنگ راه همراه کالسکه چا پاری خود و پسرش اسب میآهتند و بعضی اطلاعات
 جغرافی از کوه و صحرا عرض میکرد که برای روزنامه ما خیلی مفید بود خلاصه قدریکه رانیم رودخانه ارس

CLUB

بست چپ نزد یک شد یعنی همه جا که از یکفرسنگ بجاده مسافت داشت آنطرف ارس از محال قره
 قویلوئی خالصه خوبی و خاک و املاک ما کوست صحرائی امروز چندان کل و سبزه ندارد دست راست
 همه جا که است یعنی جلوه کو بهای خشک است و پشت آن کو بهای بزرگ بلند بر قدر پیدا بود که هر
 کوه چنان است از طرف خاک بخوان و آنطرف خاک فراخ است سبزه و رس که تجاوز از دو فرسنگ
 و نیم است هیچ آبادی دیگر در طرفین راه دیده نشد راه کالسه کاهی کل بود کاهی خشک تا رسیدیم
 به بوک و وز که چارخانه دارد ایستادیم اسبها عوض کردند رانده نیم فرسنگی که رفتیم بدینی رسیدیم موسوم
 به خوج که ملک اولاد احسان خان است که اسمیل خان و کلعلیخان باشند و به کوچکی بود بعد از آن روز
 کوه دست راست هم دو دیده دیده شد تا رسیدیم بچارخانه قوراق که دیده بزرگی است اینجا پیاده
 شده رفتیم باطابق اسبها عوض کردند نماز کردیم کوه آقری این جا از طرف دست چپ پیدا است اگر
 چه در اینوقت ابر داشت و خوب پیدا بود اما قدری از دامنه اش که از زیر ابر مرئی بود معلوم
 میشد که کوه بسیار عظیمی است دامنه خیلی وسیعی دارد و دور دامنه و نظر کوه آقری دو متقابل و ماوند
 این کوه دو قلعه محرومی دارد متصل بهم و نزدیک بطرف خاک ایران که آقری کوچکت میگویند و از
 پای دامنه الی قلعه آقری کوچکت اغلب مراتع ایلات ما کوست قلعه آقری بزرگ و طرف شمال
 مغرب آن خاک روس است و طرف جنوبش خاک بایزید عثمانیست از اینجا تا معبر شاه تخی
 که عبور و مرور خوبی میشود نیم فرسنگ راه است شاه تخی دینی است اینطرف ارس که خاک ما کو
 خوبی است صحرائش آنقدر کلهای مختلف و در کنار نک از لاله قرمز و کل سفید و سایر الوان و پشت
 که چشم خیره میشد بهمینی که بعد از نیم فرسنگ مسافت تا مال لاله قرمز و نیم فرسنگ مثلاً کل سفید مثل اینکه
 فتره بقره در هر قطعه کاشته باشد خیلی نماند داشت و بایه حیرت بود ما کو و قلعه ما کو هم توی دره
 بود تصور پاشا خان جا و مسکنش ایشان داد تا پیدا نبود از اینجا با کو بهفت فرسنگ راه است
 خلاصه سوار شده نذر اندیم در فرسنگی که راه طی شد بلکه محال شد در رسیدیم که حالا حکومت علیجده
 قرار داده اند و حاکی مخصوص دارد بسیار جای آبادی است قرا و دوات متعدد ایشمار و باغات



زیاد فراع حاصل خیز پوسته بهم چنانکه در یک صحرا و محوطه قریب شصت پارچه دیده و قریه دارد سکنه
 و بات جمیعاً مسلمان و ارمنی هستند اما مسلمان بیشتر است آبادی دست چپ همه جا تا کنار رود
 ارس اتصال آب این محال تماماً از رودخانه آریه چایست که رودخانه عظیمی است و همه آبش صرف
 زراعت میشود منبع و سرچشمه این رودخانه از محال دره و کوه الاکوز است خلاصه از قوی دیده بانها
 و زراعات عبور نموده سواد باش نور اشین که منزل است پیداشد در دست چپ راه واقع آثار و خانه
 فاصله بود و لابد باید کفر سنگ بالاتر رفته از پل عبور نموده دو باره برگردیم را ندیم بطرف پل انظر
 پل دیده دیره و مسلمان نشین است پل بسیار خوب طولانی از چوب و آهن ساخته اند انظر پل دیده نور
 آستی است که ارمنی می نشینند نزدیک وارد منزل شدیم خانه اسمعیل بیک که در همین دیده ساخته
 و حاکم نشین است منزل ما بود بسیار خانه خوب و بطرز عمارت فرانکستان است فوج سنا خلوا یروان
 سواره قزاق و مسلمان سرگردگان و صاحب منصبان از هر قسم و هر طایفه در راه منزل حاضر و ایستاده
 و دسته دسته صف بسته بودند محال خدمت گذار برای اجابتی آوردند از جلو فوج که میگذشتیم سلام نظامی داده
 موزیک زدند جمعه منظم باید رفت بایروان نهاد و بهفت درس راه است چون راه دور
 بود و در برای حرکت برخاسته حاضر شدیم کالسکه بارانم حاضر کردند سوار شده را ندیم تا مسافت
 زیاد می از راه شبیه بتره یعنی جلگه شک و کوهها نزدیک بجاده بود دست چپ بازو بات زیاد دیده
 شد اقوی واقع هم از دست چپ پیدا بود اما ابرو همه زیاد می داشت و مانع از تماشا بود پرود
 ارس امر و زنجیلی نزدیک شدیم اما چون در کودی بود آب رودخانه پیدا نبود تا رسیدیم بصد درک
 مایجانا بیست و دو درس راه بود و در بزرگیت از آب رودخانه که از کوه دست راست جاری است
 مشروب میشود اینجا اسبها را عوض کردند از صدرک که میگذرد جلگه کم کم وسیع میشود و کوههای
 طرف دست راست دور میافتد یعنی کوههای دست راست بقدر یک دو فرسنگ دور
 میشود و از پشت آن کوههای برنی پیداست و دست چپ یکسر جلگه هموار است تا منتهی بکوه
 اقوی و کوههای سرحدات روس و عثمانی میشود که انظر کوه خاک قارص و بایزید بوده و حالا

غروب

و نیمه راه

روسها که اینجا بار گرفته سرحد پیش برده اند تا آن طرف کوه خلاصه از جاده الی و امنه کوه آفری تپ
 و قریب سنک مسافت همه جا رانده مار سیدیم بدو لکه بچیده و رس او بود و به تعبیرت طایفه قاجا
 قدیم دو لوی اینجا باقی نماند پیاده شده از پله زیاد می بالا رفته داخل بالا خانه شدیم نهار حاضر کرده
 بودند صرف شد آب این دیدیم از رودخانه ایست که از کوه دست راست میاید دبات ایچدو
 باغات و اشجار زیاد دارد بعد از نهار سوار شده رانیم هوا ابر شد باران زیاد می هم بارید اما نادر
 بیرون هوا باز واقاب شد از دو لوی قدیم بچیده و رس بود از قمر لوی باق حمزه لوی که پانزده و رس
 است و از اینجا بشهر ایروان که سیزده و رس مسافت آبادی و مزارع و دبات و باغات و اشجار
 زیاد از دو لوی با نظرف امروز دیده شد اغلب دبات را از منی می نشیند این محال محال دی با سار
 و کرلی با سار و زنگلی با سار و غیره بود کشت و زرع زیاد کرده بودند و ساعت و نیم بغروب ماند
 شهر ایروان پیدا شد مستقبلین از صاحب منصب و سر کرده سواره و پیاده قراق و غیر قراق از هر جور
 و هر طبقه و سکنه شهر از مسلمان و از منی و کوچک و بزرگ زیاده از حد بودند شهر ایروان در میان
 دره و تپه و اقصت باغات و اشجار زیاد دارد محله مسلمان که از قدیم بوده در روی تپه و دره است
 طرف جنوبی شهر را روسها دار امنه تازه عمارت و خانه ساخته اند که در حقیقت محله روسها دار امنه
 سوا شده است و در اینجا حاکم ایروان عمارت خوبی ساخته است بطرز فرنگی جلوه عمارت کوچی طولانی
 عریضی دارد آن طرف کوچی باغ عامه هم احداث کرده اشجار زیاد دارد اما کوچک است یک
 همانخانه هم آن طرف باغ است که اغلب پیشینه متها و سایرین در اینجا منزل کرده اند خلاصه وارد
 کوچی جلوه عمارت حاکم شدیم کیفوج سرناز با صاحب منصبان چنانکه پیش اشاره شد کنار کوچی صنف
 بسته ایستاده بودند از کالسکه پیرون آمده جلوه فوج راه رفتیم جنرال کامروف که سر کرده قشون ساخلو
 ایروان است صاحب منصبان را معرفی کرد بعد رفتیم با طاق تالار سلام حاکم در بالای تالار پرده
 بزرگی از صورت علیحضرت امیرطور که داشته بودند اعیان و اشراف و جوه و معارف شهر دور تالار
 ایستاده بودند حاکم ایروان یکی یک را معرفی کرد کشتیان اوچ کلیسا که از جانب خلیفه آمده بالای ایستاد

KAMAROFF

بودند کیش اصفهانی نقش کیش بزرگ را که از جانب خلیفه آمده بود بفارسی ترجمه کرد خیلی مفصل بود
 بعد کانسکر هم که مرد قصیر القامه ایست بارش سیاه توپی و عینک آبی نقش مفصلی مینی برتینت و
 ما را کرد بعد با طاق دیگر رفته استراحت کردیم شب باغ عامه و جابای دیگر را چراغان بسیار مفصل
 خوبی کرده بودند شب ۸ در ایروان توقف شد نهار را در منزل صرف کرده بعد از نهار
 کالسکه نشسته رفتیم تماشا و دیدن اوچ کلیسا پس سالار اعظم در کالسکه پیش ما نشسته بودند
 قدریکه کالسکه رفت توی شهر دم بازار ایستاد پیاده شده اول رفتیم به مسجد جامع ایروان
 بقدریکه یکصد قدم راه مسافت بود که از توی بازار پیاده عبور کرده از بازار داخل محوطه شدیم که
 اشجار نارون کهن و بعضی درختهای دیگر داشت و درش حجرات بود حیاط را فرش کرده بودند
 همه جا سادات قزاق ایستاده بودند و علمای ایروان که اسامی بعضی ازین قرار است دو صنف
 ایستاده بودند ملا خلیل قاضی و صدر مجلس شریعتیانه ملا عباسقلی ملا محمد باقر حاجی ملا احمد واعظ حاجی
 شیخ رضای واعظ آخوند ملا احمدی ملا صادق ملا حسین همه القات زیاد شد رفتیم توی مسجد
 این مسجد را حسینعلیخان حاکم ایروان پدر محمدخان بنا کرده است خطیب رفت بالای منبر خطبه
 خواند حجیت زیاد می از مردوزن ایروانی مسلمان از هر صنف و طبقه بالای باهما بودند بر کشته
 بهمانطور از همان بازار پیاده آمده کالسکه نشسته رانیم عقب سر ما هم پیشینه متها و سایرین سوارند
 از دم قلعه حسنخان سردار که دست چپ واقعت که شدیم قلعه قدیم ایروان همین جا بست دیوار
 عریض حجیم مرتفع بسیار مستحکم با بروج معتبر دارد اما حالا کهنه و خراب است عمارت حسنخان از اندرون
 و پیرونی و مسجد و حمام و جای نوکرو ساخلو و غیره همه در این قلعه بوده که حالا کیسرمهندم شده است
 سوامی تالار سلام حسنخان که از دولت تعمیر و مرمت نموده نگاهداری کرده و سرداری
 دارد گذاشته اند که در آن تالار صورت خاقان مخفور فتحعلی شاه و خود حسنخان و بعضی صور دیگر
 مصور است و این قلعه و عمارت از دو طرف که طرف مغرب و جنوب باشد برود خانه زنگلی
 منظر دارد که خیلی تخت است این قلعه را در حقیقه روی تپه و کوهی از سنک بنا کرده اند یعنی طرف

رو و خانه نبایش از سنک است که دیوار ارومی سنک گذاشته اند یک پل دو چشمه بسیار معتبر خوبی
 هم از قدیم بر روی رود زنگی بنا کرده اند که تماشای سنک است گفتند در عهد قدیم زمانیکه ایران
 در تصرف دولت عثمانی بود و خرمی این پل را ساخته است آب رودخانه کل آلود سیاه نیک
 از توره جهنمی میکشد و تخیناسی سنک بلکه متجاوز آب داشت خلاصه از اینجا گذشتیم همه جا
 سواره قزاق ایستاده بودند راه را قدری شوسه کرده اند اما تمام است از ایروان الی اوج
 کلیسا دو فرسنگ و نیم راه است قدری که از پل دور شدیم بکوچه باغ افتاده بعد بصرار رسیدیم
 صحرائی وسیع سطح پر گرد و خاکست اول بدیه کوی کسب که در طرف دست چپ راه و دهبی
 پر سبزه و اشجار است رسیدیم بعد از مسافتی از دیه شیر آباد گذشتیم دیه بسیار معتبر و پر اشجار و درخت
 نشین است دست چپ باز دیه چوبان کرده و خاتون ارخی بود تا رسیدیم با بادی اوج کلیسا که
 دیه معتبر است غیر از اوج کلیسا دو کلیسای دیگر هم دارد بسیار کهنه و قدیم جمعیت زیادی از
 ارمنی و غیره هم بود تا بدر اوج کلیسا رسیده پیاده شدیم جمعیتی از کیشیان ایستاده بودند کلیسیای
 بزرگ مرتفعی که چهار پایه داشت و دست چهار کیش بود بالای سر ما گرفته و در جلو هم پنجاه نفر
 بچهار منی تهنیت موز و نیکه تاره برای آمدن ما ساخته بودند بصوت و آواز خوش میخواندند و
 میرفتند بهر بان و مله من هم از ایرانی و روسی پیاده از عقب میآمدند مردم هم از بالا و پایین
 تماشا میکردند کیفوج سالدات هم با سواره قزاق زیادی ایستاده بودند خلاصه وارد حیاط
 جنب کلیسا شدیم همه جا روی زمین را فرش انداخته و کلنجیده بودند کل ماس شیروانی تازه
 باز شده بود خیلی آورده تومی را برود با چیده بودند خلیفه عظیم اوج کلیسا آمد و حیاط ایستاد و نطقی
 کرد همان کیش اصفهانی سابق الذکر ترجمه کرد خلیفه خیلی مابنه است و ریش سفیدی دارد دست مار
 گرفته از پلها بالا برده رفتم در اطاق خوبی نشستم اسم خلیفه گاورگ است از اسلامبول اینجا آمد
 و رئیس تمام ارمنه است ترک اسلامبولی بسیار خوب حرف میزد پسلاار عظیم او را در اسلامبول
 دیده و شناخت خلاصه قدری استراحت کرده بعد خلیفه آمد رفتم پائین کلیسا در وسط حیاط واقع

و دور حیاط حجرات نشین و منزل کیشیان و را به بان است کسب کلیسا خیلی بزرگ و مرتفع و تماش
 از سنک نباشده است بنای کلیسا بسیار قدیم است یک هزار و چهار صد سال قبل ازین نباشده و میگویند
 از بنا بامی جرجیس نبی است تومی کلیسا چند پرده اسکال کار قدیم از اشکال حضرت عیسی و حواریون
 دیده شد بعضی جا بای تومی کسب هم سفید کاریست محراب نماز و عبادت گاه متعدد دارد
 همه بار پرده و پوششهای نقره دوز و غیره جاشی دیگر بود پشت همین کسب متصل بان از درسی و خل
 اینجا شدیم خلیفه میگفت اینجا بار امن تازه ساخته ام دو کسب بود تومی آنرا از کج سفید کرده و
 بعضی اسبابهای کلیسا را اینجا پشت شیشه با گذاشته بودند از قبیل عصا بامی خلفای سابق که خلیفه
 یک عصای خلافت باید داشته باشد و بعد از مردن او نگاه میدارند عصای زیاد می با انواع
 و الوان مختلف بود قریب یکصد قبضه عصا بنظر آمد همچنین باجهای خلفا که در اعیاد و روزهای
 رسمی سر میکشاند که از پارچه موفولی و کلدوزی و طرح غریبی است بعضی سکه های سلاطین قدیم را هم
 جمع کرده زیر آینه گذاشته اند از اینجا بر کشته رفتم بدرسه که خلفا برای تحصیل اطفال ارمنه ساخته است
 راه دور بود با کالسکه رفتم بدرسه بسیار خوب معتبر متحرکی بطرز مدارس فرنگیان ساخته است از
 پله های دو طرفی بلند بالا رفته در آن بالا کسب مانند جانی بود و صندلی بزرگی برای ما گذاشته بودند
 رفتم نشستم خلیفه هم روی صندلی نشست کیفرار منی بچه اصفهانی رعیت ایران باد و نظر از منی
 تبریزی در مقابل ایستاده اصفهانی کاغذی در دست داشت خطبه برای ورود ما بر زبان فار
 مسلسل و خوب خواند پسلاار عظیم و صاحب منصبان روس و سایرین هم همه ایستاده بودند بعد
 برخاسته جای خواب و غذای شاگردان را در دیدم اما شاگردان حاضر نبودند حالا چند ماه علی اکبر
 ایام تعطیل است و شاگردان مرخص هستند شصت نفر شاگرد در اینجا تحصیل میکنند از هر قسم علوم
 و فنون و از غیر ارمنی و خارج مذنب هم احد برایشا کردی قبول نمیکند بعد سوار شده از همان
 راهی که آمده بودیم مراجعت با ایروان و منزل کردیم وقت رفتن با اوج کلیسا کوه فارنی یارق
 دست راست از دور پیدا بود برف نداشت اما در رشته کوههای برنی بود که محال آباران

در حوالی انکوه است کوه اقری داغ امروز میر چندانی نداشت خوب پیدا بود آقری بزرگ خیلی بلند
 و قطور است از دماوند بنظر من قطور تر و خیلی بزرگتر آمد یکشنبه ۹ باید از اروان برویم و اینجا
 صد و سن اه و قریب پازره فرسنگ است جمیع صاحب منصبان نظامی و غیره و حاکم اروان نشان
 بر حسب نشان و رتبه هر یک دادیم با جزال کار و وف قدری صحبت شد پیش زحمتی در جنگ
 زیون از عثمانی برداشته است خلاصه سوار شده را ندیم با مثل روز و جمعیت زیاد بود که
 چهای اروان همه پست و بلند است بعضی کوچهار تازه روسها میخواستند صاف و مسطح کنند
 محله مسلمانها سو است یعنی یکد و محله خالص مخصوص مسلمان است و باقی مخلوط است جمعیت اروان
 همه حقه از مسلمان و از منی و روسی از دوازده هزار نفر متجاوز نیست این را بی که از توی شهر سر بالا
 میرفتیم آخرش باغات روی تپه و کوه منتهی متصل میشد شکوفه به وسیله حال در اینجا دیده شد
 اگر چه هوای اروان گرم است اما از طهران باید سرد تر باشد ملاقاتیکه من در چهل و دو سال قبل
 ازین با امپراطور نیجای مرحوم در اروان کرده بودم جو یا شدم معلوم شد که منزل ما آنوقت در
 همین جایی که حالا جلوه خانه حاکم باغ ساخته اند و آنوقت میدانگاهای بوده در چادر بوده است
 و امپراطور در توی قلعه در خانه های حسین خان سردار منزل داشته و من اینجا امپراطور را دیدن کرده ام
 خلاصه را ندیم راه خیلی سر بالا بود راه کالسکه را از اروان با نظرف دولت با مخارج کراف
 شوسه کرده و ساخته است راه پر پیچ و خمی را کالسکه بسهولت و راحت بالا رفت خیلی خوب
 ساخته اند از ان بالا منظر خوبی شهر اروان و اطراف دارد که تمام شهر در زیر پا افتاده است
 و کوههای اقری و سرحدات عثمانی و غیره در جلوه عجب عالمی داشت اما نه برای مسافر چا پاری
 بلکه برای کسیکه مجبور ب حرکت نباشد و آن بالا نشسته با دور بین اطراف را تماشا کند و غنیمت
 بشمارد خلاصه را ندیم رود بشمال همه جاراه سر بالا بود و کم کم هوای سرد و سیلاب میشد و کوههای
 ظرفین اه و تپه با خیلی سبز و خرم بود انواع گلها داشت بعد از آنکه مسافت زیاد میسر بالا
 رفته قدری سر از یر شدیم با بچا پار خانه ایلا رسیدیم راه شوسه اینجا با کمی خراب شده است

خیلی کل بود مان زحمت میرفت و باتی که از اروان تا ایلا دیده شد از غیر است اول گفته گیر است
 دید از منی و روس نشین است اینجا در حقیقت اردوی نظامی روسها بود در سر بار و مریض عراده
 و سر بارهاییکه در جنگ عثمانی زخمی و مجروح شده بودند همه را اینجا آورده چادر در صحرا زده معالجه
 میکردند از اینجا رانده تا رسیدیم بچا پار خانه فونتانقا اسب عوض کردند و بسیار سرد شد
 از چا پار خانه ایلا قدری که آمدیم طرف دست راست دهبی بود شمش کوه کت چینه و دبات دیگر هم
 از دور در دامنه کوههای برنی سیلابی نمایان بود تا رسیدیم بدیبی که اهل اینجا همه روسی و طایفه
 مالاکان هستند از شهر اروان تا اینجا همه جا سر بالا میآیدیم از اینجا هم بقدر یکفر سنگی سر بالا رفته
 بعد تا چا پار خانه فونتانقا سر از یر شده از اینجا هم بقدر یکفر سنگ و نیمه بانگی سر بالا رفته بعد
 سر از یر شد و در کوههای طرف دست چپ جنگل مانند درخت داشت از فونتانقا که گذشتیم در
 طرف دست چپ بدیبی رسیدیم که کاکسی نام داشت و در دره واقع بود و در خانه زنگی که
 با اروان میرود از میان این دیده گذشته در زیر دست دیده بدره کوه عقیقی میریزد که هیچ آب رودخانه
 پیدا نیست و از کاکسی که میگذرد قدری درختهای جنگلی بیشتر میشود خلاصه رانده تا باختی رسیدیم
 اینجا نهار خورده بعد سوار شده تا به یو فیسقا بار رسیدیم اینجا اول دریاچه کوچکی سیلاب است آب
 عوض کردند سکنه این دبات همه روسی هستند بواسطه طوبیت هوای باران زمینها بسیار گل و
 توی ده خیلی کثیف بود از اینجا که اول دریاچه کوچکی سیلاب است و راه طرف دست چپ دریاچه
 افتاده همه جا از لب دریاچه میرفتیم راه شوسه است و بغل رود دریاچه را خیلی خوب ساخته اند
 کالسکه راحت میرفت دریاچه بسیار با صفا و آب آن کبود رنگ و شیرین بود موج کمی هم داشت
 و ضحاک عوض و خیلی طولانی است ماهی قزل آلا می خلی بزرگ دارد اطرافش کوه است بعضی
 برف دارد بعضی بی برف ولی دور و کنارش با بقدری مسطح و وسیع است که چادر و اردو میتوان
 زد یعنی طرف راه وسیع است و سایر اطرافش بعضی جاها وسعت و سطحی دارد و بعضی جاها دماغه
 و بدنه کوهها داخل دریاچه متصل با ب شده و از همه طرف از دامنه کوهها چشمهای زیاد بدینجا

جاریست یکدور و در خانه هم دیده شد که داخل دریاچه میشد یک کوه کوچک با سبزه مثل کوه دوشنا
 تپه جزیره مانند در وسط دریاچه بود کلیسانی در اینجا بنا کرده اند چند خانواری هم سکنه دارد بقدر
 هزار فرسخ از ساحل دور است اما حیف که کشتی و قایق در این دریاچه نیست که شخص بتواند روی
 آب سیر و تفریح کند دو سه ناو بسیار کوچک در کنار دیده شد قدریکه رفتم هوا ابر شد و مه از
 روی دریاچه و کوههای طرف مقابل برخواست هم مهیب بود و هم بسیار با صفا باران هم بارید
 کوه و صحرا اطراف آنی مخصوص یافت تمام دشت و کوه سبزه و کل بود اما هنوز سرمای زمستان باقی و قاف
 جا با برف بود این ناکن از سیلا قات بسیار سرد و در وسط تابستان هوا ایش خیلی خوش و نمیش
 مرغ و چراگاه چو انات است دامنه کوه بهار زم و بینک و محل زراعت و یم است تا عصر تنگ از
 کنار دریاچه میرانیم هوا از مه تیره و تاریک و تاریک و تاریک بود کالسکه های طرفین و بهرمان هم
 خیلی عقب مانده بود که هیچ پیدا نبودند تا رسیدیم بدیه چو پوق کو که در انتهای این دریاچه در دهنه
 کوهی واقع است سکنه اش همه ارمنی هستند از چو پوق کوهی راه سر بالا شد تا رسیدیم سجا پارخانه و
 سیمون فقا یا پیاده شده رفتم توی اطاق سپسالار اعظم و پرسش منچیکوف هم عقب سر ما بودند و
 رسیدند جزایر با کلاه خود و لباس تمام رسمی دم کالسکه آمد بزبان روسی عبارتی گفت هیچ نفهمیدم
 و راپورتی داد بعد معلوم شد (چاف چا و ایزر) که اصلش کرجی است حاکم ایالت الی زانبت
 پل است یعنی کج و قرا باغ و شکلی و شماتی و غیره خودش در کج می نشیند اینجا خاک ایروان تمام اول
 خاک حکومت اوست بعد از آنکه حاکم را پرسش منچیکوف معرفی کرده و شناختم حال التفات و احوال
 پرسی را او شد خلاصه سوار شده رانیدیم از اینجا راه سر را زیر شد هوا مه غلیظی داشت جانی دیده میشد
 مگر طرفین راه الی ده قدم و همین قدر معلوم شد که اول جنگل است و جنبه حسته درخت دیده میشد
 این راه خالی از غرابت و تماشا نبود اما حیف که هوا را مه داشت و آفتاب هم غروب کرده خیلی
 تاریک شده بود و چشم جانی را نمیدید کالسکه از دامنه کوه بسیار مرتفعی سر را زیر شده رو پائین
 میرفت اما از بس راه را خوب و بیچ و با فاعده ساخته اند هیچ رحمت سر را زیری معلوم نبود

و کالسکه با کمال سرعت و راحت و بدون خطر میرفت اما تمام زمین و کوه جنگل و خاکش هم نرم بود خلاصه
 شب تاریک شد حساب کم رنگی از زیر ابر تا بید درختها را امیدیم شکوفه زیادی از سیب و به
 و امرود و آلبالو بد زختمای کنار رودخانه بود بسیار دره که رسیدیم رودخانه از وسط دره جاری
 بود که بقدر سبب سنگ آب داشت همه جاراه از کنار رودخانه بود تا رسیدیم بدیه کلاو نو که
 ارمنی نشین است نیم فرسنگی که از این دید گذشت رسیدیم بمنزل که در اینجا است عمارت سیلاقی خراب
 کافار از آنکه در اینجا ساخته است منزل ما بود بسیار عمارت خوب است کله مرالی را هم با شاخ بسیار بزرگ
 که قلاجهای غریبی داشت بدیوار اطاق لصب کرده بودند گفتند این جنگلها مرالی دارد و همین
 جازده اند چون بسیار خسته بودم زود خوابیدم و دو شبته ابا بد بمنزل آل گت برویم
 یکصد و پنج و رس اه است صبح زود برخاستم حاکم ایروان از اینجا مرخص شده رفت سوار
 شده رانیدیم همه جا سر پائین و از دره میرفتیم رودخانه و لیجان دست چپ و دره بود عرض
 طرفین دره کوههای بلند پر جنگل زمینها همه سبزه و کل و پر حاصل کوههای دست راست مرتفع
 تر و جنگلش انبوه تر بود این کوه و جنگلها بشیبه کوه بها و دره با و جنگلها می ماند راست اما عرض
 جنگل گت تا سر کوههای جنبین درخت دارد و دیگر پشت کوهها جنگل نیست از هر قسم اشجار
 جنگلی دارد بخصوص سرو و کاج کوهی که آخر جنگل زیاد است اما طول جنگل که الی آخرین دره باشد
 پنج فرسنگ میشود شکوفه زیادی هم بود یعنی کنار رودخانه و راه تنگ درختهای بارور داشت
 تا رسیدیم بر سر چای اسب عوض کرده باز رانیدیم اینجا رودخانه دیگر هم داخل رود و لیجان شده اش
 خیلی زیاد میشود از اینجا قدری گذشته از پلی عبور کردیم و رودخانه بدست راست افتاد همه جا همین
 طور آب و سبزه و شکوفه کوه و جنگل بود تا رسیدیم به کاروانسرا که دیهی بود و هیچ کاروانسرای ندانست و
 اسم بی ستمی بود اینجا هم اسب عوض کرده رانیدیم تا اوزون تا لالاباز اسب عوض کرده رفتم به نو و آستانا
 اینجا پیاده شدیم صحبت زیادی از بزرگان روس و مسلمان و ارمنی و غیره بودند تا هم اینجا حاضر
 کرده بودند صرف کردیم همین چا پارخانه است که نجبال قبل در معاودت از سفر اول فرنگستان

BRINCE CACRYING

PRINCE. CACARINE.

یکشب در اینجا خوابیده بطرف کج و باد کوبه رفیق پریش قارین حکم قلمی شهر تفلیس از تفلیس با اینجا بقتال آمد
 بود بصور رسید بعد از نماز سوار شده رانده تا رسیدیم بجا پاخانه زور آنخ اسب عوض کرده فرستیم
 بجا پاخانه صلاح او غلی اینجا جمعیت زیادی بود از پل در دخانه حرام که آب زیادی داشت گذشته
 وارد صلاح او غلی شده اما آنکال سکه پیاده نشدیم اسبها را عوض کردیم جمعی از بزرگان طایفه قزاق با
 کالسکه ایستاده بودند قدری با آنها صحبت شد این قزاقها در کنار همین رودخانه خانه و دیات
 و مزایع زیاد دارند بقدر دوازده هزار خانوار میشوند یک حدشان از طرف کج یعنی سمت پامین رود
 خانه بطایفه شمش آدین لومیرسد و از طرف بالا که سمت تفلیس باشد به نخ کپی و طایفه بز جلو منتهی
 میشود طایفه بز جلو جمعیت زیاد می بستند از خوانین آنها هم حاضر بودند مذمب این طوایف قزاق
 هم شیعه است هم سنی هم از منی این قزاقها دخل بقزاقهای اصلی روس ندارند و در هیئت و سبک
 تفاوت کلی با آنها دارند خلاصه رانده تا رسیدیم بالکت که منزل بود هوای اینجا با جیلی سرد و رطوبتی
 شسته شبانه ابا تفلیس بودیم چهل و چهار روس راه است صبح برخاسته سوار شده رانندیم تا دو
 فرسنگ از راه تمام صحرا و جلگه و زمین پراکنده و سبزه بود بعد طرفین راه دره و ماهور بامی خاکی
 شد طرف چپ لاله زیاد و هم روئیده بود و تا مسافت زیادی همین وضع و بیات است یعنی وسط
 راه دره مانند و طرفین تپه و ماهور و پست و بلند است بعد چند چرخ خورده سر ازیر میشود و جلگه
 تفلیس رودخانه که نمودار میگردد در چا پارخانه با غلجیه اسب عوض شد از اینجا رانده تا رسیدیم
 سو قانلیق این الملکت که چند ماه قبل از ما مورور و رانده فرماست آمده بود اینجا با تو نسول ایران
 مقیم تفلیس و میرزا محمد علی کاشی که در قفقازیه رئیس یعنی صاحب اسب و کاری و کالسکه چاپار
 است تو می صحرا در کنار راه پیاده ایستاده بودند بصور رسیدند این الملکت لباس تمام رسمی
 پوشیده و نشان زیاد زده بود کالسکه ایستاد قدری صحبت شد بعد رانندیم در سو قانلیق اسب
 عوض شد از اینجا قدری که رانندیم شهر تفلیس که در میان کوه و دره و تپه واقع است پیدا شد
 همه جا آمده تا رسیدیم کنار شهر در سر راه فرش انداخته در دروازه نصرت زده و تشریفاتی ناید

بجا آورده بودند در اینجا پیاده شده راه افتادیم سپهسالار عظیم و سایرین هم از عقب میآیدند خبرال
 استار و سلسکی که پنجبال قبل حکم باد کوبه بود و حال آنکه کل دفترخانه قفقاز و آدم بسیار خوبی است با صفا
 منصبان و کلانتر و اعیان و نجبا و ابالی شهر تفلیس و نجبای کرجی و غیره ایستاده بود و سایرین را
 معرفی میکرد پرسنجکوف عقب بود رسید سوار در شکه سر با زنی شده رانندیم تا آنکه چهار معابر شهر گذریم
 زن و مرد زیادی در دم باهما و منظر با و بجزه پا و کنار معابر بودند رسیدیم بجلو خان عمارت جاشین
 همان عمارت است که سفر اول هم در مراجعت از فرماست منزل کرده بودیم فوجی از سالکات تو می جلو خان
 صف کشیده و پرسن میرسکی که نایب جانشین و مردیست بسیار قابل و پولتیک دان و زبان
 فرانسه را هم خوب حرف میزند با جمیع صاحب منصبان قفقازیه از نظامی و قلمی و غیره ایستاده بود
 کثرت خوبی بود پرسن میرسکی همه رایگان یکان معرفی کرد و دو پسر که اندوک میشن جانشین قفقاز برادر
 امپراطور بالیده بای نظامی خودشان و غیره ایستاده بودند با آنها دست دادم هر دو بسیار جوان
 بای مودب تربیت شده آراسته بستند نشان چهارده پانزده سال همشان یکی که بزرگتر است
 میخائیل میخائیل اوویچ و دیگری کورکی میخائیل اوویچ بعد رفتیم تو می اطاق نشستم شاه زادگان هم آمده
 چینی صحبت شد خود جانشین اینجا نیستند باز وجه خود بطرف پطر فته اند در تالار هم با جمعیت زیاد
 از معارف و اعیان ایستاده بودند که پرسن میرسکی آنها را معرفی کرد و بعد رفتیم سر نماز بعد از صرف
 نماز قدری در باغچه جلوه عمارت گردش کرده با این الملکت صحبت داشتیم کلمات بسیار خوب با انواع
 و الوان مختلف در باغچه بود شب هم رفتیم با طاق دیگر که منظر کوجه و صحرا داشت بجزه را باز کرده
 قدری تماشای کوجه و چراغان و تماشای جمعیت مردم را کردیم چراغان و تماشای بسیار مفصل
 خوبی کردند حتی مردم از رود ما قلبا شاد و خرم و خوشوقت بودند و کار گذاران روس در خدمت
 بیچوجه فرو گذار نمیکند از بهر بابت کمال تعریف و توصیف را دارد چهارشنبه دو روزیم
 در تفلیس توقف شد امروز باز پرسن میرسکی صاحب منصبان و معارف و وجوه را در تالار حضور
 آورده معرفی نمود بعد رفتیم بارزید شاه زادگان یعنی پسرهای جانشین از همین اطاق با اطاق منزل

MIKHAIL.

تالار

آنها راه بود قدری آنجا نشسته صحبت کردیم اطفاشان چشم انداز خوبی بگوچه و صحرا داشت پرد با
 دور نما و اشکال مختلفه متعلق قفقاز و بعضی اسلحه وزین و یراق اسب از بابی حیوق و بخار بدردیوا
 و اطراف اطفاق او نیخته بودند بعد برخاسته پائین آمده در باغ بزرگ داخل عمارت کردش کردیم شام
 را و بار هم لاله با ایشان بجهت کردش باغ آوردند شاه زادگان کلن مجیدند و دست ما میدادند بعد
 ما را را بهمانی بگرمانه کرده رفیقیم آنجا و از آنجا در آمده موزه تقلیس که یکت کوجه فاصله باین باغ دارد
 رفیقیم دیرک تور یعنی نیس موزه که فرانسه را خوب حرف میزد همه جا را نشان ما میداد شاه زادگان
 هم همه جا با ما بودند و همه را بزبان فرانسه صحبت میکردیم بعضی حیوانات و طیور زنده از قتل قراول
 و دراج و سیره و غیره در آنجا دیده شد طیور زنده که بود اما در داخل موزه اسباب و نمونه باوالات و
 اشیاء نفیسه و غریبه از قدیم و جدید و از طوائف و ملل مختلفه و انواع جانور باو اقسام طیور و حیوانات
 مرده و مصنوعی که از تصرف هوا و ملاشی و فنا حفظ و نگاهداری کرده و مثل زنده بپاداشته بودند خیلی بود
 و کمال غایت و تازگی را داشت مثلا انواع پروانهها و اقسام جانورهای بزرگ و کوچک و پلنگ
 و ببر و خوک و بز و گاو و میش و حتی است و ماهی یونس بزرگ بخرسیاه که جانور غریبی است بود
 یک شتر مصنوعی مرده افتاده و لاش خور و کلان و در و باه و شغال یادی هم روی لاشه آن نشسته
 گوشت آنرا میخوردند که الحق هیچ با شتر مرده و وحوش و طیور زنده فرق و امتیاز نداشتند فهمای تصنیف
 بود دیگر انواع نمونههای معادن و نباتات و جوهای جنگلی که اغلب این نمونهها از قفقاز است همه را
 با ترتیب و نظم چیده بودند بعد آیدیم بیرون باران میآمد رفیقیم تا آخر باغ بکام بسیار خوبی که از جانین است
 حمایت بطرف فرنگی کوچک و کرم و خوب از حمام بیرون آمده مراجعت بمنزل کردیم شب رابعه
 شام بکالسه نشسته رفیقیم باغ تماشاخانه باران شدید می از عصر شروع بباریدن کرده که قدری
 محل امر چراغانی و تماشاخانه و اجتماع مردم شده بود پیاده شده رفیقیم بالاد که کوه چکی نشستم سپهسالار
 اعظم و پرنس میرسکی و اربیلیانی که از شاه زادگان کرجستان است و سابقا در فرخ آباد مازندران بحضور
 رسیده بود در آنجا نشستن این شاه زاده بقصد و بچنبال عمر دارد اما باز خیلی باینیه و باد باغ و سر زنده است

سلام

خلاصه تماشاخانه کوچکی است زندهای صاحب منصبان روس و دختران آنها و بعضی از زندهای کرجی در مرتبه
 بالای تماشاخانه نشسته بودند کیساعت و نیم بازی در آوردند بسیار خوب بازی کردند صاحب
 منصبان هم در مرتبه پائین نشسته بودند پرده که پائین افتاد قدری برخواستند دوباره آیدیم و نشستم
 پرنس میرسکی خانمها را معترفی کرد بعد از اتمام بازی رفیقیم باغ تماشاخانه اسباب چراغان بسیار خوب
 چیده بودند از آنجا مراجعت کرده آیدیم بچادریکه بالای باغ زده بودند استراحت کردیم
 پنجشنبه ۱۳ باید برویم بمنزل طیت که یکت صد و هشت و رس او و نزدیک دامنه کوه قفقاز
 است ابو القاسم خان فوه ناصر الملک را با ما را بجا دیدم دیروز وارد و تقلیس شده است خلاصه
 بشاه زادگان سپههای جانشین نشان و جمایل ایران داده بودیم اول که تبارا آیدیم آنها را پذیرفته
 دست داده و اظهار تشکر کردند بعد در اطفاق دیگر که پرنس میرسکی و همه صاحب منصبان روسیه جمع
 بودند رفته و در خور هر یک اظهار التفات کرده آیدیم پائین بکالسه نشسته را دیدیم تا از شهر تقلیس
 خارج شدیم از تقلیس لے چا پاخانه اول که مسخت نام دارد دست و رس او بود و این راه بواسطه
 باران زیاد کلن یادی داشت در چا پارخانه مسخت اسب کالسه را عوض کرده را دیدیم تا رسیدیم
 بچا پارخانه ترلقان آنجا پیاده شده رفیقیم باطاق عمارت خوبی بود تنها صرف نموده بعد سوار
 شده را دیدیم برای چا پارخانه قصه دو شیفت این قصه در دامنه کوه با صفائی افتاده اما چا پار
 خانه دور از دیه یعنی رودخانه باین چا پارخانه و دیه فاصله است از آنجا بچا پارخانه تا ما اور و
 از آنجا بر طیت که نمر است رفیقیم امروز از تقلیس که دور افتادیم همه صحرا با سبز و خرم و پر گل و سبزه
 و دبات کرجی نشین آباد بجز طرفین راه و رودخانه که بود و کوههای بزرگ و کوچک و جنگل و
 شکوفه و حاصل دمی و آبی و انواع گلها و لاله همه جای راه پیوسته بهم بود الحق بسیار با روح و صفا
 و با تماشا بود هو اهم متصل ابرومه و ترشح باران میشد از چا پارخانه مسخت که حرکت کردیم ابتدا
 راه همه جا رودخانه کرد دست راست و راه آهین هم که به بندر پوتی میرود سمت راست و دیده
 شد مقارن عبور مایکت ترن بخار هم راه افتاده بسرعت رفت بطرف پوتی قدریکه رفیقیم یعنی

MIRKY.

دو فرسنگی از قلنس با طرف راه آهن افتاد بدست چپ و رفت رو بطرف مغرب تا آن نظر محو
 و ناپدید شد و ما از پل گذشته رو بشمال اندیم از بس وضع زمین و بهیت ارضی قدم بقدم تغییر
 و تفاوت میکرد یک لحظه نمیشد چشم از تماشا پوشید تا رسیدیم بجای پارخانه انا فور از اینجا الی منزل
 راه بدتره تنگی افتاد که زیاده از سیصد قدم عرض نداشت و رو و عظیمی مسمی براق و از تره دره
 جاری بود که از کوههای قفقاز میآید و در آخر غمتی متصل بود که میشود و دیگر صفای این دره از
 تعریف و توصیف خارج است طرفین راه کوههای بلند پر جنگل اما اشجار جنگلی همه کوتاه و سبز و
 خرم و زمین کبیر سبزه و گل درختهای بار آور جنگلی و غیره نازک شکوفه باز کرده و سفیدی شکوفه در میان سبزه
 صفا و عالم غنیمی داشت از هر دره و کوهی از چپ و راست یک نهر آب صاف سرد خوشگوار
 بسیاری برودخانه جاری بود دبات و مساکن و عمارات متعدده از کجهها در قلها و بغلها و دره
 کوهها بعضی متصل بعضی منفصل از هم بودند بعضی بسیار خوب همه جانمایان بود کله کوه سفید که اغلب
 سفید هستند و کله کاه و کوه میشها و خاکهای خاکی و مادیان همه جا در این سبزها و مراتع بچرا مشغول
 بودند و گاه گاه کوههای برف دار عظیم و مهیب قفقاز که معروف بکوه قاف است از میان
 دره ها و شکاف کوهها پیدا بود حقیقه شخص از غایت و بدایع خلقت خداوندی و اله و متعجب میآید
 خلاصه وقت غروب وارد ملیت شدیم بکفوج سرباز روس که در همین جا ساکن و ساکنان است
 جلوعمارت صفت کشیده بودند سر کرده آنها امش پطروفسکی الکسندر ایوانوئوچ است اینجا جنگل
 کوهها تمام شد و چون خیلی سرد بالا آمدیم بودیم بواسطه ارتفاع زمین بود بقدری سرد بود که هر قدر
 هم درخت دیده میشد هنوز برکت مکرده بود عمارت اینجا منزل دولتی و بسیار عمارت خوبیت
 که با مردولت بنا شده است از پله زیاد و بالا رفته وارد عمارت و اطرافها شدیم چشم انداز
 خوبی برودخانه و دره و کوه دارد و هوایش بسیار سرد است جمعه چهارم اردو باید
 برویم برود قفقاز و سر راه آهن صبح که برخاستیم بود سرد و ابر بود بکالسهکسی همه روز نشسته
 را ندیم راهی بود از دامنه کوه بسیار لغزی بالا میرفت مثل راه کوه البرز طهران که بشهرستانک

PETROFCKI

میرود اما قدری بزرگتر و مهیب تر و مرتفع تر و پر برف تر ولی راه پر برف و جلی خوب ساخته اند که کالسهک
 راحت میرفت همه جا دره های سبز خرم با صفا از هر طرف چشمها و ایشارهای خوب جاری بود و لخی
 جای سیلاب ازین بهتر نشود و اما از سردی هوا در اینجا با جنگل و علف گسست بلکه هیچ نیست مگر در تابستان
 که علفش بلند میشود همه جا رانده تا بجای پارخانه و آبادی خود او در رسیدیم اینجا اول برف بود از
 اینجا هم الی کبیر سنک سر بالا رفتیم تمام کوه و دره با پوشیده از برف و طرفین جاده مثل دیوار با
 بلند و هر قدر تصور شود عظیم و قطور برف بود و خیلی هم خطر و جای بسیار بود که دیوار برف
 بروی جاده و سر کالسهک با خراب شود یا راه از طرف پر نگاه خراب کرد و یاد دیوار با سنک
 چینهای بلند کنار راه که اغلب ترک خورده بود بریزد از هر طرف همین برف مثل کوه توی تیره
 بار نیخته بود یک جانی را از سنک بنا می کرده بودند مثل والان و کوه چه سر پوشیده که هر چه همین برف
 بیاید و بریزد روی آن بریزد و راه راست نماند کوه یا از اول همین برف اینجا پر کرده بوده
 بعد زایش را خالی نموده و بهمان طور بنایی کرده و سقف زده اند که کالسهک از میانش میگذرد و در
 بام آن کوه کوه برف ریخته بود و آب از سقف میکید خلاصه کبیر سنکی که از خود او در رسیدیم
 بعد کم کم راه سرازیر شد تا رسیدیم بجای پارخانه و آبادی قوی که زیر دست این کوه در دامنه
 افتاده است منبع و سر چشمه رودخانه ترک از این کوهها و دره است که کم کم زیاد شده تا میر
 از میان شهر و لاد قفقاز میگذرد و اما تا شهر آتش زیاد از لثت رود گسست این طرف کوه زمینها
 همه شکلاخ و اطراف همه کوههای سخت بلند مهیب است دبات کوچک و آبادیهای مختصر
 جسته جسته در دامنه ها و دره های کوه دیده میشد خانها از سنک ساخته اند همه جا از دره ها و دامنه
 کوهها چشمهای خوب ایشار شده بطرف رود ترک جاری بود تا رسیدیم بجای پارخانه و آبادی
 قاضی بیکت پیاده شده رفتیم با طاق حاکم ترک چای حاضر بود و پورت داد و زبان فرانسو
 حرف میزد اما تا این جای پارخانه خاک قلنس بود و نهار را صرف کرده سوار شده رانده تا رسیدیم
 آبادی و جای پارخانه لارس سب عوض کرده راه افتادیم از اینجا آبادی و جای پارخانه مالت

رسیده و از بالت شهر و لا و قفقاز رفتم امروزین راه انچندین پل که روی همین رودخانه ساخته
 بودند عبور شد که رودخانه گاهی بطرف راست گاهی بدست چپ می افتاد تا از آخر پل که گذریم
 دیگر همه جاالی شهر طرف راست بود از بالت پائین کم کم کو بهما عقب مانده زمین وسیع و مسطح
 و جلگه شد و کو بهما آنچه بنظر می آید جنگل داشت و زمین و صحرا سرسبز و چمن و گل بود اما از دوه
 که آمدیم هیچ جنگل نداشت تماشای سنگ سخت و اطرافش قلهای بلند بود و خلاصه وارد شهر شدیم
 از وسط شهر با کالسکه گذشته دم گاری یعنی سر راه آبن پیاده شدیم فوجی با موزیکان صف کشیده حاکم
 و صاحب منصبان با جمعیت زیادی از زن و مرد فرنگی و ارمنی و غیره ایستاده بودند پیاده از جلو
 فوج و صاحب منصبان و سایرین عبور کردیم یکی معرفی شدند از رعیت و تجار ایران هم در این شهر
 زیاد هستند و همه حاضر بودند نظر آقا وزیر مختار ایران معین پاریس هم از پاریس آمده چند روز است
 اینجا حاضر شده بود و بجزور رسید خلاصه ایستاده است از میان جمعیت آمده داخل کالسکه بنجار شدیم
 ترین بسیار خوبیت قرار شده است همین جا بمانیم تا شش ساعت از شب رفته حرکت کند این
 شهر از شهرهای جدید البناست یعنی بسیت و چنبال است که وضعیت شهری بهم رسانده که چها
 راست وسیع مدرسه نظامی معتبر بعضی عمارات عالی و بناهای خوب دیگر دارد که بعضی دولتی بعضی
 دیگر از بزرگان و معارفست باقی خانههای رعیتی همه کمر بست مثل خانهها و عمارات رعیتی مانند آن
 این طرف که قفقاز در کنار دوه با دمانه با قلاع کوچک محکم و بعضی بروج معتبر ساخته اند که حالاً
 ساخلو وارد بنای این قلعه جات و گذاشتن ساخلو بجهت این بوده که سابق برین چراگسه و لگیا
 گاهی از کوه گذشته شهر و لا و قفقاز را می چاییده و امیر سپرده اند اما حالاً امنیت است و دفع
 شر آنها شده حاکم این شهر تا چا پارخانه اخروی با استقبال آمده بود و باز پیش از ما بشهر آمده در اینجا
 حاضر بود فرانسه حرف میزند در کرجستان هم چون قدیم همیشه از طرف ایران و غیره در عهد
 تیمور و اعراب محل تاخت و تاز بوده و در همه کلیساها و معابد را قلعه محکم کشیده و برج ساخته اند
 شام را تو می و اگون یعنی کالسکه بنجار صرف کرده بعد خواستم بخوابم از پس از دوام مردوزن

دور و اگون بودند لهذا لابد نشسته تا وقتی زن راه افتاد خوابیدم صبح زود برخاسته تماشای ششم تمام
 صحرا بنزد خرم بود صفای غیبی داشت تا رسیدم با ستایون میز آل نیا گوری که دست چپ تو می صحرا
 واقع بود که بهای اینجا آب گرم معدنی دارد کل و چمن و سبزه و صفای صحرائی اینجا بوضوح بنیاید
 خلاصه شبانه روز متوالی از کالسکه پیرون نیاید متصل در حرکت و شام و نهار و خواب و بیداری
 داشت و برخاست همه در زین بنجار بود ستایونهای بسیار خوب در عرض راه دیده شد به هر
 ستایون که میرسیدیم و کالسکه می ایستاد جمعیت غریبی از زن و مرد میشد و همه صداهور بلند میکردند
 فوج و قو خانه و آذوقه و اسباب و ما بحتاج قشون متصل در راه و نیمه راه بود که بقفقازیه و غیره میرفت
 و در ستایونها کسبه های آرد و آذوقه و اسباب حمل نقل زیاد از حد دیده شد صحراهای روسیه همه
 جاسزه و چمن است و انواع کلهای خوب دارد و در حوالی خوش مهر شهر دیده و قریه و آبادی هم
 زراعت دیم است و کنار رودخانه با دمانه کو بهما اغلب جنگل و اکثر اشجار جنگلی توسکا و سرو
 و کاج است درخت سید هم خیلی دیده شد تو می جنگلها بیل زیاد بود و چنان میخواندند که صد شیان
 را تو می اگون می شنیدم زدیگی مسکو برف زیاد هنوز در زمین با بود هر جا رودخانه و ابلی دیده
 میشد شهر یا قصبه و یا دیده و آبادی هم لابد با آن بود و شهرهای معتبره و قصبات و د بات بزرگ
 و کوچک زیاد در راه دیده شد آسیای اینصفحات همه بادی است و خیلی هم دارد از دور پر با
 چرخ آسیا بهار که با حرکت میداد گردش میکرد خیلی تماشا داشت بر شهر از شهرهای روس چند
 کلیسای خوب معتبر و چند آسیای بادی دارد خانههای خوب تنگت تو می چمنها دیده شد که روی
 آنها از چوب و نی پوشیده و دور خانه را از کچ سفید کرده اند تا آنها بناهای رعیتی است خانهها
 بزرگان و اعیانه دولتی را در پیش از این پوشیده بعضی اسخ رنگت و بعضی را سبز رنگت می کنند
 شهرهای روسیه از دور بسیار قشنگ است آنچه از اعیانه بنظر می آید سفید و سبز و بعضی از
 کسبدهای کلیسائی شهرهای معتبره مطلقا است خیلی دور نمای خوبی دارد و راهها را همه شسته کرده
 گله گله خاک و کوسفند و بره و کاو و کوساله دسسه دسسه آردک و چه آردک قاز و کچه قاز

* MINRALNIA. GORI.

دیگر کله مادیان و اسب بلخی و صحرائی که در چمنها میچرخند و سایر دو آب و وحوش بطوریکه بچرا و پرواز مشغول هستند و وضع و حالت کله با بنا و شبانها که بعضی بچه و بعضی بزرگ و پیر هستند دیگر اطفال خوک چران و قاز چران و اطفال لیکه کنار رودخانه بالخت شده بازی میکنند و زن و مردیکه در کالسکه با نشسته توی راه شپشه گردش میکنند و حالت سبزه و چمنها در رودخانه و آبها بسیار عالم خوب و خوشی دارد از رودخانه های عظیم مثل رود دون و رود توله و غیره عبور شد پلهای آبی خوب بر روی رودخانهها ساخته اند از چندین شهر عظیم که شتیم اما از بعضی شب عبور شد که ندیدم مثل شهر تغان روق و روسو شهر خوکوف را در روز عبور کرده دیدیم بسیار شهر آباد و بزرگ از هر قسم ابنیه و آبادی و مدارس دولتی و عمارات معتبره دارد و همچنین شهر بل کرود که سر راه بود بسیار خوب شهریت رودخانه آب و چمن سبز خیلی باصفای خوبی دارد و همچنین شهر کورسک که میکنند خیلی شهر معتبره و خوب است اما ندیدیم تا به مملکت کوبان که بعد از استاد پول است وارد شدیم پای تخت کوبان کاخین او دار است این مملکت هم جزو حکومت قفقاز و سپرده بگاندو میشن را در اعلیحضرت امپراطور است تمام اینجا با قزاق می نشیند حاکم اینجا جنرال کارالن است فرانسه خوب میداند سی و شش قزاق ابو اجماع اوست جمیع قزاقیکه در قفقاز دیده شده از اینجا مانور شده اند خلاصه روز دوشنبه هفتم جمادی الاولی دو ساعت و نیم بجزوب مانده وارد مسکو شدیم چهار فرسنگ بسکو مانده در استاسیون آخری که کالسکهها ایستاد و ابری تیره شد و شروع باریدن شدیدی کرد قازاقان و قزاقان مترجم خاص اعلیحضرت امپراطور که از پتر مانور شده بود اینجا بحضور آمد نیز الملک خان ناظم المملکت بلخی مقیم لندن هم اینجا بحضور رسید در ره جاکار پرسن و آل توگی حاکم مسکو که در سفر سابق هم حاکم مسکو بود و او را همین دیده بودم با همه صاحب منصبان جز آنها با استقبال آمده و حاضر بودند پائین آمده با همه تعارف کردیم از جلویک دسته سرباز عبور شدند و مرد زیاد از حدی با وجود باران آمده اجتماع کرده بودند نالدی لورد با گاروسوار کالسکه ایسی شدن فوراً باران بلبله ایستاد و ندیدم برای

* DON *
* TAGANROG *
* BELLGARD *
* KREMLIN *

عمارت کرملین انقدر کثرت مردوزن در سربازها و معابر بود و بطوری بود که میکشیدند و فریاد میزدند که بوصف نیاید و آنرا همه از روی محبت سادی میگردند و بی اختیار بودند کم مانده بود زیر عرا و دست و پای اسب بودند هنگامه بود حاکم و سپهسالار اعظم توی کالسکه پیش من نشسته بودند تا بعد عمارت رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی هم با سایر اجزاء حکومتی و سربازها با منی که بلین و پیشخدمتها و خدمه و غیره بهمان اشخاص بچمال قبل و عمارت بهمان وضع سفر سابق است هیچ تغییری نگردیده و چون تفصیل انجا را از اشخاص و ابنیه بسوطاً در روزنامه سفر سابق نوشته ام دیگر اینجا حاجت با عاده ذکر تفصیل نیست وارد بهمان اطاق و جایگاه شدیم شب را بعد از شام خوابیم برویم و کالین اما شام کینم سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم و کالین بسته بود و او هم بسیار سرد بود در کشته رفتیم خواهیم امروز در عرض راه توی صحرا و بغل تنها معادن کج زیاد دیده شد که بهمان کچرا بر میدارند و بدو پنجن بدیوار های خانهای شهر و سایر جاها میمانند امروز از شهر طولایم که شتیم اینجا کارخانه تفکات سازی دارند شنبه پنجم در مسکو توقف شد بعد از نهار رفتیم بوزه پائین عمارت سپهسالار اعظم و ناصر الملک و امین السلطان و ناظم الملک و صاحب منصبان روس از پرسن مخکوف و سایرین همه بودند گردش کردیم تا جها و سایر اشیاء همه دیده شد تفصیل این بوزه هم در روزنامه سابق نوشته شده است اغلب تالار های معروف و بزرگ و خوب کرملین را امپراطور نیکلای مرحوم بنا کرده است دور کرملین قلعه و توی قلعه باغ عامه دارد بنای این قلعه خیلی قدیم است شب تا شام خانه رفتیم باله و او ندی یعنی مجلس رقص و تقلید بدون حرف زدن کینفرز که رقص بسیار خوب است و در روزنامه سابق هم وصف او شد و بچمال قبل از این هم همین جا میرقصید با شمش بود در رقص میکرد بعد از تماشا خانه سخانه حاکم رفتیم مجلس بال بود زن و مرد زیاد از معارف شهر و صاحب منصبان جمع بودند یکی یکی را حاکم با یک زنی کونیس منضوف نام که دختر عموم حاکم و شوهرش در پتر و خود او صاحب خانه بود معرفی میکردند بعد از نیم ساعتی مراجعت نبرال شد چهارشنبه نوزدهم راهم تا غروب در مسکو توقف کرده بعد از صرف شام رفتیم بر آبن سبیت

* TOULA *

* KREMLIN *

شنبه

شنبه

پطر جوت کردیم وقت رفتن بجار پرنس دالگورکی و معردار کل مٹون مسکو و سایر جزایر اهل و معارف
 و صاحب منصبان همه بمشایعت حاضر شده بودند جمعیت مردم بهمانطور بود و صدای هورا با آسمان
 میرفت بکالسکه بخار که نشینیم بعد از آنکه راه افتاد و زین همان است که بود شب معلوم میشد که از
 رودخانه های بزرگ و پلهای معتبر میگذشتیم روز دیگر خجابت بغروب مانده باید وارد پطر
 برخ شویم صبح که برخاسته دیدم که طرفین راه همه جاجکل سرود و کاج و غیره است این اشجار جکل را
 تمام آدنی میکارند و بزرگ که شد بریده بمصرف میرسانند باین اراضی همه جکل طبیعی
 بوده بعد برود هورا اشجار کهن جکل را بریده و میریزند و بجای آنها درخت تازه غرس میکنند و
 چون بین همه لجن و باتلاق و رطوبت و باران هم متصل بیاید درخت زود رشد میکند و خوب
 عمل میآید خلاصه تمام راه جکل بود اما آبادی و عمارت زیاد دیده نشد هوا ابر و بسیار سرد بود
 نزدیک پطر بونخ لباس رسمی پوشیده نشان دولت روس را زدیم باز هم چند ساعتی راه طی شد
 و بهمانطور لایق جکل بود بعضی آبادیها هم دیده شد در استاسیون آخری که آبادی لو بان بود که
 ایستاده مامورین اداره شرقیه وزارت خارجه که اسامیشان از این قرار است بحضور آمدند
 پلیسکوف لودکو و سکی حاکم قلمی پطر بازی لوسکی بکرگانوفسکی دارلاموف میلوف
 زبیرمان اسکریابین لرخته حاکم نیرنی نو فرود یعنی مکاریه که با مامورین شهر انجانان و نمک
 آورده بودند بعد از ملاقات آنها و اظهار القات نسبت بهر یک بازمانده تا در ساعت معین
 وارد کار پتر شدیم علیحضرت امپراطور بالباس رسمی و نشان ایران و همه شاه زادگان خانواده
 سلطنت از بزرگ و کوچک و جمیع صاحب منصبان بانسانهای ایران ماکار که توقعگاه کالسکه بخار
 باستقبال آمده ایستاده بودند فوراً پائین آمدیم با امپراطور دست داده رسم تعارفات بجای آورده
 صحبت داشتیم علیحضرت امپراطور اولاً تماماً شاه زاده گان خانواده خودشان را از این قرار معرفی
 کردند نواب ولیعهد پسر دیگرشان کراندوک الکسی پسر دیگرشان کراندوک ولاد میر پسر دیگر کراندوک
 سر پسر دیگر کراندوک پول بعد نوه با ایشان را بعد کراندوک یکل برادرشان را که در جنگ عثمانی

سرد بودند کراندوک مین برادر دیگرشان که جانشین فقار هستند کراندوک قسطنطین برادر دیگرشان
 که امیر البحر است بعد جزایر اهل و صاحب منصبان و سایرین که از حد پروان بودند معرفی شدند بعد از آن
 علیحضرت امپراطور و مادر یک در شکله سر بازی نشسته در شکله را نیز کراندوک کراندوک نو نسکی که خیلی
 طولانی و مستقیم است عبور کرده رسیدیم بمارت زمستانی ارمی تاج که منزل است در همان اطراف
 و تالار باینکه خجبال قلم هم منزل کرده بودیم جمعیت زیادی همه جا در طرفین راه ایستاده هورا
 میکشیدند تا دم عمارت صدا با قطع نشد امپراطور و من با مردم تعارف کرده جواب سلام میدادم
 تا پای عمارت رسیده پیاده شدیم پیشزمتهها و نمای ایشک قاپیها و غیره هم همه بالباسهای
 رسمی خوب کلابتون دوز در جلو ما میرفتند شاه زادگان از عقب و صاحب منصبان از عقب
 شاه زادگان و من و علیحضرت امپراطور پهلوی هم صحبت کنان میرفتیم همین طور از تالار بازگشتیم
 که باز در بریک جمعیت زیادی از صاحب منصبان نظامی و قلمی و غیره ایستاده بودند و امپراطور و من
 با هر یک تعارف میکردیم از اطرافها و تالارهای متعدد گذشته تا رسیدیم باطاق امپراطرس دم در
 غلام بچه های بسیار مزین خوش لباس آراسته ایستاده بودند چند غلام بچه سیاه خوشکل هم بالباس صحر
 بودند داخل اطاق که شدیم علیحضرت امپراطور بجهت احترام امپراطرس عقب مانده امپراطرس آمدند
 جلو با ایشان دست داده تعارفات کردیم جمیع شاه زاده خانها و دام و نوز با یعنی مصاحبین
 و سایر نوان را امپراطرس معرفی مثل زوجه نواب ولیعهد و زوجه کراندوک مین جانشین فقار و زوجه
 کراندوک الکسی و دیگران بعد نشستیم علیحضرت امپراطور و امپراطرس و سایرین هم نشستند صحبت شد
 امپراطرس ن بسیار خوش صحبت با و قار تشخصه بستند بعد از پنج نشستن دقیقه برخاسته باز همان ترتیب
 با امپراطور و شاه زادگان و صاحب منصبان رفتیم باطاقها باینکه منزل ما بود علیحضرت امپراطور همه
 جا مارا الی منزل مخصوص همراهی کرده داخل اطاق نمودند باز قدری ایستاده کمال مهربانی و دوستی
 بجای آمدن از این وداع کرده ایشان رفتند مخفی نماز که اطاق و محل نشین علیحضرت امپراطور و
 امپراطرس و بعضی دیگر از خانواده سلطنت همه در همین یک عمارت است اما وسعت عمارت و تعداد

اطاقا و تالار با بقدریست که مثلا هر وقت کسی بخوابد با طاق امپراطور یا دیگر کسی برود باید سافت
 خیلی طولانی طی کرده و از اطاقها و دالانهای بسیار مزین عالی بگذرد تا با نجار بسد پهلایار عظم و سنا
 نگرین رکاب ماهم در مراتب تختانی و فوقانی همین بدن عمارت منزل دارند خلاصه بعد از همه
 کالسکه شده با پهلایار عظم و پریش منجکوف رفتم منزل نواب ولیعهد و زوجه مراجعت بعمارت
 کردیم دیگر آنچه مافوق آن تصور نیاید علیحضرت امپراطور اسباب احترام و تشریفات و پذیرائی بعمل
 آورده بودند که خیلی اسباب تنان باشد بعد از شام کراندوک الکسی سپردم و علیحضرت امپراطور
 آمدند با اتفاق رفتم تماشاخانه در حجره پایین پلوی سن نشستم زوجه کراندوک الکسی هم اینجا نشسته
 بود مجلس قس و باله بود اما قاصدهای خیلی خوش لباس و خوشگل بودند و بسیار خوب میرقصیدند و درین
 ضمن پردهای خوب نشان میدادند و در هر پرده ساز و رقص تغییر میدادند قدریکه گذشت و بعد
 و کراندوک و لاد میروزوجه ولیعهد هم با کراندوک قطنظین بهمین حجره آمدند بعد علیحضرت
 امپراطور هم آمدند بهمین نشسته بعد از افادین پرده برخاسته رفتم با طاق دیگر قدری نشسته صحبت
 زیاد می داشتیم پهلایار عظم و قازوف و کراف اد لربرق هم که محرم و وزیر دربار امپراطور است
 بودند بعد باز به محل تماشا آمدیم نشستم دوباره رقص شد و مدتی طول کشید هیچ دقیقه بعد از تمام
 حضرت امپراطور برخاسته رفتند ما هم بعد از تمام برخاسته باز با کراندوک الکسی سپردم امپراطور
 در یکت کالسکه نشسته رفتم منزل امروز پریش بار یا تیسکی که مردیست در خدمت علیحضرت
 امپراطور بسیار مقرب و محترم بحضور آمد سفر سابق که به پتر بورخ آمدیم این شخص ناخوشی نفرست
 و مدتی بستری بود و همانوقت او را عیادت کردیم حال او را یافته و بتیاش خیلی قوی شده است
 و از صحت او خیلی خوشحال شد م پریش که چکوف وزیر عظم بدقیقت ناخوش و در خانه خوابیده است
 امروز هم هیچ دیده نشد روزیکه از مسکو حرکت میکردیم میوههینه دندان ساز مخصوص دیدم که
 از راه کیلان آمده بود با ابوالقاسم خان نوه ناصر الملک که از طرف قفقاز میآید هم بگرد راه
 ملاقات کرده بود و یکدفعه وارد مسکو شده بودند از اینجا هم هر دو در راه آهین با ما آمده و وارد

پتر شدند و دندان ساز موقفاً مرضی گرفته به سو و وطن خود رفت که باز مراجعت کند جمعه ۲۱ در
 پتر توقف شد امروز بخوابستند عرض لشکر به بند مانع از باران شد حاجی محسن خان معین الملک وزیر
 مختار که از اسلامبول پتر بورخ آمده بود بحضور رسید سیزد اما لکم خان ناظم الملک بر حسب تأویزی
 که داشت از مسکو به برلن رفت آبادیها و قراء و شهرها نیکه از مسکو الی پتر در عرض راه دیدیم ازین
 قرار است کلین تور اسپرودو بولوکویه او کولودکا مالایا ویشتر الوبان خلاصه امروز باز دید
 علیحضرت امپراطور رفتم از عمارت و اطاقهای متعدد گذشته تا رسیدیم با طاق کا بتینه یعنی دفتر
 خانه مخصوص امپراطور نشستم پهلایار عظم و قازوف هم حضور داشتند دو غلام سیاه خوش سیما
 بالباس مصری غلیبان نی پیچ آوردند یکی را با علیحضرت امپراطور دیگر را بهین دادند کشیدیم بعد از
 قدری صحبت برخاسته مراجعت کردم پس از آن سوار کالسکه شدیم بقصد باز دیدن برادر بای امپراطور
 رفتم شام را مخصوصاً امشب در منزل علیحضرت امپراطور موعود بودیم نزدیک وقت شام از منزل
 خودمان رفتم اول با طاق امپراطریس ماری الکسندر با ایسان باز و داده قدری راه رفتیم
 گاهی ایستاده گاهی نشستم صحبت زیاد شد علیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد و سایر پسر
 و عروسها و چند زن دیگر از شاهزاده خانها و غیره و پریش بار یا تیسکی و پریش اد لربرق و جمعی دیگر
 از خانواده سلطنت هم حضور داشتند رفتم سر نیز نشستم علیحضرت امپراطور دست چپ ما و امپرا
 طریس دست راست و سایرین هم بر یکت بجای خود نشستند پهلایار عظم هم سر شام بود شام
 بسیار مفصل خوبی صرف شد در سر شام موزیک هم میزدند بعد از شام برخاسته باز با طاق امپرا
 طریس رفتم پس از چند دقیقه صحبت و دایع کرده باز از تالار با و اطاقهای موصوفه گذشته منزل آمدیم
 بنمساعتی که گذشت کراندوک الکسی سپردم امپراطور آمدند با اتفاق رفتم تماشاخانه اوپرای روس باز
 در حجره پایین نزدیک سن نشستم این تماشاخانه بسیار خوب تماشاخانه ایست خجرتبه عالی و وسیع
 امشب ساز و آواز و رقص بود بسیار خوب خواندند و خوب قصیدند از افسانه و داستان
 جاود که با بازی در آوردند که پسر پادشاهی در صحرا میرفت بچل جادوگر بار سید روی تخت

زن چادویی نشسته دیوانه شد بعد خوابید پس از آن دخترهای طایفه و پرسی آمده برای شاه زاده
 غلیان و اقباب لکن و غیره آوردند و زنها را خوشگل زیاده با لباسهای خوب دور شاه را گرفته
 رقصیدند و خواندند و شاه زاده عشق بلندی کردند باز حقوق شدند خلاصه بهمین طور با آن مجلس
 بازیهای خوب نمودند رقصهای خوب کردند و آوازهای خوش خواندند خیلی طول کشید در وسط تماشاها
 اعلیحضرت امپراطور آمدند بسیار پسر با و عروسها و خانواده سلطنت و همه در همان حجره نشستند
 بعد از تمام اعلیحضرت امپراطور رفتند و بعد با رخساره نمرال آیدیم با اینکه نصف شب بود هوا
 از روشنی حالت بین الطلوعین داشت و شهر و کوچهها بقدری روشن بود که هیچ احتیاج بچراغ نبود و از
 روشنی هوا کاغذ میشد خواند شبانه ۲۲ اردیبهشت میگویند که معادن وزارت خارجه محفوظ
 آمد قدری صحبت شد بعد مصمم رفتن میدان مشق شدیم که پاراد میگویند کالسکه حاضر شد سواری شدیم
 سپس لار عظیم هم پیش نشست از کوچهها و معابر عبور شد همه جا جمعیت زیادی ایستاده بودند ما رسیدیم
 بمیدان شان دو مارس یعنی میدان مرغ چون مرغ در ارتب النوع جنگ میداند باین جهت میدان
 مشق میدان مرغ بنامند خلاصه در محلی چادر زده بودند که پله بخورد بالا میرفت پیاده شده فتم
 بالاز وجه نواب ولیعهد و زنها را سایر پسرهای اعلیحضرت امپراطور و شاه زاده خانها همه
 نشسته بودند امپراطریس هم آمدند صاحب منصبان و جزاهای زیاد پیاده ایستاده بودند ناصر
 الملک و حاجی محمد خان معین الملک و ساعد الملک و وزیر مختار ماکه مقیم پطراست با حکیم الممالک
 تومی چادر ایستاده بودند قانازوف مترجم هم حاضر بود خود اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد
 و سایر پسر با و جزاهما و غیره سواره میان قشون راه میرفتند که اندوکت قسطنطین هم تومی چادر
 نشسته بودند اعلیحضرت امپراطور بعد از مدتی که میان قشون در حرکت بودند آمدند جلو چادر
 با شمشیر امپراطریس سلام نظامی داده ایستادند هوا امروز صاف و آفتاب بود قشون مشق
 حرکت کرده از جلو چادر که نشسته قریب سی هزار پیاده و سواره بود اول فوج پیاده و اطفال
 و سواران مدرسه نظامی آمدند بسیار خوب و با نظام توپخانه هم شتاده عراده توپ بود بعد سوار

شاه
 CERS.
 عبادت از شاه
 قشون که در
 حضور سلطانین
 بزرگان داده
 میشود



THE EMPEROR OF RUSSIA

آمد قبل از آمدن افواج سواره کرجی و داغستانی از سان گذشته تو چنانچه هم از عقب سواره های فرور آمد تو
 های تو چنانچه همه فولادی و برنجی گروپ بود سواره کور اسبیه زره پوش همه با کلاه خود و چهار آئینه
 و با قبای ماهوت سفید و اسبهای سیاه یک رنگ و یک اندازه و خوب و ممتاز بودند خلاصه
 قشونی بود بسیار منظم و خوب و آراسته خیلی وقت طول کشید تا همه از سان حضور گذشتند علیحضرت
 امپراطور از اول الی آخر خود نشان فرمان میدادند بعد از اتمام برخاسته سواره کالسکه شده رفیق خانه
 پرسن الموبون که نزدیک همین میدان یعنی متصل و مشرف بمیدانست نهار در اینجا باید صرف کرد
 و خربای مقلبات مدرسه که تحت حمایت امپراطرس هستند همه نصف کشیده ایستاده بودند جمعی
 زبان فرانسه میداشتند و تربیت شده هستند شاهزاده خانها و شاه زادگان کلاً آمدند رفیق سر میز
 نهار علیحضرت امپراطور آمدند نهار بسیار خوب مفصلی صرف شد امپراطور در بین نهار چون کار داشتند
 برخاسته رفتند ما هم بعد از نهار آمدیم منزل ایلچیان بقیه بطور انجمن آوردند ما همه احوال بر پی ملاحظت
 کرده صحبت داشتیم از هر دولتی سفیر کبر و وزیر مختار و شاعر و فرودر اینجا اقامت دارد اغلب ایلچیان
 همان اشخاصی هستند که چنسال قبل ازین بهم در اینجا دیده بودم مثل ایلچی انگلیس و فرانسه و بعضی دیگر اسامی
 ایلچیان کبر ازین قرار است فرانسه جزال لوفلو انگلیس لار و لوفوس اطریش بارون دو لار و نو
 که یک پانزده و بیست سال قبل ازین در جنگ مجارستان پایش را گلوله برده اما با پای چوپن خنان
 راه میرود که هیچ معلوم نیست پانزده و بی عصائی در دست دارد المان میوشو نیتیر ایتالیا میسو
 نیگر بعد از رفتن حضرات وقت شام رسید مشب در منزل مخصوص علیحضرت امپراطور شام رسمی دعوت
 شده ایم رسمها با بخار رفیق امپراطرس و شاه زاد و شاهزاده خانها و غیره جمعیت زیادی بودند از
 ایرانهاد نر نین رکاب ما سپهسالار اعظم و عضد الملک و نظراً قان و ناصر الملک بودند شام ملوک
 بسیار مفصل با عظمی صرف شد از صاحب منصبان و جزالها هم جمعی بودند علیحضرت امپراطور بسلاستی با
 جامی نوشیدند فوراً از قلعه بطور پاد و لوسان شلیک توپ کردند یعنی بواسطه ملگراف با بخار
 جزو دادند بعد ما هم جام شرابی بسلاستی امپراطور و امپراطرس شام میدم خیلی خوش گذشت بعد از شام

JENERAL - LOFLO. * LOFTUS.

آیدم منزل بعد از چند دقیقه سوار کالسکه شده سیرک رفتیم که مثل تماشاخانه جانبیت و انواع بازیها به خصوص
اسب بازی در میآوردند و تفصیل وضع آزاد روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم اما عجیب سیرکی است
امثال بنام شده است یعنی چند نفر ایتالیایی و انگلیسی و غیره کپانی شده ساخته اند مثل سیرک پاریس است جمعیت
زیادی بود در حجره من اول همین کراندوک الکسی سپر علیحضرت امپراطور بود بعد از چند دقیقه امپراطور هم
آمد شاه زاده خانها و سایرین هم در حجره بزرگ دیگر بودند پیشی برتها و طنزین هم همه آمده بودند بازیها
عجیب از حرکات اسبها و بازیگر با از قبیل شپک زدن و معلق زدن روی اسب در ساختن بطور با
مختلف و با کمال تدبیر و سرعت و مهارت نمودند که عقل حیران نماید اسبها را طوری رام و مطیع کرده و
رتبیت داده اند که گویا زبان میفهمند باندک اشاره میدهند و میایستند دست بالا میکشند از فورین
سلام میدهند و بکذا انواع و اقسام حرکات خلاف عادت حیوانیت میکنند دیگر آدمهای قومی بعضی
بچهار بطوری و در روی دست و سر خودشان بازی میدادند که بصورت بنیاید مثلا مردی میخواهد بویج
شش بچپه دوازده ساله را در روی دست و پا و سر خود بازی میداد مثل اینکه چند بچه که به با یکدیگر گفتگ
بازی بدید سپر با و دختر خود صاحب سیرک هم با اسب بازی میکردند دخترش خیلی خوب بازی میکرد
در ساختن اسب از حلقه با و دایر با میپرد و باز روی اسب میافکند یک دختر تنگی دنیایی بسیار
و حیله خوشگلی که جزو اجزاء و بازیگرهای سیرک و همش این است روی سیم مگر اف بند بازی میکرد و راه
میرفت بی درد لنگر و اسباب دیگر که خیلی امر عجیبی بود و حتی دختر بسیار خوش شکل خوش اندام همه چیزها می بود
بعد از روی سیم پائین آمده بنای کلوله بازی گذاشت باغی که چهار پنج کلوله بقدر رانج در دست داشت
اینها را متعاقب هم بسرعت هو امیاداخت و میکرد و باز سه بطری شیشه هو امیادخت و میکرد
با کمال سرعت و در دست بعد بازیهای غریب دیگر زیاد در آورده بودند تماشای کامل کرده رفتیم منزل
یکشنبه ۲۳ صبح رفتم حمام بسیار خوبی بود آبهای سرد و گرم شیرهای متعدد و سایر محسنات قاعی همه در
جمع بود از حمام در آمده محض اینکه بمنزل آیدم برور عدد برق شد و باران شدید می بارید مثل سیل بعد قطع گشت
شد امپراطور یکروز کلان چینی بسیار خوب بجهت ما به فرستاده بودند دیده شد امشب در خانه نواب

بسیار

و لیعهد دعوت شام همی است نزدیک شام رفتیم اینجا عمارتی دارند بسیار خوب معروف بعمارت انجوف
باغ مخصوص خجی دارند و در نواب لیعهد و شاه زادگان خانوادها سلطنت همه بودند سپس لار اعظم و خصلت
و ناصر الملک و حاجی محسن خان معین الملک و سایر طنزین هم همراه ما آمده بودند رفتیم نشیمن زوجه و لیعهد
دست چپ و کوفت باید که از عنوان محترمه معروف است دست راست مانسند شام صرف شد بعد از شام
بمنزل آیدم رفتیم تماشاخانه باله بود شبیه مونتکرو و بار آورده بودند لباس آنها را پوشیده و رقص آنها
میکردند بسیار خوب زدند و خوب قصیدند پردهای خوب از طلوع آفتاب و ماه نشان دادند علیحضرت
امپراطور هم آمدند با ایشان بن رفته کشیم در میان سازهای تماشاخانه یک کمانچه بسیار بزرگت یک
کمانچه قدر می از آن کو چکر یک چنگ که بارپ میکوبند چند شیپو روزیگان یک طبل و سنج باقی همه کمانچه
کو چکست اما کمانچه بنامه تار ایران است قدر می زن که با تیر کمانچه کش میزنند خلاصه بعد از تماشا با
کراندوک الکسی باز در یک کالسکه نشسته رفتیم منزل امشب نشان شمال خفوم را که مکلن بالاس بود
به کراندوک الکسی دوام دوشنبه ۲۴ امروز رفتیم به پترهوف با کالسکه بخار سه ربع ساعت راه
در بین راه جاها بسیار خوب دیده میشود در کار پترهوف پیاده شدیم جزال و مباشرین و صوبین
پترهوف همان شخصی است که در سفر سابق هم بودند جزال مستی است پرس منچکوف و سایرین از
رجال روس تمام از طنزین ما هم چند نفری آمده بودند رفتیم در عمارت نهاد حاضر کرده بودند صرف کردیم
تومی عمارت یک پرده کبلن کار استادان فرانسه نصب کرده اند صورت پترهوف است که در قایق
شکسته نشسته و در نظر طلاح از خوف و بیم غرق غش کرده اند اما خود پترسکارز گرفته و فرمان میدهند بسیار
خوب پرده ایست نظیر نزاره خلاصه بعد از نماز پائین فته قدر می پیاده گشته کنار حوضها و نواره با
راه رفتیم از جمیع نوار با بهمان طور با که در روزنامه سفر سابق وصف شد آب محبت الحقی سلیق از این بهتر
نیشود بعد کالسکه نشسته با مفضلادر خجا با نهار و لب حوضها و جد و لها کردش و تماشا کردیم باز مردم تماشا
از بچه و بزرگ خیلی بودند هوای اینجا اینقدر سرد است که حالا ناره اشجار برک میکند اگر نغش و بیدگت
اینجا میبود حالا اول آن بود عصر بلند می بار آمده کالسکه بخار نشسته مراجعت بمنزل کردیم شب قبل از

بسیار
سیرک
بازیها
بسیار
معمول
است
در
روس

صرف شام تماشای خانه او برای روس رفتم بعد از چند دقیقه امپراطور و شاه زادگان و سایرین بهم آمدند
 بازی بسیار طول کشید من چون سرم درد میکرد و اندکی کسالت داشتم پرده آخری برخاسته با امپراطور
 وداع کرده با اتفاق که اندوکت الکسی منزل آیدیم سه شنبه ۲۵ از پتر باید بوارساوی برویم در ساعت
 ظهر باید حرکت کرد حاضر و منتظر وقت شدیم نیم ساعت قبل از وقت علیحضرت امپراطور با سایر شاه
 زادگان و همه پسر ایشان بمنزل من آمدند بسیار مهربانی و گرمی راه افتاده از تالار تالار گذشته
 تا رسیدیم با طاق مخصوص علیحضرت امپراطور نشستم خیلی صحبت شد بعد برخاسته با علیحضرت امپراطور
 رفتم با طاق امپراطورین انجام هم قدری نشستیم مجلس با مجال خوبی و گرمی طی کردیم بعد برخاسته از پله عمارت
 امپراطور پائین آیدیم پالتو من حاضر نبود علیحضرت امپراطور پالتو خودشان را بدوش من انداختند
 پوشیدم و کفتم چون در بنوق پالتو شمارا پوشیدم اغور سفر من خیر است پس از آن با علیحضرت امپراطور
 بدرنگه سر بازی نشستیم و اندیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند و هر یک میکشیدند از همان او دیروز
 که کار پتر هوف رفته بودیم رفته نزدیک کار پتر هوف انحراف نموده بدست چپ آمده تا رسیدیم گار
 و ارسوی پیاده شدیم نواب ولیعهد و سایر شاه زادگان و برادرهای علیحضرت امپراطور و جمیع سردار با و
 صاحبان هم حاضر شده بودند با یکیک از شاه زادگان و خانواده سلطنت دست داده وداع
 کردیم و دیگر با علیحضرت امپراطور مکرر دست داده وداع میکردیم و بار عاده میشد تا آخر وداعی با مجال
 افسوس کرده رفتم توی واکون یعنی کالسکه بخار با علیحضرت امپراطور هم آمدند توی کالسکه مجددا دست
 داده اظهار محبت و مهربانی نمودند و از طرفین شرایط مودت و دوستی کا ملا بعل آید پس پیاده شده
 باز با شاه زادگان پیاده تا کالسکه حرکت کرد چند قدمی هم با حرکت اول کالسکه مشایعت و همراهی
 کردند تا حرکت کالسکه سریع شد و از نظر غایب شدند و ما را اندیم این برین بسیار ترین خوبیت کالسکه
 من بسیار وسیع و پاکیزه و محل راحت است منزل مقررین مهربان هم خیلی خوبست و همه کالسکهها بهم راه
 دارند کنار او حرکت ترن خوردیم کنار خانه در عقب واکون ما واقع شده بود که پسران عظیم و
 ناصر الملک و سایرین لابد باید بیایند از کالسکه ما گذشته بروند نظرف نما بخورند و ما چاره آیدند و

در شاه
سه
شنبه

رفتند در استایون اول که کالسکه ایستاد واکون پسران عظیم را باز کرده بردند عقب بستند این بستن باز
 کردن و پس پیش نمودن در رفت و آمد کالسکه تماشائی داشت خلاصه اندیم همه صحرای چین کل است و رودخانه
 و جنگل جنگلی است انبوه ولی آنها و اغلب اشجار آن درخت کاج است این جنگلها را دستی تربیت میکنند بر
 سوخت راه این و تعمیر جویهای پوشیده کنه کالسکههای بخار که هر دو سال یکبار باید عوض شود طرف
 عصر شهر نسکو و رسیدیم حاکم شهر و جنرالها و اعیان اشراف و کارکنان حکومت و سکنه و رعیت از زن مرد
 و نیم فوج سر باز و شاگردان مدرسه نظامی این شهر که قریب سیصد نفر میشدند همه در استایون ایستاده بودند
 کالسکه ایستاد پائین آمده از جلوه صف سر باز و صف شاگردان مدرسه گذشته با حاکم علمی نظامی اظهار
 القاف کردیم بر کشته کالسکه نشستم و حرکت کرد شب را در راه این خوابیدیم از شهر ویلنا که از شهرهای
 نظامی و شهری معتبر است وقشون و مدارس و ابنیه دولتی و غیره زیاد در آنجا هست در شب و قیقه خواب
 بوده ام عبور شده بود حاکم شهر و مستقلمین و صاحب منصبان با زبانه شبانه دم استایون برای احترام دیده
 ما حاضر بوده اند افسوس خوردم چرا شب از این شهر عبور شد که جانی و کسی اندیدم خلاصه صبح که از خواب
 برخاسته دیدم عجب صحرائی با صفای خوبیت بهمان وضعی بود که ذکر کردیم قدری بهتر ولی هر چه بجاک ب
 استان نزدیک میشدیم هوا گرم تر میشد یعنی نسبت به پتر قدری گرمتر ولی باز خیلی سرد بود و این شهر
 در استایون بین راه دیده شد که تازه شکفته و دست آمده بود دلف کندم اینجا با بلند شده و خوشه بسته
 ولی هنوز نرسیده است اما در پتر علف کندم هنوز زیاد از چهار انگشت از خاک بلند نشده بود و
 ساعات روز و شب و ارسوی همی ساعت با پتر تفاوت دارد یعنی همی ساعت زودتر طلوع و غروب میشود
 باز معقول شبی دارد که تاریک میشود و در پتر بوزخ که هیچ در تابستان شب تاریک نمیشد خلاصه غله را در این
 جا با خیلی خوب و با دقت میکارند زمین را با کمال قشنگی که رو بندی میکنند خیلی خوب نظر میآید و دیروز
 وقت غروب آفتاب محرقی غریب در هوا پیدا شد خیلی تماشای داشت امروز هم طلوع آفتاب بسیار
 قشنگ و با تماشای بود در این صحرا که کوه کست و نزدیک لفظ شبالیست آفتاب و طلوع و غروب
 چشم را که میزند و رنگهای غریب پیدا میکند که خیلی تماشای دارد خلاصه در استایون آخری حاکم علمی

*VILNA * PSKOF.

*BARON DE MEDEM.

و آرساوی که همش باون دودم و مرد خوش روی بلند قامتی است توی واکون بحضور آمد در ساعت
 فونکی که یکساعت و نیم بغروب مانده وارد شهر و ارسوی شدیم بین راه باران زیادی آمد تا در وقت
 بشتر ایستادند و دیکت بشتر گاری که باید در اینجا پیاده شویم خراب شده بود و مشغول تعمیر بودند لکن باید
 بر کردیم جگر و بگردیم در اینجا پیاده شویم ترن را برایشی دیگر گردانده اند زیر پلهای آهنی بسیار که برای عبور
 راه آهین ساخته اند گذشته و از روی پل آهنی بسیار طولانی معبری دیگر که بر روی رودخانه و استول
 ساخته اند عبور کردیم رودخانه بسیار عریضی است و آب زیادی دارد که منتهی منصب بدریای شمال
 بالتیک میشود و این رودخانه بواسطه جنگهای قدیم که ناپلیون اول با روسها کرده و همچنین جنگهای شترل
 دو از دهم پادشاه سوئد با لستان و روس و بعضی جنگهای دیگر که بسیار معروف و مشهور در تواریخ
 اسم آن ثبت و مذکور است خلاصه از پل گذشته بکار رسیده پیاده شدیم حاکم نظامی صاحب نصابان
 زیاد ایستاده و فوجی از سربازانم صف کشیده بودند حاکم نظامی شخصی است بسیار قصیه لقا و کبود چشم
 ریشهای سفیدی در گونه هادار دو چانه را میترشد و هشتاد و دو سال از عمر او میگذرد و مرد بسیار محترمانه است
 رشیدیت و خلی طرف اعتماد و عظمت پر طو است میگفت در عهد قاجان مغفور فتحعلی شاه که پنجاه سال قبل
 از این باشد برای استرداد ارسرای روس با سفری که در آن وقت مانور ایران بود باصفهان رفته و طهران
 را هم دیده ام همش گشت دکو زبوجا لا در حقیقت فرمانفرمای لستان روس است خلاصه از صف سربازان
 گذشته بکالسکه رو بازی نشسته را ندیم از کوچهای متعدد عبور شد همه جا جمعیت زیاد از زن و مرد ایستاد
 همراهمیکشیدند فریاد میکردند و فوج هم الی نصف راه ایستاده بودند و ارسوی شهر بسیار قشنگی است
 کوچهای همه با چراغ کار است میدانهای خوب و یکت باغ عامه دارد و حوض بسیار بزرگی در باغ است
 فواره خیلی قشنگی از وسط آن میجهد اسم باغ را از دان دو ساکن میگویند خلاصه عمارت باغی که برای
 منزل معتین حاضر کرده بودند در انتهای شهر واقع و نا اینجا یکساعت راه بود مسافت زیادی طی
 کرده تا با اینجا رسیدیم این عمارت را قصر لاریسکی میگویند و از بناهای استانیست که تفریا یکصد
 سال قبل ازین پادشاه لستان بوده است از بناهای بسیار خوب پر درخت که اشجارش جنگلی و همه سبز

خرم بود و از گردش گلهای خوب بکیزه گذشته تا رسیدیم بدر عمارت که در میان این باغ وسیع مشجر واقع است
 اینجا هم جمعیت زیادی از زن مرد بود حاکم اغلب صاحب نصابان معرفی کرد بعد رفتیم بالا اگر چه این عمارت
 در پیش عمارت دولتی مسکو و پتر نعلی نذار و اما بسیار خوش وضع و از روی سلیقه ساخته شده است و از حیث
 اثاث الیبت و اسباب اطلاق هم از آئینه و نیز و صندلی و مجسمه های مرمر نهایت امتیاز و تزیین را دارد
 منظرش بدریاچه و باغ و خیابانهای خوب باصفاست و اصل عمارت دو مرتبه است و دو شبانه
 موزیک چنانخی بسیار خوب آمده پای عمارت موزیکان زدند بعد از آنها یکدسته سازنده و مطرب تماشا خانم
 که با کمانچه و موزیک و غیره ساز بسیار خوب میزدند آمدند تا مدتی همان پای عمارت زدند و خواندند
 شب تمام باغ را چراغان کرده فانوسهای شیشه بالوان مختلفه بدرختها آویخته بودند توی آنها چراغ
 زیاد و بعضیهای مختلف بود مثل چراغان پر بها بسیار خوش آید بود بعد از شام سوار کالسکه شده قدری
 توی باغ گردش کرد بعد رفتیم توی شهر شهر را هم چراغان کرده و همه جا پر ق ایران و روس ده بودند
 تماشا و گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم در این عمارت چون از همان عهد قدیم روی کج یک
 صورتی از یکی شهرهای چین کشیده اند همین جهت تمام این اطفا قرا اطاق چینی میگویند یک مجسمه
 بنم تنه از مرمر توی اطاق است که بسیار خوب حجاری شده است صورت زن بسیار خوشگل کلاه خود بر
 سر دارد و قراوشی بالای کلاه خود است لکن از زیر کلاه خود ریخته خلاصه حجاری با این خوبی امتیاز
 کمتر دیده بودم و این زن از معشوقهای پادشاه قدیم این مملکت یازن او بوده است که استانیست
 او کوست باشد و اسم این زن کونست گرابوسکا است هر قدر شخص این شکل بیشتر نگاه کند بیشتر باطل میشود و این
 پادشاه چینی معشوقه باز بوده است در این اطفا قرا اغلب اشکال معشوقهای خود داده است چه حجاری
 کرده چه در پرده کشیده اند اما این حجاریها نه این است که بجای نصب و چسبیده باشد همه را علیحد
 ساخته روی نیز و گوشه های اطاق گذاشته اند شهر و ارسوی خیلی آباد و پر جمعیت است دو نیست و پنجاه
 هزار سکنه دارد و در نهب این مملکت آنچه عیسوی است کاتولیک است مابقی یهودی سبتد نصف
 این شهر تقریباً یهودیست و کلیه مملکت لستان روس دو کر و یهودی وارد خلاصه در عبور از راه

آهن از پترالی مملکت پولون که لهستان باشد از این ولایات حاکم نشین و ایالات روسیه که ششم اول
 بسکود بعدوی تنگ دیگر کوه لو پس از آن ویلنا بعد کرد و نو آخر واروسوی چهارشنبه سبت
 در واروسوی توقف شد صبح که برخاستم هوا ابر بود و باران شدید بیاید بنا خورده بعد از بنا
 پیاده قدری در باغ و جیبا بنا کردش کرده الی نارنجستان و باغهای نزدیک عمارت بود در فیم پنجم
 بسیار قشنگ بود کلهای خیلی خوب داشت این عمارت هم از بناهای قدیم پادشاهان لهستان و در حقیقه
 داخل همین باغست حاکم واروسوی در اینجا منزل دارد بعد سوار شده از نزدیک این عمارت گذشته
 را ندیم رای تماشای شحر و قلعه نظامی که امپراطور نیکلایا کرده است در روز یکم در وقتیکه از رودخانه
 که ششم این قلعه سمت دست راست از دور پیدا بود خلاصه راه زیادی طی کرده تا رسیدیم بقلعه بز نو
 تمام دیوار با دوباره و خندق قلعه و سبزه و چمن است از طوبیت هوای این مملکت است که همه جا
 طبیعتا سبز است هوای کیلان و ما زندان را دارد پیاده شده همه باستیا بنا و بنا با تو بهای قلعه
 دیدیم گردش مفصلی کرده بعد سوار شده از راه دیگر فیم باغ خانه شهر که در روز اجمالا و وصف آن کردیم
 باغیست کم عرض و طولانی حوضی دارد که فواره بزرگی از وسط آن بسیار بلند میجهد درختهای بسیار قوی
 و سبز خیا با نهایی سب و طولانی زمین باغ همه چمن همه جهت باغ بسیار خوب است زن و مرد زیاد در باغ گرد
 میگردند بعد از گردش معاودت منزل شد شب را در ساعت هشت بعد از ظهر فیم تماشاخانه راه
 دوری داشت پسهالار عظم و سایرین هم آمدند حاکم نظامی یعنی فرمانفرما هم اینجا بود از پله رفتیم بالا در
 حجره نزدیک سن نشینیم پسهالار عظم و حاکم هم پیش ما نشینند تماشاخانه چرخ تبه و در وسعت هم متوسط است
 امشب باله بود بسیار خوب بازی در آوردند و رقاصهای بلندی یعنی لهستان بسیار خوشکل بودند و خوب
 رقصیدند بعد از تمام برخاسته منزل دیدیم چشینه ۲۷ باز در واروسوی اتراق است امروز هوا خوب بود
 بعد از بنا کالسکه شده قدری در باغ گردش کرده بعد فیم تماشای بوزه شهر در این شهر موزه است از
 بناهای سلاطین قدیم لهستان که در شصت هفتاد سال قبل بنا کرده و بعد در سهام و رنگین نموده اند از
 هر نوع حیوان نیکی و دیناری و افریقی و سایر ممالک و اقسام طیور و انواع صدفها و ماهیها و غیره در اینجا

* BELVEDERE.

جمع کرده اند یعنی همان حیوان مرده را مثل زنده با همان پر و پوست و بیادت نگاه داشته و در پشت قفسها
 آینه گذاشته اند گردش و تماشای کاملی کرده بعد سوار کالسکه شده قدری در شحر قدیم واروسوی که داخل
 همین شهر است ششم پس از آن فیم تمام حمام بسیار خوب است البته بقدر صد یورت و فضا دارد که هر
 یک حمامی است بیرون آده رخت پوشیده برخواستیم برویم صاحب این حمامها که همش موسیو فایانس
 است گفت حکما سخنانه بالای همین حمام است بیاید عکس بنیازید رفتیم بالا لارا تو آخ خوب چشم اند
 بسیار خوبی بود خانه و دستوار داشت چند شیشه عکس را از آنجا بردیم بعد سوار شده آمدیم
 منزل الحمد لله خوش گذشت شب را به سیرک رفتیم سیرک اینجا را تماما از چوب ساخته اند از سیرک پتر
 قدری کوچکتر است اما جمعیت زیادی بود صاحب سیرک سالاامون نامی است المانی زن بسیار
 خوشگلی دارد که خود زن هم بالبا سهای مختلف اسب بازی میکرد میگفتند در فن سواری مهارتی کامل دارد
 بازیگرهای این سیرک گلپسی هستند در معلق زدن و حرکات و بازیهای مضحک در آوردن مهر که میکرد
 خیلی خنده شد اسب بازیهای خوب کردند اسب مثل آدم بلکه بهتر آدم تربیت کرده اند دیگر سگها
 بازی میدادند چه قدر خوب هر چه میگفتند سگها با کمال نظم و قاعده بجای میاورند خلاصه فرمانفرما هم
 بود پسهالار عظم و سایر پترین با هم آمده بودند بعد از آنکه بازیهای زیاد کردند و با تمام رسید بر خاسته
 آمدیم منزل در جلو عمارت قوی باغ یعنی لب دریاچه حجهت هائی بزرگ مردم بسیار خوب متعدد و جدید اند
 قوی دریاچه جزیره کوچکی است نزدیک کنار در اینجا تماشاخانه سرباز باستانی کوچکی ساخته اند
 سونها دارد بطرز رومن های قدیم و کنار دریاچه در مقابل تماشاخانه جانی هم برای نشین تماشاخانه ساخته
 که آنهم سرباز است صندلی زیاد در اینجا چیده اند در فصل گرما و تابستان اینجا ساز و آواز و رقص
 و اسباب تماشاخانه را هم میتامی کنند جز آن سیراک را که در سفر اول همانا در ما بود یعنی پترین
 پنچیکوف هم اهی میکرد در روز دوم و در سه پتر در اینجا دیدم خمرال شده و در جنگهای عثمانی هم در اردو
 جزنال کوز کوبوده است مدتی که در پتر بودیم باز هم روزه جزوه همانا در ما بود جمعه ۲۸ باید برویم برلین
 صبح زود برخاسته برای حرکت حاضر شدیم در ساعت نه از نصف شب باین طرف موافق ساعت

از اینجا
 کالسکه
 در اینجا
 از آنجا

* FAIENCE

فرنگی با سپهسالار عظیم بدر شکسته نشسته را ندیم برای کار چون صبح بپهون مردم همه از خواب برخاسته بودند و معابر و کوچها خلوت بود تا رسیدیم بجار برلین فرما نفر ما و همه صاحب مضبان کل اشراف و اعیان شهر حاضر بودند بعد از اظهار لغات بکلی سوار و اکون شدیم چون راه آبن المان تا تک تر از راه آبن روسهاست و این ترن کبیره باید برلین بره و ترن را عوض کرده بودند این ترن مال علیحضرت امپراطور المان است خوب و اکونها و ادانا بواسطه تنگی راه آبن کالسکهها کم عرض است خلاصه بجار جا بجا شدن مگر نین و هم امان راه افتادیم نهارد و اکون صرف شد طرفین راه همه سبزه و حرم و پر کل و آبادی و پر حاصل است مملکت آلمان خیلی آباد تر از مملکت روس است آسیای مادی در آبادیها زیاد دیده شد تعلق در صحرا با فراوان بود و یکویب بین خالی و لم بزغ در تمام صحرا پیدا نیست یا حاصل است یا زمین تراخت و حاصل را چه قدر خوب و با سلیقه کاشته اندالی با پرده و سبیت فرسنگ از راه طرفین معبر جنگل و درختی نداشت مگر سبب زیاد می از دور بنظر میرسد بعد از طی مینایف با مثل سابق جنگل سر و کاج و غیره انبوه و پیوسته متصل بر او شد و دیگرالی برلین تمام صحرا همین طور با تراخت غله بود یا چمن و سبزه و کل با جنگل در تمام خاک آلمان روس و حقیقت دیده و قریه و آبادی متصل بهم بود احوق منتهای آبادی را دارد و اغلب بنا عات بهم دیم است بعد از شش ساعت طی مسافت باره آبن سبر حد روس رسیدیم بر پنس منچکوف طوبین آمده عرض شده رفتند سر حد روس و المان الکسندراناست همانا در روس آمد تومی و اکون خزان ریش سفید قومی سیگی است همش بارون دلون میرزا ملک خان ناظم المملکت هم بحضور آمد امروز در استایونها عرض راه آلمان روس که کالسکه دوسته جا ایستاد و افتد از زن و مرد و کوچک و بزرگ کنار راه آبن از دو حام و جمعیت کردند که هم خطر و نزدیک چند بچه و دختر زیر دست و پا هلاک شوند آخر آنها را دست بدست از بالای سر مردم در بردند از بس مردم بهم میگردانفتار میدادند و زور میآوردند کم مانده بود همه زیر کالسکهها بروند خلاصه از الکسندرانا بر راه افتادیم اما الکسندرانا مال دولت روس است تا رسیدیم بشهر قورن که مال پروس است و قلعه سخت معتبری دارد و کویار و دو خانه و سبیل هم از اینجا میگذرد و از اینجا بشهر پرون برک و بررون برک کالسکهها ایستاده حاکم و خزان شهر حضور

ALCANDRANA

آمدند بعد را ندیم در شهر کوسترین در استایون شام حاضر کرده بودند بعد از صرف شام راه افتادیم کم کم شب طالع و هوا تاریک شد باید در ساعت دوازده که نصف شبست برلین رسیدیم از سر حد روس هم با بنظر طوری کالسکه را اندیز اندند که ساعتی ده فرسنگ راه طی میکرد و با دهم از جلو بود که دو دوغال و غیره را بر چه بود کالسکه میریخت تا اینکه نصف شب وارد کار شهر برلین شدیم باز در آن نیمه شب جمعیت از دعا بود و او میزد و همورا میکشیدند علی الخصوص اطفال که تا عمارت دولتی همه جا با کالسکه دیده نصف شب تومی کوچها و او میزدند و در عمارت شدیم همان عمارت دولتی است که سفر سابق هم منزل کرده بودیم اما خیلی بنظر خوش وضع و با زینت و شکست آمد بسیار عمارت باشکوهی است یکشنبه سلج جادوی الاولی صبح در عمارت برلین از خواب برخاستیم امروز از روی عجب و غیب دنیا محسوب میشود ساعت دوازده که ظهر باشد علیحضرت امپراطور کلیوم اجبار داده بودند بسیار بدیدن من حاضر و مستعد و ره ایشان شدیم علیحضرت امپراطور در کالسکه سبته نشسته از جلو عمارت ما گذشتند مردم ایستاده بودند همه تعظیم کرده ما هم برخاسته تا نزدیک پله عمارت جلو رفتیم امپراطور با نهایت قدرت و قوت نشاند از کالسکه بیرون آمده آمدند بالا ما هم رسیده دست دادیم با کمال محبت و مهر بانی از چینه اطلاق گشته در اطاقی روی صندلی نشستیم بر پنس فردریک شارل سپهسالار هم که برادر زاده علیحضرت امپراطور است با سپه کوچک نواب ولیعهد که همش بر پنس با زینت و در مدرسه بحر تحصیل میکند و بر پنس ژرژ خواهر زاده علیحضرت امپراطور حضور داشتند علیحضرت امپراطور الحال شاد و چنبال تمام از عمر شان میروند اما با این کبر سن حالت و قوت و بنیه قوی خوبی دارند قد و کمر شان بهیچوجه چمنده نشده و علی بهیچوجه در فرجشان راه نیافته بود از هر طرف صحبت شد از مجلس لنگره که چند روز دیگر در برلین برای اصلاح امور واقع ما بین دولت روس و انگلیس و عثمانی منعقد خواهد شد صحبت بمیان میکشیدند همچو ابهم باب گرم امش بروم و برای همین کار گفته محفل ستم خلاصه دیگر میکشیدند یک کشتی خوب ما این روز با در دریای انگلیس کشتی دیگر خورده و کشتی تا غرق شده است و این بدبختی در دریای ما روداده است دیگر میکشیدند ولیعهد ما همه اولادش سوای این یک پسر که اینجا است

سر ساعت معین

PRINCE GEORGES

در انگلیس هستند امپراطورین هم در وین با و است پرسن پرنس مارک صدر عظم هم در بیلان خودش ناخوش است
اغلب شاه زادگان و وزیران برلین نیستند و مادران نجابتها استیم بعد از صحبت بای زیاد برخواستند
با جمال ادب و مهربانی تا دم در مشایعت کردم صاحب منصبان و جزایلهای خودشان را معرفی کردند
و ما بر گشتیم بعد از نیم ساعتی کالسکه حاضر شد ما و سه سالار عظم و جنرال هم انداز سوار شده رفتم باز دیدیم
امپراطور که در عمارت علیحده پائین تر از این عمارت می نشستند از پله ها رفتیم امپراطور تا دم
پله استقبال کردند رفتم در اطاق که چنجال قبل هم با من ملاقات اتفاق افتاده بود روی صندلی نشستم
سواهی سه سالار عظم کسی دیگر حضور نداشت از هر طرف خیلی صحبت شد بعد برخاسته امپراطور گفتند ساعت
بیخ ملاقات دوباره در سه شام رسمی خواهد شد با جمال خوشحالی قبول دعوت کرده پائین آیدیم سوار کالسکه شد
رفتم منزل نهار آوردند صرف شد بعد از نهار کالسکه خواستیم که سوار شده قدری گردش کرده برای وقت
شام مراجعت کنیم درین بین امین الملک با جمال ریشیانی داخل اطاق شده گفت نشینیده اید گفتیم چشیده
گفت امپراطور را با تفنگ زدند و ایشان افتادند و بدوش گرفته حمل منزلشان نمودند بسیار
تعجب و حیرت کرده پرسیدم چه واقع شده تفصیل صحبت گفت بعد از مراجعت شما منزل امپراطور
امپراطور چون ایشان عاده باید سوار شده پیش از شام قدری گردیدند در کالسکه و بازمی نشسته از همان
کوچه خودشان که اسم کوچی نیول باشد توضیح اینکه نیول درختی است مشابه نارون ولیکن کل
معطری دارد) سر پائین رو بطرف آثار میل فتح که تازه ساخته شده است میرفته اند از دم محاک
خانه که در دست راست کوچه واقع است میگذشته کلاه خود هم بر سر داشته و تنها با کیفر شجریست
بوده اند که ناگاه از مرتبه سوم محاکخانه درمی بار شد شخصی تفنگی که با چهار پاره زیاد پر کرده بوده است
سر امپراطور را قراول رفته دو تیر خالی میگذرد چهار پاره با بسرو کردن و تن امپراطور خورد
میانفتند شجریست ایشان را بغل گرفته منزل میبرد و دیگر معلومست از و دادن اینجا شده چه حالتی برآ
ما دست میداد در برلین در وقتیکه با حضور داریم همچو قضیه بزرگی اتفاق افتاده از حد من به
گذشت و الفور همه و بیجان عربی در شهر ریجاست تمام اهل شهر از زن و مرد و بزرگان اعیان شهر را

*TILLEUL.

و سفرهای خارجه و غیره میدیدند و بطرف عمارت امپراطور مثل مور و طبع مردم جمع شده میمانند
و میرفتند بولتن احوال امپراطور را (یعنی بساعت بساعت تفصیل و شرح حال) فوراً بترجمان و حکما چاپ
کرده مردم میدادند و مردم جو جو جو در کوچه ها میخواندند تا این آمد و رفت و هجوم مردم و قائل و مقال
بدون هیچ بی نظمی و اعتشاش و صدائی بود و در حالت مردم در رعیت و سپاهی و شهری و بزرگ کوچک
هیچ تفاوتی نکرده بود و در همان حالت سابق باقی بودند مگر اینکه در کوچه عمارت امپراطور جمع میشدند و از جا
میکردند و فی الفور جراحان و اطباء خوب شهر را حاضر کرده مشغول معالجه شدند جنرال هم انداز ما
بساعت خبر میآورد و کو یاسی و چهار چهار پاره بسرو کردن و بدنشان فرود رفته است سه چهار عدد
پرون آورده بودند الحمد لله که کلاه خود سرشان بود و الا برنی نبود جمیع کلاهشان سوخته شده است
از حوالی شانه و گردن جمیع لباسشان پاره و سوخته گردیده یکس خبر درست صحیحی از امپراطور
میدادند که واقعا معلوم شود چه طور و در چه حالت هستند خلاصه کینقرن هم تومی کوچی بعد از خدث
انواقعه داد میزدند است که خوب شد امپراطور را زنده نموده است میزده است آن زن بد ذات را
گرفتند و آن شخص را هم که تفنگ انداخته است خواستند بگیرند با طپانچه کینقرن پولیس را هم زده بعد
طپانچه هم بسرو خودشان زده است اما گفتند زنده است اسم این شخص دکتر شارل بولینسنگ دان
خاندان معروفست و در برادر او هم در قشون خدمت میکنند اما اینها از طبقه موسوم بسیار لیست و مو
کرات هستند که بر ضد قوانین تسلط جدید امپراطور و پرسن بزرگ استند چه در قانون
مذهبی چه در دولتی سه بفته پیش ازین هم یکی از همین طبقه مذکور طپانچه شش لوله با امپراطور انداخته اما
صدمه و آسیبی زرسیده بود خلاصه همانی و دعوت شام و تماشا خانه و غیره همه بهم خورد ما هم از
روی دلشنکی و صحبت مشغولیت قدری اطاقها و اما کن این عمارت را گردش و تماشا کردیم اطاقها
بسیار خوب بار و بای نقاشی و منبت خیلی ممتاز (که عبارت از اثاث البیت است) و اسباب منبت
دار و هر اطاعتی بیک رنگت پارچه با چهار چوب بدیوار با لصب کرده اند مثل هم همان رنگست
شکلهای سماق و الوان یکپارچه بزرگ و کوچک بدیوار با و غیره خیلی لصب است بعد بر تبه بالار

*BULLETIN.

وزنده

CHATELAIN

ویدم انبار پر و با و صورت های یاد است که هر چه پرده نقاشی خوب بوده در اینجا انبار کرده اند یک پرده
 بزرگ صورت من هم اینجا بود بعد منزلهای پیشینتها و غیره را قدری کرده آید من منزل نماز کرده قرآن
 خواندیم یک ساعت و نیم بغروب مانده کالسکه بسته حاضر کردند سوار شده رفتم گردش تا رسیدیم میدانگاه و
 باغچه اول پارک دور آثار فتح جدید اینجا کالسکه پیاده شد من و مرد و بچه زیاد وی دور مارا گرفتند
 قدری تماشا کرده از مرتبه اول هم بالا رفتم این آثار را بعد از فتح فرانسه بنا کرده اند در سرازیر اینجا
 که با اینجا آیدیم این بنا تمام بود سه سال است که تمام شده خرج زیاد کرده اند همه از سنگت چه سنگی که مثل
 جواهر است از جنس سنگ سماق آثار سنگ برنگ و پارچه های کلفت و حجیم طویل و عریض چند تن قطور
 بزرگ بلند در این بناست که همه از یک پارچه سنگ سماقست میل بالای بنا که آنهم ستون بسیار
 بلند است از یک پارچه سنگ بالای آن میل یک صورت ملک بال داری از مفرغ ریخته و ساخته
 و نصب کرده اند که واقعا کویا ملکی است که وصف میکنند بسیار بزرگ و عجیب است صورت
 جنگهای با فرانسه و منسه و دانمارک را از روز و مفرغ در اطراف بنا آورده اند بسیار خوب
 و ممتاز و همه جا که علیحضرت امپراطور و پرنس نیز مارک و سردار باراکشیدند کمال شباهت خوبی را
 دارد و از ایزدایا خاتم ساز آورده بالای این اشکال و هر جگه بار از سنگت موزیک و خاتم ساز
 کرده اند آنهم اشکال جنگ و غیره است بسیار خوب ساخته اند وی هم رفته آثار و وضع بنا این
 بهتر گوید در دنیا نباشد و از توی ستون که محو نیست راه دارد بان بالا که ملک نصب کرده اند نظم
 خلوت عرض میکرد تا بالای آن ستون رفته ام دو پست و چهل تله مجوز و خلاصه دوباره سوار شده
 در پارک و جیبا بنا کشته رفتم الی شارلوتان بوریغ که قصبه است خارج از برلین و این آثار فتح و باغ
 پارک با این شهر برلین و قصبه مزبوره واقعت در این قصبه عمارت قدیم پادشاهان پروسی
 و باغ بسیار خوبی هم در جلو عمارت دارد و آثار فتح الی اینجا میساعت راه است از رودخانه کوچکی
 که پل داشت گذشتیم که در حقیقت سرحد برلین شارلوتان بوریغ است رانده تا بعمارت رسیدیم پیاده
 شده اول توی اطاقهای سخانی را گردش کردیم یک پره زنی که کویا سربدار اینجا بود آمد در بار باز کرد

CHARLOTTEN. BOURG.

پروهای کهنه قدیم کوبلن فرانسه بدیوار بالنصب بود (برده کوبلن عبارت از پروهای بسیار ممتاز است
 که با چشم بطرز بسیار خوب و نفیس مینمایند که از حیثیت نقاشی عدیل ندارد و خیلی گرانها و کم یاب است چون
 در کارخانه کوبلن فرانسه یافته میشود بان اسم موسوم است) مین و اسباب خانه از فرش و مین و صندلی
 همه از جهان عهد قدیم است که نگارگری کرده اند بعد پرون آمده پیاده در جیبا بنا و باغ که غنای آن
 معلوم نبود قدری راه رفتم همه چیز کل است خیلی پیاده راه رفته تا رسیدیم مقبره پدر و مادر علیحضرت
 امپراطور که کلوم سوم هستند پدر امپراطور معاصر ناپلیون اول بوده است همه مقبره با ستونهای یکبارچه
 از سنگت سماق است چیزی که در این مقبره خیلی عجیب است حجاری مرمر است که روی قبر پادشاه و زوجه
 اش کرده اند که روی قبر پادشاه صورت پادشاه و روی دیگر قبر صورت زوجه پادشاه است و
 صورت بر یک شکل مرده است که پشت خوابیده و دستهایش را روی سینه گذاشته بقدری خوب
 حجاری کرده اند که شخص از تماشا سیر نمیشود بخصوص شکل زوجه پادشاه که در آن اوقات بحسن و جاهت
 معروف بوده است خلاصه خوب شد آیدیم پرون باز پیاده از جیبا بنا رفتم تا کالسکه رسید
 سوار شده راندم برای منزل درست بنجا و از کیف سنگت راه است مرتضی قلیخان سپه مخبر الدوله که
 در برلین تحصیل میکنند و منرش در همین قصبه شارلوتان بوریغ است امروز بحضور رسید فردا طرف باید
 برویم بر بادون باد اسم پسر نواب و لیعهد که امروز دیده شد پرنس ماریست دو شنبه غره حمادی
 الاخری صبح برخاستم امروز از احوال علیحضرت امپراطور خبر صحیحی نیست کسی نمیرود و بنیاید امپراطرس
 از بادون باد کویا رسیده است متصل شاه زادگان و اقوام و وزرا و غیره از خارج و داخل میرسد خلاصه
 میوبو کو و وزیر امور خارجه پرودس حضور آمد مرد پیر قوی بیکن مانیه است سپیل و نخر از اشیده بود قدر
 صحبت شد بعد سعادت بیک ایچی کپ عثمانی حضور آمد کیاست که مامور معین برلین است و الی حال
 هیچ بخارج رفته و سفارتی نگرده بوده جو انست بسیار شخص معقول نحی بنظر آمد بعد از آن دو شاه زاده
 پروسی که تازه از راه رسیده بودند یکی دوکت و ساکس میار برادر امپراطرس المانیاد و دیگری پرنس
 بانزی دپی با که بولاند باشد حضور آمد پرنس ماری دپی با منخواهد دختر فردیکت شارل اعروسی کند

Prince Henri

دوشنبه غره حمادی

خلاصه بعد کالسکه نشسته رفتم با کاربوم که سفر اول هم رفته و تعریف و تفضیلش در روزنامه سابق مذکور
 نوشته ام محلی است که تمام وحوش و طیور و حیوانات بزرگی و بجز بریزان زنده نگاه میدارند قدری گردش کرده
 پرون آمده سوار کالسکه شده خواستیم سیاه و جوشن برویم چون دور بود فتح غریمت کرده بار دیگر رفتم نزدیک
 مناره و آثار فتح پیاده شده گردش کردیم باز بالارفته مفصلاً بالارا تماشا نمودیم چهارده ستون سنگ
 یکپارچه دارد بعد سوار شده رفتم منزل بعد از یکساعت یعنی در ساعت شش بعد از ظهر که دو ساعت
 لغروب مانده بود سوار کالسکه شده رفتم همراه آهن که برویم برای بادن باور رسیدیم گار سوارترین
 یعنی کالسکه بخار شدیم این ترن تازه است و دولتی است جزال همانند راهم با مگر نین و همراهمان مسوا
 شده همه جایجا شده کاستیکر خان مهندس مساوی هم که مدت تمامی در ایران و نو کردیوان بود
 و در برلن حضور رسید در ترن است و همراه ما میاید خلاصه براه افتادیم همه جا آبادی و سبزه و چمن
 و گل و زراعت و باغ و جنگل بود امروز دریاچه ای متعدد بسیار با صفا دیده شد که کشتی بخار و بادوی و
 قایق و غیره روی آنها کار میکرد و دور این دریاچه همه آبادی و جنگل و چمن است از شهر بای معظم که
 کارنجات زیاد داشت که شتم و یکی ازین شهرها هم قلعه سخت و باستیاها داشت کالسکه بخار در هر
 بریک از شهرها و استایونها ایستای کرده براه میافتاد و همه جا همین طور چشم کار میکرد سبزه و چمن
 و آبادی و زراعت و جنگل بود و مشغول تماشا بودیم تا شب شد شب رادر و اکنون خوابیدیم بسیار
 نذیرفت و جنگلی گان میداد صبح که برخاسته نگاه کرده دیدم وضع و بیات و حالت صحرا تغییر کرده
 یعنی کوه و پشته های زیاد دیده میشد ولی جنگل و سبزه و آبادی و زراعت و چنابانهای راست و کلهای
 رنگارنگ باز همه جا بجا بسیار بود علف چمنها تا شکم آب میرسد و زمین خشک و سنگ و بی گیاه نیکو
 در هیچ جا دیده نمیشد ما رسیدیم شهرهای دل برکت که در دره جنگلی واقع است در اینجا قدری ایستاده
 بعد راه کوچ شد بطرف بادن باور پس از طی چند فرسنگی شهر کارلسروه رسیدیم که پای تخت و عالی مملکت
 باو است خود و عالی بجهت و اقله امپراطور به برلن رفته است کارلسروه شهر بزرگ آباد و خوب است از اینجا
 بقصبه اوس وارد اینجا شهر بادن باور رسیده در ساعت ۹ بعد از نصف شب که سه ساعت بظنر مانده

Heidelberg
 Carlsruhe

بود و کار شدیم حکیم الممالک که پریش پیش آمده بود برای آماده کردن منزل و کالسکه و غیره به حضور رسید
 همه چیز را خوب و بقاعده حاضر کرده بود و در کار ایلچی روس حاکم شهر درن پریش منچیکوف و جمعی دیگر حاضر
 بودند رفتم در هتل یعنی همان خانه موسوم با کلیس منسزل کردیم و همه مقررین در همین هتل جای گرفتند
 پریش منچیکوف در روز وارد برلن شده است که بر بادن باور پیاید امروز از برلن اول شهر پرسندام دید
 شد بعد شهر ما که بورت رسیدیم که قلعه معتبر و کار خاتجات زیاد دارد قبل از ما که بونخ بر ما ندن بونخ رسیدیم
 بعد ما که بونخ بعد کونین کن بعد از رودخانه و زر که شتم بعد فراتکفورت سورن بعد در استاد بعد بادن
 برکت بعد کارلسروه بعد بادن سه شنبه دوم جمادی الثانی بود که وارد بادن باور شدیم همار در همانجا
 صرف کرده بعد رفتم حمام همان حمامی بود که چنبال قبل ازین هم در سفر اول دیده شده بود از حمام بمنزل
 آمده بعد از نیم ساعتی سوار کالسکه شده رفتم کبشت و تفریح امروز در جنگلها درخت اقا قیامی سفید که پرکن
 زیاد دیده شد اینجا هم حالا اول کل زرد و کل محفل و اقا قیاست در باغها کلهای بسیار خوب بدیع عمل
 آورده اند که کمتر دیده شده بود از کالسکه پرون آمده قدری پیاده در ویلاها که عمارت سیلابی مردمان با
 سلیقه متمول است گردش کردیم عمارت بسیار خوبی ملاحظه شد که مسکن سیلابی یکی از تجار روسیه بود
 که صاحب خانه خودش در بطر اما از اقوام و بستگان و اولاد و اطفا لش بعضی در خانه بودند قدری
 درین عمارت گردش کردیم بسیار از روی سلیقه و خوش وضع نباشده باغچه های بسیار خوب داشت
 صاحب خانه همش هو نیکو است دختر صاحبخانه که همش او پیشی بود قدری پیانو زد چون بسیار جوان بود
 از حالت سنج میشد از اینجا پرون آمده کالسکه نشسته در عمارت دیگری پیاده شده گردش
 کردیم بسیار با صفا بود صاحب اینجا کار و نام بهیودی بود بعد بار کالسکه نشسته رانده در سیلاب
 یک شخص صراف معتبری که خودش در پاریس بود پیاده شدیم اسم صراف هوف موروت است
 عمارت با صفائی دارد پس از گردش سوار شده آمدیم منزل شب را بعد از شام رفتم در دو کاکینی که بسیار
 و اتمعه نفسیه خوب دارند قدری خرید کردیم بعد رفتم تالاری بسیار عالی که اطفا قیامی متعدد دارد
 و در حقیقه یک دست عمارت بنیاد بزرگ عالی معتبر محبوب میشود که سابقاً قمارخانه بوده و در فصل استیفا

از همه فرنگستان در اینجا جمع شده قمار و برد و باختهای زیاده از حد شده است چون مصد انواع بی نظیمها و شامل تراجمهای کالی بوده دولت المان منع کرده است که دیگر قمار نشود حالا این تالار و عمارت گلوبست یعنی بشمار مردم جمع شده از هر قسم روز نامجات اینجا میخوانند و هر قسم صحبت دولتی و غیره دولتی میکنند نزدیک این تالار جانی در پیرون ساخته اند از چوب بسیار قشنگ اغلب اوقات شبها ساز و کمانچه و موزیک در اینجا میزنند و هفته یکشب هم در این تالار وسیع عمارت مجلس است گل بنجوا و عیان و خانها و مردم محترم جمع شده ساز میزنند و میرقصند یعنی ساز را موزیکای چینی و اهل سستی زده خانها و عیان و محرمین نفس میکنند و بال میدهند چندان شکند سوم نهار را در منزل نشسته کرده بعد از نهار سوار کالسکه شده از کنار رودخانه که از بالا دست آمده از پای منزل نمیکند و در جنوب باون با در فترت این رودخانه همه جا مستقیما جا بیست و پلهای متعدد و خوش وضع باریک بجهت عبور و مرور فاصله بقاصد بروی رودخانه ساخته اند و کنار رودخانه از دو طرف عمارات سیلانی تکتک زیاد است همه بسیار با صفا و پر گل و سبزه که بر یک بواسطه یک سدی و جایی بسیار قشنگ از دیگری سو است و هر صاحبخانه با زن و اطفال اهل البیت نوکرو اسب و کالسکه و طویل و کرمانه و همه اسباب و اوضاع زندگی و تفریح و استراحت مخصوص و ممتاز است در اینجا انواع کلهای خوب عمل آورده اند و در کرمانه اقسام سبزه جات و فواکه ممتاز ترتیب میکنند عصر با اطفال بسیار قشنگ خوش روی خوش اتوی کالسکه بامی دستی کوچک نشاندند و ایها در خیابانها و چمنها بگردش میزنند زنهار و دخترها و خانها و مرد و بایاژ و سوار کالسکه صبح و عصر در گردش هستند درختهای سر و کاج جنگلی و سایر اشجار بسیار بلند و قوی سایه انداخته است که بهما جنگل هوا همیشه طوبی اغلب اوقات باران و تگرگ مبار در عدد و برق میشود و قو و فرخ نمودار میکند در اینجا کایستان و درخت و باغچه و باغ را بهیچوجه آب نمینهند و آبیاری نمیکند از اتصال باران و رطوبت هوا همیشه تراست آمانه این است که باران متصل بار و مثلاً در دست پست و چهار ساعت ممکن نیست که دو ساعت نبارد و بعد از بار شده آفتاب میشود اما تمام روز باران و شب ششم را دار و جمعیت این شهر در اوقات تابستان که مردم خارج و متفرقه هم جنلی استحمام آب گرم

چهارشنبه

se
e
e

معنی و سیلان می آید به پارچه الی سجد به هزار نفر میرسد لیکن جمعیت اصلی این شهر با قراء و دعات نیک و حوالی شهر نباید زیاده از ده هزار نفر باشد آب رودخانه این شهر چون از چمنها خارج میشود و میکند و بسیار بد رنگ آب بایل سرخی و تیره کیست اما بعضی چمنها دارد که آبش کوار است خلاصه از کنار رودخانه رفته بعد از رودخانه که بنشینیم در حقیقت از طرف رودخانه انتهایی شهر است و خانه نام کم بوضع خانها میفتی و دهقانی میشود بعد قدری فاصله و مسافت پیدا کرده بدیه لیش تانال میرسد اینجا مسجدیست که دخترهای نازک دنیا در اینجا از او اسکنی خستیار کرده اند بعد از این و به مکانیست در طرف دست راست عمارت بسیار خوبی دارد و رودخانه کوچکی از اینجا میکند و در این من بایان شدیدی مارا گرفته از کالسکه پیاده شده باین مکان نپاه بردیم این مکان برای عمل آوردن ماهیت هر قسم تخم ماهی در شیشهها کرده و حوضها ساخته و آنها آورده و تعبیه با کرده که تخم ماهی را کم نمایی نموده و پس از آنکه توی این عمارت و حوضها میچک قدری تربیت شده و جبهه نهر ساند میزند بچوضهای بزرگ خارج که در صحرا ساخته اند میریزند تا بزرگ شده آنوقت مردم میفرودند و صرف میکنند و این ماهیانو غا از قبیل غل الای و غیره است متصد و بمباشه امر این ماهیخانه کثیر جوان انگلیسی است عمارت اینجا بسیار عالی و قشنگ است و محلی هم دارد که قهو خانه است که مردم در اینجا صرف چای و قهوه و غیره میکنند بحال هم باز بنا در اینجا مشغول ساختن حوضهای دیگر بود خلاصه مکانها خیلی جایی با صفا نیست بعد سوار کالسکه شده باز رو با لار اندیم تمام همه جا مثل بهشت جنگل سایه گل چمن سبزه و اینقدر پاکیزه است که در این ابها یک پرگاه زنجیت بود همه جا مثل کف دست پاک و با صفاست و اطراف راه ما چشم کار میکرد تمام آن درختهای کاج و سایر اشجار جنگلی با جمال خضارت و سبزی سر با همان کشیده هوا از طراوت مثل هوای بهشت خلاصه تفریح کنان میرفتیم خلوت هم بود اهدی آمد و شد نمیکرد تا رسیدیم بیک چشمه بسیار خوب با صفائی که اینجا حوضچه کوچکی از سنگ ساخته اند آب سرد صاف باریکی از لوله که دران بالا نصب است توی حوضچه میریزد اینجا پیاده شدیم این صدای آب نازک و کلهای زکار نازک اطراف و زمین چمن جنگلی و آواز مرغهای خوش الحان یک عالم عجیبی داشت قدری نشسته و دست و رو شسته دوباره سوار

س

شده باز سر بالا را ندیم یعنی رایج و خم بسیار کمی داشت که کالسکه کمال سهولت و راحت میکند و عرض راه
 همه جا چهار ذراع است و شش تنگی ساخته اند تا روی راه خاک سرخ چسبند هفت ریخته و کوبیده اند
 که ابد در باران گل نشود سبست از عاده کالسکه زمین مرکز نشود و مطلقاً روان معلوم نیست مثل این است
 که کالسکه روی فرش حرکت بکند خلاصه قدر یکدوازدهم دور شدیم دست راست راه زد یک کالسکه
 توی چمن شوکانی دیده شد چون مار را دید فرار کرد و فکلی هم نبود که صید شود از آنجا قدری دیگر رانده تا رسیدیم
 بقصر که نه که اندوکت باد که نایب السلطنه این مملکت است و حالش در روزنامه سابق فرنگستان ننوشتیم
 این قصر منزل شکار گاه دوک است که در فصل شکار اینجا آمده منزل کرده شکار میکند درین جنگلها شکار مرال و
 خرگوش و شوکا و زیاد است مرغی است بزک جبه که گوک و بر و بر میگویند و در حقیقت کبک درمی جنگلی است
 از این مرغ هم دیده میشود اسم این قصر برایشن است دیوارهای سنگی بلندکنند و در رفتم بالای قصر
 چشم انداز بسیار خوبست طرف با این خوب و مشرق شهر که در آنجا که شهر بسیار شکلی است افتاده
 و رودخانه مورک از وسط شهر میگذرد آب زیادی دارد اما مثل رودخانه بادن باد آتش زرد
 رنگ و بدست این رودخانه هم در صحرای مخلوط و صمیمه رودخانه بادن باد شده برودخانه بادن
 داخل شود طرف مغرب که سمت بادن باد است دیده ابرشترت پیدا است که همین رودخانه
 مورک از میان این دیده هم میگذرد اما در حقیقت نه این دیده است نه آن شهر مرد و قصبه بسیار
 بزرگست و جمعیت زیاد و عمارات عالی دارد و این مکان بسیار بسیار با صفا و نیش تمام چمن کل و
 اطرافش جنگل کاج و درختهای سیب و گردو و غیره است تمام ما بختیج زندگی از اسباب خانه و آشپز
 خانه و غیره در این قصر برای دوک حاضر و موجود است کیفر مرد بازنش سر ایدار اینجا بودند خلاصه
 باران که ایستاد و هوا باز شد آندیم پائین کالسکه نشسته از راه قصبه ابرشترت مراجعت بادن
 باد کردیم کی ساعت راه بود باز از همان محلی که ماهی تربیت میکنند گذشته از همان راه آمده رفتیم
 بمنزل شب را بنامنا خانه رفتیم تماشا خانه کوچکت پخته است با چراغ کار روشن میشود جمعیت
 زیادی از زن و مرد بود در یک از مخصوص تنها نشستیم مردوزن خوشگلی آواز خوانده یک حکایتی را

از چمن کل
 در آنجا

بازی و شبیه در آورند بد بودسته اکت یعنی سته پرده نشستم بعد برخاسته آیدیم منزل در این هتل که مانند
 وایم پرس تر و بسکامی و س هم چند نیست با شوهرش و دو دختر بزرگ و یک پسر کوچک در اینجا
 منزل دارند و بسکامی از بجای روس است اما دو چشم چند نیست محبوب شده اوراندیدیم شوهر
 این خانم است و خود خانم میان سن است پرس منجکیف دور و راست با اینجا آمده است در اینجا
 خانه و عمارت سیلابی وزن و زندگی خوب دارد و پنجشنبه ۳ قبل از نماز رفتیم بحمام فردر یکت که
 همین والی بادن باد است و مدت مانعی است بخرج خود و ملت این حمام را بنا کرده اند ولی تنها نام
 والی معروفست ازین هتل بحمام دو نیست قدم است این حمام از همان تجارت کرم معدنی که از
 زیر کوه در میآید کرم میشود و دیگر آتش و حامی لازم ندارد آب بسیار کرم معدنی از محلی بلند در آید و چون
 جاری میشود که آن حوض منبع جمیع حمامها و خزانه باست و حمامها از مرتبه برته ساخته اند که آب از حمام
 بالادست بحمامهای زیر دست و راه آنها و خزانههای نشینند و جاری میشود و این آب بالولها
 و غیره تمام حمامها تقسیم کرده اند البته با فصد حمام است اما همه در یکت عمارت و یک بنا یکطرف
 زنانه است یکطرف مردانه و هر دو طرف بیک طرح و وضع و بهر یکت با تالار متعدد برای هوا خورد
 و رخت کهنای خوب و غیره در حمام مردانه یکت چالچوض مدور بزرگت آب سرد یعنی نیم کرم دارد
 بسیار بزرگت با سقف بلند عالی مدور و نزدیکت باین چالچوض حوض کوچکی است که آب معدنی از آن
 ریخته شود و یکت در آن ریخته اند که مردم برای معالجه با بنجارفته ریکت بتن میمالند و زمین همه اینجا
 با حوض و غیره مرمر است تا بسیار صاف و لغزنده از مداد پاک کن مثل شکر چربی ساخته روی
 مرمر با انداخته اند که پامی آدم لغزند کرم خانه در جنب این چالچوض است بسیار خوش و عالی و تمام آواز
 مرمر سقف مدور بلند زینک حوض مستطیل بزرگ بسیار عمیق که تمام حوض از دیواره و کف و غیره
 مرمر است آب کرم معدنی بسیار صاف که ابد ابوی آب معدنی نمیدهد قدری لب شور است
 محرابیست مشرف باین حوض که اتصال بخزانه آب کرم و دهن آن شیرینی دارد آب بسیار کرم
 دانمی از آن چالچوض تا آب حوض ملایم است و پائین آن شیر در بدنه همان دیوار سورخ و وسیع است

Amusement
 ۳
 چشینه

وچ و بستی از خارج وارد که برگاه آن چ را حرکت بدهند آب گرم جوش از منورخ زیر خانه داخل می شود در آبی حوض را خالی کرده باز میکشند که مخانه های مقدور دیگر جنبین این جام است که در همه با اینجا میشود آنها را بجدی از بخار آب گرم کرده اند که بتواند پازینش گذاست اما فرنگیان بجهت معالجه باین که مخانه ها رفته نیم که تا و صندلیها در آنجا چیده اند روی آنها بخوابند تا عرق زیاد کرده قریب بسلامت میرسند بعد باین جو صنها می گرم و سرد آید خود را بشویند ولی امروز فرق بود احدی نبود دیگر بعضی اسباب و آلات تعبیه کرده اند که بعضی حرکت و سچ دادن آب از بالا باین میریزد مثل اینکه از غبالی بریزد آدم ز برش میبایست بسیار بالذشت خلاصه از جام پروان آید رفتم منزل بنا خورده سوار کالسکه شده غنیمت همان چشمه را نمودیم که روز شکار دیده بودیم شکارچیهایی اینجا هم خبر کرده بودند یعنی شکارچیه که مستحفظ جنگلهای دوک و شکارگاهها هستند و خودشان هم بلذراه شده همراه بودند از چشمه ما بظرف قدری پیاده بالای جنگل بارفته چیزی ندیده مراجعت کردیم راههای پیاده رو خوب همه جاوی جنگل و کوه ساخته اند از اینجا سوار کالسکه شده مسافت زیادی پیشتر رفته جنگل رسیدیم شکارچیهایی گفتند اینجا شکار دارد باید پیاده شد پیاده شده باز راه زیادی پیاده در جنگل که درختهای کاج بسیار و سایر اشجار خیلی بلند در هم داشت رفته محلی را نشان دادند ایستادیم چهار نفر شکارچی با دو سگ جنگل را هم زدند بسیار هوا انداختند شکاری از جانی پروان نیاید بعد مراجعت کرده راه زیادی پیاده رو بپایین آید بجاده رسیدیم و از طرف دیگر جنگل کوهی را گرفته بالا رفتم باز جای شکارچی نشان داد ایستادیم و آنها بنا کردند با سگها جنگل را هم زدند و شکار در گردن من قدری ایستاده و اطراف را نگاه میکردم که یک دفعه دیدم صدای سگ بلند شد و یک شوک مثل برق از بالا گذشت من بعبت رو ببالا رفتم شوکای دیگر آمد بسیار تند میزد و ساقه درختهای کاج هم مانع از دیدن بود تفنگی اندختم نخورد بعد باز سگها از جنگل باین جاوه صدایشان بلند شد رفتم باین جهت یقینان و فرنگی شکارچی و بعضی دیگر از پیشی متها رو بپایین دویده جهت یقینان و فرنگی تفنگ انداختند زده بودند پس از آن رفتم بجان عمارت ماهی خانه شکارچیهایی گفتند بالای و ره بای این عمارت شکار دارد

آن دسته شکارچیهایی که از کروس باج آمده بودند با سگها رفتند ما هم بارش جنگلهای بادن باد که همیشه لونی و جوان نجیب خوبیت و اطلاع از شکار دارد و دسته نفر دیگر از عقب رفتم حالانبروب هم چیزی نمائند اما در بای بسیار با صفای خلوت کل و چین آب و جنگل مثل بهشت بعد از طی مسافتی از پیاده بای جلوه آید گفتند شوکانی در چین بالا میچرد پیاده شده رفتم دیدم راستست من جهت یقینان پیاده از راههای بد رفتم توی جنگل برای بارق تابان محل رسیدیم چاره پاره انداختیم باز چون دور بود نخورد بر کشته با کالسکه نشسته رفتم بالاتر دوباره پیاده شده در چین دیگر شوکانی دیدم اما وسط چین بود بلند بار دیده و شده بود مارق هم نداشت از دور کلوله انداختیم نخورد بسیار عرق کرده خسته سوار کالسکه شده ایم منزل شکارگاههای اینجا در این فصل تابستان و بهار قدغن و فرق است احدی تفنگ نمی اندازد تا اول پاییز که خود دوک آمده فستاح شکار کند اما معلوم میشود شوکا عادتش این است که صبح بسیار زود و عصر تنگ از جنگل انبوه در آید بجای علف زار که وسعتی دارد و بچرا می آید از این حیوان در مارند جنلی است اما این عادت او را نمیدانستیم امروز قبل از سواری صدر اعظم مملکت باد از جانب کراندوک ما مور شده بود که بحضور بیاید آمد و صحبت شد همیشه میبوی تور بان است جمعی تخم امروز بعد از صرف نهار رفتم بدیهه افرینیم از منزل الی اینجا یکفرنگ سنگین راه و در پائین مغرب و شمال طرف دو خانه رین واقع است رفتن با اینجا بجهت کبوتر زنی بود که در فراکستان کبوتی تیراندازی است بجهت امتحان تفنگی و تیرانداز با سوار شده رانده ما از آبادی بادن باد گذشته به صحرای مزارع و دبات افتادیم در و در زیاد در میان مزارع مشغول گشت و زرع بودند اغلب زراعتشان سیب زمینی و لوبیا و گندم و غیره است تا رسیدیم بدیهه فرزور اینجا محل میدان اسب دوانی هم ساخته اند یعنی اطافهای چند برا نشستن تماشا می مردم و محوطه آن برای اسب دوانی میشود اما وضع و محل کبوتر زدن این است که قدر پائین تر از اینجا یک سایبان طولانی از چوب تعبیه کرده اند در اینجا رفته نشستیم وزیر مختار دولت روس هم که در باد است اینجا بود با بعضی دیگر از نجیبان مطرب نام هم که جوان بلند بالا و از اجزای مجلس این جمیع کبوتر زنهاست اینجا بود حکام باو هم بودند شروع به تیراندازی شد شخصی روسی صندلی

جمعی تخم

نشسته اسبابی در جلوه دارد که از زیر زمین بط و اتصال دارد با قوطی که برای کبوتر با ساخته اند و از نظر
بفاصله سی قدم راه بقدره قوطی در روی زمین و در هر قوطی یک کبوتر زنده پر و بال دارد که نشسته
همینکه تفنگی جلوان مردمی ایستد و بقراول میرود لفظ پول میگوید فوراً آنرا از آن اسباب را که مثل یک دسته
باون است بزین میریزد یعنی فرو میرود و بلافاصله از انطرف یکی از آن قوطیها که مثل قفسی است باز شده
کبوتر بهو امیر و دو تفنگی در محال جلوی او چاکلی او را میزند اول نفر نیکو با تکلیف شد هر چه انداختند نزد
و حال آنکه منزل ساچمه نزد یک بود و باید با ساچمه زد و بعد من چهار تیر پی در پی زد و دو بیچیک خطانند
یک تیر همدیقلینان و بعد یک تیر هم جعفر قلینان غلام بچه باشی ز از فرکیان هم بالاخره یک تیر زدیم
ساعتی اینجا توقف کرده مراجعت بمنزل کردیم قدری استراحت نموده نماز کردیم بعد کالسکه حاضر شد
رفتیم برای شکار شوکاران همان عمارت خانه گذشته رفتیم بطرف درهای بالا که دیروز هم رفته بودیم اول
درها بخامی دیروزی شکار بود اما شکار چندان فرنگی نماند که برانند بعد از اینجا پیاده شده راه
زیادی پیاده رفته تا بچینی رسیدیم که همان شکار بود چیزی دیده نشد ما بهما نگاه که جای بسیار با صفتی بود
نشسته همدیقلینان و جعفر قلینان باشی و سه نفر از فرنگیها را کفیم بروند بالا را اگر شکاری دیدند خبر میدهند
بعد سیولوی باشی جنگلها رسید اورا هم کفیم رفت عقب همدیقلینان و خود مان نشسته مشغول صحبت
بودیم که یکبار عضد الملک گفت یک شوکار جنگل آمده رفت پشت انخانه چوبی که آخر چمن و لب
جنگل است (توضیح اینکه این خانه را محض زدن شکار ساخته اند خانه ایست تخته که شکارچی اینجا پنهان
شده هر وقت شکار عصر بخوابی آید میزند) من هر چه دور بین انداخته دور خانه و چمن چیزی ندیدم
عضد الملک گفت میروم بیرون می آورم راه زیادی هم بود تنها رفته دم خانه که رسید شوکار از
پشت خانینج قدمی عضد الملک در آمده که بخت افسوس خوردم که چرا من خود با عضد الملک رفتم
والا او را دیده میروم درین بین سیولوی آمده گفت شوکانی در جلوه توی چمن است بر خاسته راه یاد
پیاده سر بالا رفتیم بعد من و سیولوی و این سلطه و میرزا محمد رفتیم برای اراق سیولوی نشان داد
که شوکار درین چمن است از جنگل ما بین دست رفته چمن که رسیدیم چیزی نبود سیولوی دست بدست
رود

سپه

علامت بچه

گفت نیست من نگاه کرده دیدم یک دزه ماندی در جلوه است که تمام از چمن گرفته است اما توی چمن
معلوم بود که دزه و خرشته است فهمیدم که شکارچو کسان بان خرشته رفته است تفنگ چهار پاره را گرفته
تبا با بخار فتم درین بین صدای صوت همدیقلینان از انطرف آمد یقین کردم شکار همان جا است که میروم
قدری دیگر رفته سر و گوش شوکار توی چمن دیدم از بس علف چمن بلند بود شوکار در علف غرق شده بود
تا خواستم تفنگ بنیازم فرار کردیم هم خرشته و دزه بود دیگر هیچ شکار را ندیدم بهو ای
دست و جنبیدن علف تفنگ انداخته هیچ نفهمیدم که خورده یا نخورده باشد همدیقلینان از انطرف
فریاد زد که افتاد بسیار تعجب کرده پیش رفته دیدم شوکای ز شاخ دار بسیار شکلی افتاده است کاره
آورده سرش بر میدوید و همه تعجب زیاد کردند خیلی عرق کرده و خسته شده بودم سوار کالسکه شده رفتیم
رو بمنزل علا وقت غروب است بقدر یک دو میدانی که راه رفتیم کالسکی که جلوی نشیند ما بین جنبه
گفت شکار پیدا شد نگاه کرده دیدم در چمن وسط جنگل بالا یک شوکار میچرخد فوراً آدم ما بین من همدیقلینان
دو نالی تفنگ را گرفته از توی چمن که همه آب بود بالا رفتیم کالسکه و همراهان همه توی جاده پیاده
خیلی پیاده سر بالا رفته تا رسیدیم مبارق بسیار خسته بودم علف چمن هم زیاد بود شوکار پیدا نبود تا چشم بان
افتاد که بخت رو بجنگل بزرگ تفنگی انداختم اما معلوم نشد خورد یا نخورد همدیقلینان گفت یک شوکای
دیگر بالا تر است و دیده دیدم زد یک جنگل بالا با فاصله دو سیست قدم بیشتر یک شوکار اینساده
تا خواستم بزخم که بخت لوله دیگر تفنگ را بان انداختم جا بجا خوابید اما من ندیدم که بصفید همدیقلینان
رفت بالا بر قدر کشت پیدا نشد آخر فریاد زد که تیر خورده توی نهالی افتاده است این هم بز بود
سرش را بریده آورد بر کشته کالسکه نشسته دیدم منزل صحبت زیادی از زن و مرد فرنگی و غیره دم
منزل با جمع و منتظر بودند که ما چه می آوریم دیدند در این زمان کم دو شوکار شکار کرده آورده ایم بسیار
تعجب کردند شنبه ششم صبح قبل از نماز رفتیم بحمام فرود یک بیرون آمده رفتیم منزل نماز صرف
کرده بعد پیاده تفریح کنان رفتیم بخانه پرنس منچیکوف درین روز ما مسافر غریب هم از اطراف فرنگستان
خیلی ما بین شهادت و اشخاص سفره چینی در راه و بنده راه دیده میشد رسیدیم بخانه سیلانی پرنس منچیکوف

شنبه ششم

خود پرنس انجا بود باز و جاش که بسیار زن زنک خوش بانیت زن طی رو سینه هم که مقیم ایتالیا است
 بی شوهرش انجا بود اخیری آمده و در خانه پرنس جنلی صحبت شد بعد عمارت و اطافهای پرنس را کردش و
 تماشا کردیم پرنس منچکوف دو وزه سال است زمین انجا را خریده و بعد خودش عمارت کرده از باغچه و
 کالسه و طویل و غیره ساخته است بسیار با صفا بود بعد باز پیاده مراجعت بمنزل نموده نماز کرده بعد
 کالسه شده رفتیم بقصر که منتهی است و پیش او الت اس شلوس اولد کاستل است از کوچه های نوی شهر
 سر بالارفته تا از قصر گذشته افتادیم راه جنگل همه جا چرخ خورده با تانی رسیدیم بالا و پای قصر پیاده شدیم
 از منزل الی انجا بنساعت بیشتر راه بود رفتیم بالا جمیع طبقات و اماکن قصر را کردش کرده طبقه اخیرا
 که فوق طبقات برج باریکی بود و میانش پله تنگ چوبی داشت دیگر من رفتم لیکن من بهمان طبقه زیر
 برج که رسیدیم همه جا پیدا بود عجب چشم اندازی دارد طرف با بین مغرب شمال و در خانه رن که مثل مار سفید
 می چرخد نظری آید و شهر و قلعه را متباد که جز ملک با دن باد است همه پیدا بود از طرف دیگر شهر
 با دن باد و همه جنگلها و بنیت زمین و چمن نمایان بود بسیار جای با صفا نیست این قصر البته از کبریا
 سال قبل از این سلاطین فرانکستان بنا کرده اند با امراء و بزرگان همین محکمت با ساخته اند جنلی بلند
 است و از پای قصر تا بالا پله زیاد میخورد و همه جا از درز شکهای عمارت کلهها و علفهای خوب در آمده است
 تمام این قلعه و قصر از سنگ است بنیان عمارت جنلی محکم است و هیچ عیبی ندارد اما ظاهر آن خراب
 و همین خرابه را باز بطور بسیار خوب و پاکیزه نگاه داشته اند که مردم تماشا و سیاحت بیایند فرنگیان
 هم از زن و مرد زیاد در انجا جمع بودند یکت ساز با دمی ساخته در روزنه دیواری گذاشته بودند
 سیم از پی ساخته مثل سیم کجا پنجه سیم این طرف سیم آن طرف کشیده بودند ساز بسیار بزرگی بود
 همینکه با دیو زید صدای بسیار خوب و لحن و آهنگ بسیار خوش بلند می گوش میرسید جنلی چیزی
 بود بعد پائین آمده از راهی دیگر که جنلی با صفا بود مراجعت کرده خوبی دارد منزل شدیم امشب در
 تالار و عمارت کلوب که تفضیلش را سابقا نوشتم مجلس بال و قصر است و چراغان کرده اند کیسا
 از شب رفته با کالسه رفتیم سپهسالار عظیم هم بود داخل مجلس شدیم تالار همه روشن زن و مرد سجا

فنا

فرنگی و غیره همه جمع بودند بخصوص در آن تالار که کوچه بود و دور تالار اصندلی گذاشته مردوزن زیادی
 از پیر و جوان نشسته بودند پشت سر اینها یک دسته سازنده بود ما هم رفتیم بالای تخی که مخصوصا بنجه ما حاضر
 کرده بودند روی صندلی نشستیم اول مجلس قدری سکوت گذشت سپهسالار عظیم گفت خانها اجابت
 میکنند که قصر کنند گفتیم هیچ خجالت نکشید شروع کنند ساز زنده و از دور تالار زنهار و دریا
 برخاسته بوبت میرقصیدند بسیار با تماشا مجلسی بود اما قدری گرم بود بعد برخاسته پیاده رفتیم منزل
 جمعیت زیاد و چراغان خوبی بود شام صرف کرده خوابیدیم یکشنبه بمقیم باید انشاء الله تعالی برویم یکشنبه بمقیم
 بیاریم در یازده فرنگی از نصف شب گذشته که کی ساعت بظهر مانده بود حرکت شد رفتیم بوگون نشسته
 راه افتادیم چهار ساعت راه است الی سرحد فرانسه و المان یعنی سرحد مانده که در جنگ آخر مقرر
 شد که آن سرحد همش اوری کور است قصبه بزرگی است از انجا باز هزار قدمی هم پیش میرود که خاک
 پروس است انجا بیکت اسنایونی میرسد که خاک فرانسه است خلاصه را ندیم همه جا چمن و سبزه
 و گل و جنگل و رودخانه آب و بسیار با صفا بود اما جنگل سرد و کاج رفته رفته کم شده و سایر اشجار جنگلی
 زیاتر بود بعد از دو ساعت بکنار رود رن و شهر کابل که در سابق سرحد فرانسه و المان بوده است
 رسیدیم بل بسیار خوب طولانی از آن است نظرف رودخانه شهر و آبادی استرا زبورج است
 که شهر بسیار معظمی است و کلیسای بسیار بلند و تفعی دارد از سر میل کلیسا الی وی زمین از یکصد ذرع
 مجاور است کلیسای کلون المان و کلیسای میلان و بروکسل را که در سفر سابق دیده بودم اگر چه بنای
 آنها بخصوص کلیسای میلان بزرگتر از این است اما این جنلی بلند و محرومی است که بالای کلیسا بطور
 تیر بالا رفته است خلاصه در کار کالسهما ایستادند انجا سه ساعت باید بمانیم که شهر را تماشا و کردش
 کنیم کالسه حاضر شد من و سپهسالار عظیم و امین الملکت سوار شدیم حاکم نظامی و قلمی و رئیس احتساب
 شهر که از المان هستند با سایر بزرگان و جزاها همه لب کار حاضر بودند حاکم قلمی شهر همش جنرال اسکوت
 حاکم نظامی همش جنرال بو تریش احتساب که فرانسه خوب حرف میزد و همه جا را و نشان میداد
 و معرفی میکرد همش سالدرم داخل شهر شدیم قلعه بسیار سختی دارد که فرانسه با ساخته اند و این شهر

Strasbourg

در جنگ هفت سال قبل ازین سه ماه تمام محصور قون پروس بوده است سرداری خبرال و در که بالاخر
 بعد از جنگهای یاد و انداختن کلوله بای چنباره بوی شهر تسلیم شده بودند چینی خسارت باین شهر رسیده است
 کتابخانه شهر که بسیار معروف بوده است بالمره آتش گرفته و تمام سوخته است اغلب شهر خراب و زیر
 و زیر شده بود که دوباره از نو ساخته اند هنوز هم جای کلوله های توپ و چنباره بدیوارهای قلعه کلیسا
 باقی بود اغلب اشکال که از سنگ تراشیده و در بالای کلیسا و دیوارهای آن نصب بوده کلوله خراب
 کرده و بزین انداخته است حالاً دوباره عوضش را بسیار زد و جراحی میکنند و بجای اول نصب نمایند
 امروز هم دیدم حجار و بنا کار میکردند خلاصه قلعه شهر و قلعه تو دو است و خندق هم آب دارد و
 خانه از وسط شهر میکزرد که همش اهل است قدری پائین تر از شهر داخل میشود از در و از بای شهر
 بیرون رفتیم هنوز عقاب فرانسه بر سر در و از بای شهر نصب است تا رسیدیم به پارک و جیبا با آنها
 تفریح گاه شهر پارک خوبیت جیبا با آنها درخت چنار دارد که االی حال چنار در اینجا مانده بودم بعد رفتیم
 بجاییکه نارنجستان میگویند یعنی کرخانه است که در زمستان درخت نارنج و بعضی اشجار گرمسیری آنجا نگاه
 داری و حفظ می کنند و در تابستان بیرون آورده جلوه عمارات و تومی با چنباری گذارند اشجار نارنج بسیار
 قوی که شاخ و برگ سرش رازده کرده و موزون کرده تومی چلیکهای بزرگ کاشته اند و سچوقت در
 نمی آورند هم نارنج تازه داشتند هم بهار با چنباری تشنگ و کله های خوب داشت قدری کشته پیر
 آیدیم این نارنجستان و باغ را ما پلیون اول باهل شهر استر از نوع بخشیده است مردم شهر بسیار غلغله
 یعنی آثار بناشت در رویشان بود قون پروس بقدره هزار نفر همیشه اینجا حاضر است خیلی خوش
 لباس و پاکیزه بودند که در هیچ جا قون باین خوبی و تمیزی و جوانی ندیده بودم در بیرون شهر هم باز
 استحکامات و قلاع بسیارند بر کشته آیدیم کلیسای بزرگ بسیار خوب بنا نیست تماماً از سنگ است
 و حجاری بسیار خوب کرده اشکال انسان و ملک و غیره را بسیار خوب از سنگ در آورده اند و بقدر
 این بنا مرتفع است که از زیر نمیتوان نگاه بالای میل کرد کلاه از سر می افتد و دو سیست و پنجاه پله
 میخورد و خواهم تا بالا بروم باران مانع شد تومی کلیسا را تماماً کشتیم از حام زیاد می آرزین و بچه شد

تومی کلیسا را هم زیاد از حد خوب حجاری کرده بودند محراب بزرگ را کلوله توپ خراب کرده بودند
 تعمیر بودند پرده جلوان کشیده بودند که دیده نشود اما محرابهای دیگر که دیده شد بسیار بازینت بود تومی
 در اینجا بود بسیار قدیم و از سنگ تقریباً یکبار سال قبل ازین ساخته اند خیلی بلند و خوب بنه است کلیسا
 عجیبی هم تومی کلیسا است که از کارهای بسیار قدیم فرنگستان است که یکبار و پانصد سال قبل ازین کویا
 ساخته اند خیلی چرخ و اسباب دارد و بدیوار کلیسا نصب کرده اند یک خردس مصنوعی بر روی دارد که وقت
 ظهر سر را تکان داده و پرو و بالها را کشوده مثل خروس صدای بلند میخورد شخصی که تفصیل ساعت را عرض
 میکرد وقتیکه بیان حالت خروس سید خودش مثل خروس خوانده و صد کرده گفت در وقت ظهر
 این طور میخورد و تفصیل دیگر دارد که در هر ساعت آدم و سوار حرکت کرده راه میرود و از این طرف
 با طرف میکزد و یکت کرده بسیار بزرگی هم ساخته زیر ساعت نصب کرده بودند که نمایان بود خلاصه
 بعد از تماشای همه جای کلیسا بر کشته سوار کالسکه شده معاودت بکار نمودیم چون یک ساعت دیگر
 بوقت حرکت مانده بود بجهت گذاردن وقت با لا خانه همان خانه نزدیک کار رفتیم اطاق کوچکی
 بود منظری شهر داشت نشسته تماشای عبور و مرور مردم شهر را می نمودیم باران هم می آمد بوقت
 حرکت رسیدیم پائین آیدیم کالسکه بخار نشسته رانده رسیدیم شهر کوچکی موسوم به ساوژن بعد از آن
 بسیار برگ که اینها جزو مملکت آراس است که پرو و سها از فرانسها گرفته اند نقدترین را بهما با صفا بود
 که در هیچ جا ندیده بودم رودخانه های کوچکت چمنها گلها زراعت زیاد آبادی بسیار تپه های بلند با
 با صفا جنگلی مملو از درخت شهر ساوژن را میتوان گفت که از باون با و تشنگ تراست جمیع کناره
 خانه ها و جنگله ها و جیبا با آنها درخت افقیای سفید و کله های خوب داشت حالاً اول فصل گل افقیای
 و چون در اینجا باران آهمن از تپه و ماهورهای بلند میکزد و آرشش توئل که شتم توئل اول الا پنجم بقدر
 طول داشت که عبور از هر یک بقدر دوسه دقیقه طول کشید تا توئل آخری زیاد از همه طول داشت و
 خیلی مهیب و تاریک بود تقریباً چهارده دقیقه طول کشید تا از آن عبور نمودیم و در همان مینی که از آن
 توئل آخری میکزد شتم یکت کالسکه بخاری از طرف فرانسه می آمد صدای مهیبی داشت و رو به

با دون باد میرفت از تونل که قدری گذشته بود می گور سرحد فرانسه و پروس رسیدیم آوری که متعلق به پروس است مگر نین و هم با بان پیاده شده در استایون شام صرف کرده مراجعت کردند در اینجا از این زن تبری که از جانب فرانسه آورده بودند حمل و نقل کردیم کالسکه ما خیلی خوب و با پر راحت بود بعد از اتمام حمل و نقل برای افتادیم ازین جا بعد همه جا خاک فرانسه است باز با بطور کل و جنگل و سبزه و زراعت و آبادی و رودخانه بود کم شب رسید ما هم شام خورده در روی نیم گتی خوابیدیم دو شبته هشتم باید صبح ناریک وارد پاریس بشویم کیبار دیدم کالسکه با ایستاده پیش منتهما گفتند گار پاریس سیده ایم آدم پاتین نظر افروزیر مختار پاریس وزیر میان خان و میرزا جو ادخان سر تیب که اسباب اسپورسیون آورده است و میرزا حرم پسر حکیم الممالک که سفر سابق با ما آمده بود و الی حال در لندن مشغول تحصیل بان انگلیس بوده و زبان را خوب آموخته است و ده نفر صاحب منصب از جانب مارشال مالکامون که اسم بی کولونل لامول و دیگری لیوتنان آبی است با میو بی پرستن مترجم السنه شرقیه که بنا بابت میو و ادینک تون و وزیر امور خارجه فرانسه که امروز برای مجلس کسکه بر برلن رفته است آمده بود همه در کار حاضر بودند خلاصه سوار کالسکه شده رو و بشهر آمدیم جمیع مردم خواب بود و هیچ صدائی نبود و در کران بوتل یعنی همان خانه بزرگ شدیم که برای ما و هم با بان منازل و اطافهای بسیار خوب اجاره و معین شده است و همه پادشاهان که با پاریس می آیند در همین همان خانه منزل میکنند بعد از قدر استراحت این الملک و وزیر میان خان و محمد قلیخان را احضار کرده گفتیم کالسکه حاضر کنند که با کسپو زینسیون برویم کالسکه چون قدری دیر حاضر شد و ساعتی خوابیده از کسالت بچوایی شب درآیدیم بعد برخاسته نهار خوردیم مارشال مالکامون رئیس جمهوری فرانسه بدین ما آمدن شسته قدری صحبت داشتیم بعد از رفتن مارشال کالسکه نشسته از در تر و کادرو رفتم توی اسپورسیون یعنی رودخانه این در وسط است این طرف همه باغ است و باغچه گلکاری و قهوه خانهای متعدد و عمارات چین و مصر و ایران و تونس و حوضها و آبشار با و فواره با و تالار بزرگ کوسه که از زیر آن آبشار جاریست و زیر دست آبشار حوضها و فواره باست و در جنب تالار کالری و دالان است که ششیا و کهنه

دو شبته هشتم

فریم

TROCADERO.

قدیمه را اینجا گذاشته اند بعد از پل رودخانه که رود شود باز خیابان و باغچه و فواره با و غیره است از اینجا داخل اصل اسپورسیون میشود که در شان مدارس ساخته اند از در تر و کادرو الی دم اسپورسیون مسافت زیاد است بعد از قصر قاجار تا در و روزه طهران از کثرت و ازدحام مردم نمیشد راه رفت و جای ماننا شاگرد همه بنامی اسپورسیون از این بلور است از بر ملت و دولت و مملکت متاع و آدم در اینجا هست اگر بخوابیم شرح تر و کادرو و اسپورسیون و اینته و واقعه فواره با و آبشار با و باغچه و گلکاریها و خیابانها و چمنها و ماننا شاینها و صنایع عجیبه غریبه کل دنیا و خبری که در اینجا بدین بنا با و فراهم آوردن این اسباب شده است با مردم تحمل شده اند و منافعی که کپالی این بازار و صاحب این کار میرود و از دینار که در اینجا بچه وضع می آیند و میرود و وضع دالانهای توی اسپورسیون و جواهرات نفیسه و اشیائیکه از دو پول الی صد هزار تومان قیمت و ارزش دارد و غیره و غیره را بنویسم و تفصیل بدینم باید یک کتاب علیحده بقدر شان بنامه بدست گرفته تا ندتی که اسپورسیون بر پاست همه روزه از صبح الی صبح روز دیگر متصلا بنویسم با عشری از اعشار و اندکی از بسیار از اهر که نخواهم توانست بنویسم تا سخن چشم خود بیند محال است بنواند با خیال و تصور همچو وضعی را محتم کند و مقصود سازد خلاصه با کمال خشکی مراجعت کرده تا رسیدیم بدر تر و کادرو و پرون در آنهم یک حوض ساخته اند فواره افشان عریض دارد که بار تفاع زیادی آبر افشان بالا میرود و در اینجا هم باغچه و قهوه خانهای زیاد و ابینه متعدد دارد سوار کالسکه شده رفتم منزل ازین بعد الی روز خروج از پاریس انشاء الله و بگو قایع را در و فرود مفصلا نخواهم نوشت همان مطالب و بعضی فقرات لازمه را بنویسم این منزلی که ما داریم کران بوتل بسیار عمارت بزرگ عالی است البته تفریبا و هزار اطاق و تالار و پورت دارد و همیشه البته دو سه هزار نفر در اینجا غذا میخورند و میخوابند و با و صفت این طور است که هیچ معلوم نیست کسی دیگر هم در اینجا منزل دارد صاحب اینجا کفتر نیست از قراریکه گفتند کپالی اینجا را بنا کرده است چقدر با عملیات و تحریر و نو کرد و همه اطافها با اسباب و مبل است در با همه کپا چه این یعنی بلور بی جو به است و اطافها همه چهل چراغهای بزرگ عالی دارد و کران بوتل بسیار زیور و یکست بکران او پر یعنی شایه

بزرگ که پالیون تیم بنا کرده و بهفت هشت کرور تومان خرج آن شده و تازه سه سال است که با تمام
رسیده است و بهفته سه شب تماشا میدهند و ساز میزنند اما مکان و صندلیهای آن بسیار گران است
و جلوی این بوتل و این تماشاخانه میدانیست که از پنج طرف راه کوچها و بولوارهای مخصوص دارد
و از صبح الی بهفت ساعت از شب گذشته علی الاطلاق بدون دقیقه انقطاع کالسکهای مختلف از هر
جور و هر قسم و انمنی بوسه های بزرگ یعنی کالسکهای گریه دو طبقه که حملو از آدم است در رفت و آمد است
و صدای عراده کالسکه آبی قطع نمیشود مثل رودخانه ایست که صدای آن کبوش برسد و از این عبوردا
کالسکه برای روشن شدن پیاده خیلی خطر دارد و در جوانی هیچکس در همین کوچه زیر عراده کالسکه
رفته فوراً مرده بود و در کوچه بجز صدای قرق کالسکه و عراده و صدای کالسکی که بطرف خاصی صدای
و کبوش صدای لفظ او می ممتدی میرسد و صدای شرق شلاق و قیچی کالسکه چها و صدای بوق مینی
بوسه برای خبر داری مردم که زیر عراده نمائند و دیگر هیچ صدایی در این شهر شنیده نمیشود و اتفاقاً
جرت و عجب است که این همه مخلوق از هر جور از بزرگ و کوچک حتی در آخرهای شهر و کوچه های پست
حتی بچه های کوچک از صدای صدای بقاعده بلند نمیشود و ابداً کسی بلند حرف نمیزند و دو بچه هرگز
دست و پنجه نشده نزاع نمی کنند هر کسی بی کار خود است و سر پایش انداخته راه میرود و بایکدیگر
بخوی حرف نمیزند خلاصه روز دوم و روز سوم باز دیدیم بجمارت الیزه که منزل مارشال
ماکاهون است روجه مارشال هم بود قدری صحبت داشته برخاسته آیدیم منزل بعد از نماز کپور سیون
رفتم نظر آقا وزیر مختار و زمین خان بودند از در تر و کادرو داخل شدیم اما امروز کولونل احتسای
بود و مردارین پیش میگردند خیلی کشته بجمارت ایران رفتم بسیار بسیار خوب ساخته اند عمارت مصر
و تونس و چینی و ژاپونی نزدیک عمارت ایران است اسناد و جینعلی معمار صفهانی که ساختا هم عمارت
اکپور سیون و بن ساخته بود ساخته است خودش هم حاضر بود این عمارت شبلیه سرج عشرت
آباد است اما همان مرتبه اول یعنی کوی صحنه کاری در مرتبه تخمائی است که حوض مرمر دارد و آب
از آن میجهد بعد پله خورده بالا میرود روی حوضخانه اطاق آینه کاری هنر من بسیار بسیار خوبی ساخته

بخیه با و در با و تجاری این عمارت هم در از ایران ساخته آورده اند مردم خیلی تماشا می آیند قدری
نشسته آیدیم پائین رفتم از پل نیاید شتم روی این پل که وسط تر و کادرو و اکپور سیون است بسیار
بسیار چشم انداز خوبی دارد و در خانه سن در حال صفا از زیر میکند و کشته های کوچک تجار و ایدم در آمد
شد است و از طرفین رودخانه که کوچه ایست که از زیر پل میکند و کالسکهای بسی دایم در تردد است
در جلوی او در پته با و بلند بهای جنگل موثر سپید است که راه آهن از شهر و بسایر و از اینجا به شهر ارجل
بلندی از توی جنگل میکند و دو دوجارش مثل یک مار سفیدی پیچیده میرود و زدیگر با خطر راه آهن
دیگر است که از اینجا هم کالسکه عبور و مرور میکند خلاصه رفتم تا رسیدیم توی دالانها و قسمت های
اکپور سیون که هر مملکتی محلی مخصوص قسمتی علیحده دارد از قسمتهای انگلیس و فرانسه و ژاپون و روس
و منسه و المان و نیکی دنیا و ایتالیا و دول کوچک نیکی دنیا و غیره همه جا گذشته به قسمت ایران رسیدیم
اینجا قدری نشستم متاعهای خوب داشت حتی آلات طرب ایرانی خاتم و غیره که از قرار یکه می گفتند
یکی از آن آلات و اسباب طرب را بچهل تومان خریده بودند زنده های اصفهان با چهای یزد و کاشان
و غیره و غیره قالیها و فرشهای خوب متاع ایران خیلی در اینجا با مرغوب است و قیمت اعلی میخردند
برده منفعت دارد و دولت المان ایندفعه متاع نفر ستاده است بهیچوجه مگر بعضی پردبای نقاشی
دولت عثمانی هم بواسطه حوادثی که در آن مملکت روداده است نه متاع نه ماموری فرستاده است
خلاصه شرح امتعه و صنایع و اشخاص مختلفه را از زن و مرد حتی سیاههای افریق و عرب و شامات سیاه با
خوب نیکی دنیا از زن و مرد باالی جزایر اوسانی و چینی و ژاپونی و هندی و غیره و غیره را بهیچوجه نمیتوان
نوشت و شرح داد بعد با کمال حسنی از در قوه خانه دو وال سرون رفته باز خیله راه پیاده رفتم کالسکه
رسیده سوار شده از در نوالید و باغ انوالید و باغ وحش و حیوانات که متعلق با کپور سیون است
رفتم به منزل پلیجی انگلیس لورد لئون و پلیجی روس پرنس از کوف بحضور آمدند دوکت دوست سپهر
پادشاه ایتالیا که سابقاً پادشاه اسپانول بود و کپسال سلطنت کرد بعد سخنانی استهتفا نمود در این
عمانخانه منزل اردو بدیدن ما آمد * بگردد به بود اولون رفتم عصر با آنقدر کالسکه تردد

میکنند که حد ندارد و نمیتوان حساب کرد که چه میآید و چه میرود که در شش ماه عصرهای ابل پاریس اغلب بول است که هزاران بچه که در شش ماههای دیگر دارند که بحساب نمیآید روز دیگر با کپور سیون رفتم از در قوه خایه دو داخل شدم امروز مبلغ زیناوی در کپور سیون از امتعه هر دولت اسباب تیناع نمودم از در تزو کا در برون رفته مراجعت بمنزل کردم روزی بر بوت دثوون رفتم ناصر الملک و عضد الملک فقط همراه ما بودند این مکان با این شمال مغرب پاریس است و جائیست که آب اغلب محلات شهر را از اینجا قسمت میکنند و بواسطه ارتفاعی که دارد مشرف بشهر است و تپه بای مرتفع دارد این سمت شهر و محلات اینطرف سابقاً بسیار کثیف و خراب بوده است در زمان امپراطور ناپلیون سوم ابتدا آبادی و ساختن اینجا شده و روی تپه با که طبیعتاً چین و کل است خیابانها ساخته و بهمه راسک فرش کرده مداه کالسکه احداث نموده و کلکارها کرده و آبشارهای مصنوعی ساخته اند دیگر دریاچهها و پلها و دره با و قوه خانهای متعدد و جاهای خوب بنا شده بسیار جای با صفائیست و بواسطه ارتفاعی که دارد نصف شهر پاریس منظرگاه است خیلی پاره و سواره کشتم حقیقه برای گردش و تفریح بهترین مکانهاست اگر خوبی ترکیب وضع و هیئت اینجا را که چه قدر مطبوع و از روی سلیقه ساخته شده بخوابم نویسم باید کتابی علیحده نوشته شود پس گفتا بهمین اشاره میشود برای چراغ برقی که الکتریسیته میگویند که قوه چراغ الماس است کبفر هندس روسی که همیشه یا بلوچکوف است یعنی سیوسیب چه زبان روس یا بلوچکوسیب را میگویند این اختراع عجیب را کرده و در پاریس رواج داده است در خود شهر بطریق یا جای دیگر فرانکستان هنوز رواجی ندارد و در همین که چه پاریس که فقط از جلو همین همانخانه و کران اوپرای پاله رویال که بازار معتبرست بقدری بجاه شصت فانوس از این چراغ میوزد و اینکوچه را مثل روز روشن کرده است هیچ معلوم نیست که شب شده است مثل روشنی بین الطلوعین بلکه روشن تر است و چراغهای دیگر که از بخار گاز و غیره است پیش این چراغ مفاد و مصداق این شعر است) الهی کور روز روشن شمع کافوری بند) از اتفاقات این روز با یکی هم این است که پادشاه سابق بانور که مملکت آنرا

ST. DENIS

دولت المان تصرف کرده است و حالات او را در روزنامه سابق فرانکستان خود نوشته ام مدتی در پاریس بوده و در روز غفلت تافوت شده است و شخص عمومی تری پادشاه انگلیس است و در همین روز ولید عهد انگلیس برنس دو گال میخواستند بدیدن بیایند که صبح این اتفاق افتاد و از آن عذر خواسته و بعد از سه روز بدیدن ما آمدند چون ولید عهد پیش کپور سیون متاع انگلیس هستند مدتیست در اینجا توقف دارند روزی رفتم بان کن سوار شده رو بشالی پاریس اندیم با کالسکه اینی تجاوز از یک ساعت و نیم راه است را ندیم تا از قلعه پاریس خارج شدیم از دیهی عبور شد همه جا آبادیست و این سمت کارخانه های زیاد دارد که از همه سیلهای بخار و دود بلند بود از کارخانه شیشه سازی و غیره و غیره گذشته تا رسیدیم به سنت دنی که شهر کبیت و سه هزار نفر تقریباً جمعیت دارد و قلعه مثلثی دور آن ساخته اند یکطرف این شهر را کورون و سنت دنی میگویند از اینجا گذشته بدید و آبادی دیگر رسیدیم یعنی از سنت دنی قلعه بریش دیده بشود پس از آن بان کن رسیدیم قصبه بزرگ کبیت همانخانهای خوب دریاچه بزرگ خام بزرگ و آب معدنی کو کردی دارد مردم متمول پاریس دور این دریاچه و تومی این جنگل و خیابانهای محوطه اینجا خانهای کوچک و بزرگ میلانی ساخته اند رئیس روزنامه فگار و و امیل ژیراردن هم که یکی از نویسندگانی معروف پاریس نزدیک این دریاچه خانه میلانی دارند آب دریاچه قدری سبز رنگ بود اما گفتند بعد از این صاف میشود قایقهای متعدد خوب روی دریاچه است که مردم سوار شده گردش میکنند دور دریاچه دو هزار ذرع میشود و وضعا طولانیست قومی سفید و سیاه در دریاچه زیاد است که دستی انداخته اند جزیره کوچکی وسط دریاچه است درختهای زیاد دارد وضعا دور و بسیار قشنگ و معروف بخزیره قواست یکی از چشمهای آب گرم کو کردی که بحمام میرود از میان همین دریاچه بیرون میآید لوله آبی از تومی آب کشیده اند که آب بواسطه آن لوله بحمام میرود چشمه آبی از خود حمام هم در میآید اما حمامش بوی کو کرد دارد حمام وسیعی است که مردم بیشتر برای معالجه میآیند خلاصه قدری در اطاق حمامخانه نشستیم بعد برخاسته بقایقی نشسته هم بان هم در

فایق دیگر و قدری روی آب گردش تفریح کردیم هوا بار بود باران هم گاه کاهی بسیار بدیگت قهوه خا
 بسیار تشنگ و در مرتبه بطرز وضع خیلی خوب لب آب ساخته اند اول رفتم بالا گردش و نماشای قهوه
 خانه را کرده بعد بقایق نشسته را ندیم تا آخر دریاچه یعنی انتهای آن تنگ و بارکیست که بر روی آن
 پلی ساخته اند و از زیر پل وصل بدریاچه کوچک دیگر میشود که همش سنت کراسین است از زیر پل عبور
 کرده داخل اندر یاچه شده رفتم کلبه و باغ و عمارت پرشس مائیله دختر عمومی ناپلئون سوم دخل
 شدیم این باغ و خانه سیلابی شاه زاده خانم است خودش پاریس است اینجا بود گردش کنان رفتم
 نابالای باغ و عمارت آن رسیدیم جنابانها کلبه ها و چمنها و درختهای قوی مرغان همه بخواندند اما
 احدی در این باغ نبود مگر یکی دو نفر سراید در ب اطفاها را باز کرده نشستم یکی از اطفاهای
 شاه زاده خانم را تماشا و گردش کردیم پردهای نقاشی بسیار خوب داشت بخصوص یکت پرده
 صورت زن لختی که بسیار خوب کشیده بودند کار نقاشان فرانسو بود معلوم شد شاه زاده خانم
 خودش هم نقاشی میکند پرده روغنی نمیکاره در روی چهارچوب بود گفتند کار شاه زاده خانم
 است خلاصه پروند کرده گردش کنان رفتم رود دریاچه و قایق قوی فایقی دیگر که نزدیک فایق
 ما بود دختر بسیار خوشگلی که خودش پار و میزد ایستاده منتظر آمدن ما بود گفتنش چیز کاداشته
 خود خانم مشغول پار و زدن بود و همه جا با ما همراهی میکرد قدری دور دریاچه گشته آمدیم دم قهوه
 خانه از قایق پیاده شدیم صحبت زیادی ایستاده بود از زن و مرد رئیس حمام آب گرم اینجا آمد
 بود قدری صحبت شد بعد سوار کالسکه شده مراجعت کرده غروب بنزل سیدیم بکت حمام نزدیک
 همین همان خانه است که مشهور است بحمام ترک یعنی عثمانی که بطرز و طور حمامهای آنها ساخته اند
 و در فر معمار با هم شریک شده فریب بشناد هزار تومان خرج کرده اند میکفتند روزی صد تومان داخل
 دار و جنبش نیست که حمام بزرگ و وسیع خوب در پاریس منحصر همین است و اغلب بل شهر پاریس حمام
 میان یکت ایندی جو به که فاصله ما بین کرخانه و حمام است بفت ذرع ارتفاع و سه ذرع عرض دارد
 و حوض آب سرد طولانی از وسط سر حمام ممتد شده قدری داخل کرخانه میشود از زیر همین آینه بزرگ

صحبت

که میتوان از سر حمام قوی حوض رفته از زیر آب بگر خانه آمد با آن کرخانه بمر حمام دفت آب این حوض سرد و
 بسیار صاف است آبهای دیگر سرد و گرم که پشت و شوی تن است همه بشیر و حوضهای کوچک
 مرمر است که شخص بر اندازده بخوابد بشیر از آب سرد و گرم باز کرده داخل آن حوض کوچک میشود و بهر
 طور ملایم بدن اوست قرار مید بد زمین حمام از سنگ الوان مثل خانم سازی مفروش است خلاصه
 سروتن شوی خوبی کرده از حمام پروند آمدیم دلاکهای عرب الجزایری در حمام کار میکنند خدمتکار بسیار
 هم دارد) میوه جات این فصل در پاریس از این قرار است آلبالو کیلاس اما برود یکت طعم دارند
 ترش است نه شیرین معلوم نیست چه طعمی دارد زرد آلو می خوبی دارد انگور هم دارد آمانی مژه است
 طالبی است اما تقریبی انجیر سیاه دراز بادام تازه خوب خیار اما خیار خیلی ندارد پرتغال است اما
 کم مژه و کم است لیموی ترش با درختان هم دیده شد اما خوش طعم نیست بعضی بویه جات دیگر هم از قبیل صیقل
 و غیره است اما همه این میوه بسیار گران است اغلب هم در کرخانه عمل میاید مثلاً بکت طالبی را دو تومان میفروشند
 و همچنین سایر میوه جات از همه چیزهای پاریس عجب تر و از همه اشیاء و الوان و حیوانات و مردم
 و مردم مختلف کپور سیون و غیره غریب تر و در میز را عبد الوهاب سوئی کیلانیت پاریس
 بسیار که بغرم مکه آمده است امروز این خبر شنیدم سفر مکه کنم تا خجرات رسم زانکه است
 رود از راه حقیقت بجاز روز شنبه میرویم صبح بعد از نماز آب و لیعهد تکلیس بدیدن ما آمد
 خیلی صحبت شد میوه طینه و زیر مختار فرانسو که مقیم طهران بود قبل از ما وارد پاریس شده است
 امروز بحضور آمد جنرال شریون که در سفر اول ما کوکونل و در آنوقت جزو همانداری ما بود و او یکی
 کبیر منسه مقیم پاریس که همش کونت وین فن است هر یک بحضور رسیدند بعد سوار شده قدر
 گردش کرده رفتم تا محلی که نزدیک نوالید و محل نمودن و امتحان کاو و کوسال و خوک و غیره است
 با منجی که بر قسم از این حیوانات ماکول اللحم از هر ولایتی آورده با هم موازنه و مقابله می کنند که
 کدام بزرگتر و کدام فریب تر است و آن کیسکه حیوان فریب تر داشته باشد مدال طلا یا نقره میدهند
 اما حقیقه کاو با دیده شد که باین چاقی و فریبی هیچ حیوان دیده نشده است از فرط چاقی چشم کاو

از حدقه نجواست پرون بیاید بقدر یک فنل گوشت داشتند مکنوع کا عجیبی دیده شد که زنگش تیز
 و بسیار جمیب و فربه است و مطلقا شاخ در نمی آورد نه زرماده آن از مال مملکت اکوس انگلیس است
 بعد قدری با کالسکه در بواد بولن کردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم قبل از شام وقتیم تماشا خانه
 کران او بر که نزدیک منزل است پیاده رفتیم سپهسالار عظم و سایر ملترین هم بودند سپهسالار عظم
 چون احوالش خوب بود و برکت یعنی بعد از یک اکت برخاست این تماشا خانه بهترین تماشا
 خانهای فرنگستان است از حیثیت زینت و بنا و در عهد ناپلیون سوم نباشده است اما بعد از
 زوال سلطنت او با تمام رسید هفته سه شب باز است و تماشا میدهند لیکن گفتند دخلش به
 خرجش کفایت نمیکند در هفته سه شب شش سته هزار تومان از مردم پول میکشند مکان و صد لیها
 بسیار گرانست زمین را بر و با و دالانها و تالار بزرگ برای صرف شب چره و همه از سنکست
 مورد ابق است (متروق) یعنی حاتم سازی آمانه حاتم سازی که در ایران از استخوان میسازند بلکه
 شکهای الوان کوچک را بهم وصل کرده نقش میسازند مثل حاتم و فرش نین میکشند استادان
 ایتالیایی آورده ساخته اند تالار شب چره خوری خیلی مرتین و بزرگ و عالی است چهل چرخا
 زیاد دارد آینه های بزرگ و آینه های بی جوه یک وصل بسیار بلند و عریض جلوه چهره ماست
 که گاه میکشند بوجه که تازه ساخته اند و میفهمند و به پاله رویال و چرخهای الکرستینه الی آخر
 کوچ ازین منظر پیدا است مثل معلمای نوز این کوچ را یکسال است تمام کرده اند خلاصه کل بنا
 این تماشا خانه از سنکست و مر است پله های بسیار خوب دارد و تونهای سنگی خیلی خوب است
 مادر لرزدیک بن نشستم تماشا خانه چهره است جمعیت زیاد اند حد بود پنج پرده نمودند ماسه
 پرده نشستم باله و رقص بسیار خوب دادند البته بعضی نفر دختر لبها همای مختلف بسیار قشنگ
 رقص میکردند یک کشتی بزرگ هم نشان دادند که غرق شد و در داند اسباب کشتی را غارت
 کردند خیلی تماشا داشت بعد بن رفته پائین اقبضیل تماشا کرده مراجعت بمنزل کردیم شبی هم یعنی دو
 شب قبل از این تماشا خانه شامه رفتیم بسیار تماشا خانه قشنگ بانگ خوبیت کارهای خیلی خوب کردند

الغیا

رقصهای خوب و بازیهای بسیار خوب بطور جا و از شیطان واجنه و غیره در آوردند و دیگر مثل حقه بازی گادی
 کردند که خیلی تماشا داشت میدانست در مقابل این تماشا خانه معروف به شامه که تماشا خانه هم به
 همین اسم موسوم است حوض و فواره بزرگی در وسط میدانست که آب از آن جاریست و در کیشنه
 چهاردهم است دوانی بود در لون شان بواد بولون در ساعت یک و نیم بعد از ظهر خود مار شال
 مالکها چون آمدند بمنزل او با لفاق مار شال کالسکه رو بازی نشسته و جزان بزرگ هم که در پیش شال
 کمال اعتبار و وثوق را دارد در کالسکه مار و بر نوشته راندیم سپهسالار عظم چون ما خوش بودنیامدیم
 زیادی در راه میآمدند و میرفتند ما رسیدیم بولون شان که تقضیل انجبار اور روزنامه سابق فرنگستان
 نوشته ام جمعیت بسیاری از زن و مرد بود با لا خانه رفته نشستم جلو بالا خانه قومی چمنها و دست راست
 و چپ از آدم سیاه شده بود مار شال و زوجه مار شال ملکه سابق اسپانیول که حالا هم نیز
 پسرش پادشاه اسپانیول است وزن بسیار تشخصه و بزرگ محترمه است همه در بالا خانه با نوشته
 بودند ایطالی اسپانیول هم که همس مرکی دو مولنس است باز نش بودند دختر با و جابتی هم داشت دیگر ایطالی
 کیر روس و اطرش و برادر اعلیحضرت امپراطور اطرش آرشید وکت لوسی و یکتور و مسود و ال حاکم پاریس
 و موسیو ژیکورینس احتساب کل فرانسه و دوکت دوست برادر پادشاه ایتالیایا با صاحب منصبان
 ایتالیایی و مر شال کان رو و جزان انواریش نشان لرثیون و دو نور و پرسنغ امان و دختر رئیس کسپو
 ریسیون و پرسن کلانین دختر لوی فلیپ زن پرسن ساکس کو بورغ که خیلی زن نجیبی بود امیرال پوتوا
 وزیر بحری فرانسه جزال پورال وزیر جنگ لئون سالی وزیر مالیه تران دو بور وزیر تجارت و فلانت
 جزال مارتن پره حاکم انوالید که یکده است هم ندارد و حالاتش را در روزنامه سابق فرنگت در کرد
 انوالید نوشته ام ایشیک آفاسی ملکه اسپانیول که همس مسیو پوانته است خلاصه خیلی بودند همه
 معرفی شدند همه صحبت شدش مرتبه اسب دو اندند هر مرتبه یک دوره و هر دوره که تمام
 میشد بقدر نیساعت فاصله پیدا میکرد و در این فاصله مردم متفرق شده سترتی آبی قهوه خورده
 باز همبیکه زنگت انجبار میزدند هر کس بجای خود رفته دوره اسب دوانی را خالی میکردند جمعیت

زیاد

خیلی بود البته یکصد و پنجاه هزار نفر بشدند و هر کس بلندی در کاغذ آبی داشت بر سر سینه زده بودند که از هر
 بلیت مبلغی پول گرفته مردم را بتاشاره میدهند بک مجسمه جدی بزرگ هم دوک دوست خرید
 زیر بالاخانه گذاشته بود که دور آخر هر اسب پیش باید هر دوره در آن بر قش و دویت و پنجاه تومان
 بود و اسبیکه پیش آمد مال کنت دو لاغرا از بود اسم اسب زول هزار و بیست و بیست و پنجاه تومان
 که یکی از شهرهای فرانسه است شش اسب هم اسب بود دوره دوم پرق با اسم شهر اصفهان و هزار
 تومان بود و هشت اسب هم اسب اسب کنت روی سینه پرق را بر دو اسم اسب زول و نطق بود
 دوره سوم پرق شهر پاریس ششده تومان بود و هشت و هشت اسب اسب سبویون پرق
 برداشت اسم اسب الویو بود دوره چهارم پرق بزرگ پاریس ده هزار تومان بود و هشت
 اسب بود یکی از آنها اسب سیاهی مال انگلیسها و سایر مال فرانسه ها بود اینده همه غریبی در
 گرفت و میان انگلیس و فرانسه از آن غیرت و حسد در قایمی که با هم دارند زیاد و دلهامی طلبید
 که کدام اسب پیش باید آخر اسب سیاه انگلیس پیش آمد بک همه وقال و مقال غریبی شده هزار
 تومان را بر دو اسم اسب زویو مال پاریس سالی کوف بود دوره پنجم پرق ششده تومان بود و اسب
 با هم آمدند فرار شد روز دیگر خودشان بدو اند دوره ششم پرق اسباب مغرعی بروزی دوک
 دوست بود و ششده تومان پول نقد اسم اسب تابل مال کنت دو زونی بود پرق را بر دو اسم
 بین باران هم آمد بک دفعه جمیع صحرا از خرسباه شد که مردم بسر گرفتند بر کس از زن و مرد که از منزل
 بیرون میاید بک خرد دست دارد این خرسباه صحت دارد و گاهی عصای دست است و گاهی
 از آفتاب شخص را حفظ میکند گاهی از باران در وقت ضرورت کار اسلحه را هم میکند که بان بک آدم
 میرند بعد از تمام بارشال و جزال و بزرگ کالسکه نشسته رانند کالسکه و جمعیت طوری سواره را
 گرفته مراجعت کردند که امکان عبور نبود قدری که رفیقیم به آرکت تریونف ز سیده لا بد خیابان دیگر
 از بود و بولون را گرفته رانندیم تا باز رسیدیم به آرکت تریونف به منظور در خیابان شانزالیرو
 کالسکه و پیاده بر روی هم بود که جای سوزن نبود بالاخره پولیس و کزها بیک طوری راه جلور باز

کرده کالسکه ما گذشت و بمنزل رسیدیم روز دوشنبه ما زدهم پرده صورت زن نحی را که در آن کن
 در خانه بیلابی پرنس ما تولید دیده بودم چون خود شاه زاده خانم در خانه نبود بیک عذر خوبی بطور
 برای ما فرستاده بود اتحی برده ممتاز و از کار استادان معروف است امروز بعد از نماز یکپوزسیون
 رفته اند و یک داخل ماشینها میشود داخل شده ماشینهای فرانسه و بلجیک و انگلیس روس و غیره همه را
 بدقت دیدم خیلی طول کشید تا رسیدیم بچرخ و اسباب چاپ روزنامه که بسیار عجیب و وضع غریبی
 بود کاغذ روزنامه را که هشت هزار ذرع کاغذ یکوصل و یک پارچه است بچپیده اند بیک اسباب
 نور دمانندی که از آنجا بالا آید بچرخ چاپ میرود و از آنطرف علی الاصل روزنامه چاپ شده برید
 بیرون میاید روزی یکصد هزار ورق روزنامه چاپ میشود و همچنین برای سایر صنایع اسبابها و چرخها
 خوب بسیار غریب اختراع شده است که در محال سهولت و آسانی بیک از مصنوعات ساخته میشود
 و بعل میاید مثلاً جللی سازی یک صفحه جللی که دور کرده اند میکند از زیر یک اسبابیکه با اسباب دیگر
 از افشار داده فوراً بیک لکنجه میشود و قش علی بد اجزای دیگر اسبابی ساخته اند که آب از جای کوه
 بالا میکشد یعنی اگر سوراخهای پای کوه دو سیست ذریعی آب بالای آن بریزد این اسباب ممکن است
 و همچنین زنها و غیره بعضی اسبابها بادست میسازند مثل کلهای شیشه و غیره خلاصه اگر بخواهم همه
 تفصیل ماشینها و اسبابهای تجار را بنویسم کتاب عظیمه باید نوشت تو پها بیکه بعضی دول اختراع کرده
 بودند دیده شد یعنی بلجیک را دیدم همه جار را تماشا کردم تا از دالان بولاند و غیره که ششم شخص هو
 لاندی بک عمارت مفصل ماستون و غیره و با اسباب و زینتهای ظاهری از موم ساخته بود تمام عمارت
 با اسباب لازم آن فقط از موم بود و روسها هم از موم چیزی ساخته بودند اما این عمارت خیلی بزرگ و
 خوب و با اشکال مجتمه ممتاز بود بدالان انگلیسها که امتعه کانادای نیکی دنیا که ملک انگلیس است رسیدیم
 عمارت بزرگت خوبی بطرز کانادا ساخته و یک مناره بزرگی در آنجا گذاشته بودند طلائیکه در نبرد
 از معدن کانادا یا اوسترا در آورده بودند موزنه کرده با قطر و بلندی این مناره مساوی بوده است
 که اگر آن همه طلاراً فرضاً بیک مناری ساخته با ارتفاع و قطر این مناره میشده است خیلی بلند و قطو

PRINCE SSE . MATHILEDE .



بود بعد اسبابیکه از هندوستان بود دیده شد وضع و ترکیب بعضی از عمارات و تاجانهای هندوستان از چوب ساخته و در میانش امتعه هند را گذاشته بودند از آنجا گذشته بجایط و با چنهارفته از پل نایاب آورده رفتم بعمارت خندان قدری نشسته بعد از در زو کا در و خواستیم بیرون برویم جمعی دخترهای فرقه چی مسکوروس با ما در ایشان که جوان بودند و لباسهای طلسم نکین خوب پوشیده بودند دیده پرسیدم که کیستند معرفی کردند که یا تازه آمده اند قدری خوانند و در قضیه ند و کما پنجه و ساز زدند بسیار با زور بخوانند و میر قضیه ند خلاصه بعد سوار کالسکه شده رفتم منزل شب را ساعت هفت بعد از ظهر رفتم به الیزه که بشام موعود مرشال بودیم سپس لار عظم هم با تقابست بود سایر ملترین هم آمده بودند اول قدری توی اطاق ایستاده باز وجه مرشال صحبت داشتیم مرشال کان رو بر و غیره هم بودند بعد رفتم با طاق شام موزیک زدند دست چپ من زوجه مرشال نشسته بود دست راست مرشال کان رو بر و مرشال ما کما هون پیش روی ما نشسته بودند دست راستش بهیسا لار عظم دست چپش نظر آقا وزیر مختار شام مفصلی حکیم طولوزان هم بود بعد از تمام شام برخاسته کبیر رفتم تماشا خانه او پر ای بزرگ حکیم طولوزان هم با من بود سایرین بمنزل رفته بودند باله و رقص تماشا بای خوب دادند بعد از دیدم منزل را یکدیله چند روز پیش از این فوت شده است جسدا و با احترام آورده در انواریه دفن کردند یکدستش در جنک لیزیک در عهد پاپیون اول کوله خورده بود مرشال محترمی بوده هشتاد سال داشته است حال او در فرانسه بیشتر از نسته مرشال نیست اول مرشال ما کما هون که پیش جمهوریت دوم کان رو بر بیوم لو بوف موافق قاعده و قانون با پیشش مرشال داشته باشند حال آنکه نفر کم دارند کالسکه چهای پاریس بچوقیت آرام و راحت نیستند و هیچ کالسکه چی بکیار را بیدار ندیدم همچنین آفایش یا آن کسیکه گرایه کرده است بدکانی با دیدن کسی میرود یا همان است کالسکه چی فور اجمان روی صندلی کالسکه خوایش میرود تا باز صاحب کالسکه بیاید و در دست هر یک هم یک روزنامه است که تا شروع بخواندن میکنند از خنکی خوابشان برده است *

MARECHAL MAC MAHON.

صرف شد

روز شنبه ۱۶



هوتل بهمهم بود معلوم شد نقش پادشاه با نور که عتوی پادشاه انگلیس چشمش کور بود میآوردند که یکسایه بر فوج میآید و میرفت جمعیت غریبی بود تا یکساعت بعد از ظهر مردم تماشا گوی کوچ کرده از دو طرف صف بستند و کالسکهها و امنی بوسها که تردد میکردند همه ایستادند و سواره و پیاده موزیکچی که بطرف عزای میآیدند باز شد تا مدتی دسته دسته آمده گذشتند بعد سرگرد کان و اشراف و اعیان پیاده از جلو کالسکه نقش میآیدند و کالسکه را سیاه پوش کرده تاج پادشاهی او را بهم جوش میکشیدند نوبت ولیعهد انگلیس و بعضی دیگر از انگلیسها با لباس رسمی خانواد خود پادشاه با نور همه از عقب کالسکه پیاده میرفتند و عقب سر آنها باز بقدر پنجاه کالسکه خالی میکشیدند و عقب آن کالسکهها با فوج و سواره و غیره بودند بعد از آنکه همه آمدند و در شدند ما سوار شده را دیدیم از دم پارک مونو که توی شهر است و جای خوبست گذشته از دروازه شهر بیرون رفتم اولن سایلون ویل رسیدیم که در حقیقه جزو شهر است اما چون پشت دروازه است خارج شهر محسوب میشود که چهای خوب دارد پارک و چنابانهای خوب تازه ساخته و درخت کاشته اند بعد از آن بقصبه نوئی میرسد آنهم به همین طور چنابانها تازه بسیار خوب دارد بعد از آن پونواست که آنهم قصبه است در ووسن از پهلوش میکزند کارخانه توپ سازی و فشک فلزی تفنگ سر بازی در اینجا است پیاده شدیم کماندان این جبهه خانها که شمش روزه است پیش افتاده ما را همه جا را بنهایی میکرد و کارخانه توپ سوراخ کنی و خان کشتی رفتم توپهای تازه ریخته بودند از فولاد که اختراع خود فرانسهاست خوب توپست کارخانه دیگری هم تازه پهلوی این کارخانه میساختند اگر این کارخانه جدید را بنهایی کردند اینجا کوچک بود و کفایت کار را نمیکرد روزی دو عاوه توپ از کار در می آید لوله توپ را اول میریزند تا گشت بعد لولههای فولادی را که پارچه پارچه علیحده ساخته اند بلوله کوچک داخل کرده و بهم وصل نموده جوش میدهند بطوریکه در زمان بیج معلوم نیست و کیفیت استحکام و اعتبار این وضع خیلی بیشتر است تا آنیکه توپ را یکدفعه بریزند بعد کارخانه فشک سازی رفتم که با خرج بجای کار میکنند و اسباب این کارخانه را از انگلیس خریده اند روزی سی هزار فشک میدهند کماندان

پاریس



میکفت همچو اسبابی را بد و هزار و پانصد تومان بتوان خرید اسباب بسیار خوبیت و بطور عجیب و غریبی
 فشک را با تمام میرساند تا اینجا تمام شده نیمه کاره بکار خانه مومن و الرین میرسد اینجا اسباب چرخ
 بخار است اصل فشک را تکمیل و تمام کرده بعد جای دیگر برده بار و طیر نیز تمام میکنند خلاصه
 اینجا هم قدری کشته بعد سوار کالسکه شده رفیقم برای تماشای مومن و الرین که در روی تپه واقع است
 قلعه ایست که در عهد لوی فلیپ نباشده است یعنی قلعه دور شهر پاریس و قلعات کوچک دور پاریس
 که از همه بزرگتر همین مومن و الرین است کلیه در عهد لوی فلیپ با تمام سیوطی و وزیر آن پادشاه در
 چهل و پنج سال قبل ازین بلکه کمتر ساخته شده است کالسکه آسانی بالارفت همه جا چین کل و لاله قرمز
 و سبز است چشم انداز بسیار خوبی بشهر پاریس و اطراف دارد خیلی با صفا بود در سیدیم بالا رفیقم
 تومی قلعه قلعه بسیار محکم است اما پر و سهما همین قلعه را هم در جنگ آخر منقر کرده بودند کولون بود
 که کماندان این قلعه است با سایر صاحب منصبان همه حاضر بودند یکدیگر متوجه میگردیدند هم موزیک میزدند
 انبارهای آذوقه را دیدم قوطیهای حلبی زیاد که درش را محکم بسته بودند دیده پرسیدم چیست گفتند
 گوشت پخته کاوست که از مملکت اوسترالیای متعلق با کلیس هینطور خریده آورده اند چون کوش
 در آن مملکت فراوان و ارز است و خوب قوطیهای از این بندند که هوا هیچ در داخل نمیشود چنانکه
 گوشت تازه سال اگر تومی آن بماند هیچ عیب نمیکند یک قوطی را باز کرده کوشش او را در دیدن بسیار
 تازه و خوب بود سر باز خوب میواند بخورد بعد بکار خانه فشک سازی رفیقم اسباب چرخ بخار را
 بسیار عجیب میگرد کلوله توپ زیادی مین چیده بودند دیگر انبارهای متعدد در اینجا دارند از
 انبار بار و ط انبار تفنگ سر بازی انبار اسباب سب توپ کشی بعد با انبار تفنگ رفیقم چاه نر
 تفنگ موجود و نصف بیشترش شناسپو بود که حالا بکار میخورد باید در وقت جنگ بقشون چریک
 بدهند باقی ارسیمم که او که خوب تفنگی است و حالا تفنگ افواج فرانسه است بعد رفیقم بر تپه
 بالای تپه که قلعه است چند سر باز خانه و چند اطاق برای صاحب منصبان دارند تمام صحرای اطراف
 پاریس پیدا بود همه شهر زیر پا افتاده است بود بولون سمت و رسایل سنت کلود سنت

سخت

ژرمن همه پیدا بود در طرف سنت کلود و اول جنگل مارکت اینجا که در طرف این قلعه است قصر نوزبان
 وال واقعت آخرین جنگ فرانسه با پروس در این تپه و حوالی اینجا شده است روی تپه علامتی مثل
 برای یادگار این جنگ ساخته اند بعد از این جنگ شهر پاریس تسلیم پروس شد سر کرده فرانسه در این
 جنگ کلا مان توماس بوده است که بعد از مصالحه کوننا او را گرفته در پاریس کشته خلاصه قدری با
 دور بینها نیک روی سده پایه گذاشته بودند پاریس و اطراف را تماشا کردم باران هم میآمد و هوا سرد
 پائین آمده سوار کالسکه شده از همان راه سبکه آمده بودیم مراجعت کردیم کل سرخ معطر زیاده در باغچه
 نومی و غیره دیده شد درخت آلبالو و کیلاس هم که میوه بایش رسیده بود خیلی بود در بین راه چنان باران
 بارید مثل سل منزل آمده بعد از شام در ساعت نه رفیقم به چاپ خانه روزنامه فیکار و چندان دو تپه
 رئیس فیکار که مرد پیر زندگی است جلوا آمد اشخاص دیگر هم بودند صنایع آل و له و حکیم الممالک و غیره هم
 آمده بودند اول رفیقم بجا چنانکه در کودمی واقع و مثل حمام گرم بود که همیشه در آن بند شد با وجود اینکه
 مدتی در اینجا ایستادیم چندین دستگاه کار میکرد با بخار مثل دستگاه چاپی که در اسپورسیون بودیم و بعضی
 نوشتیم بعد از کوه چنانچه بالا خانه رفیقم که منظر بسیار داشت و در آن پائین محوطه بود درش حجره داشت
 از فرنگیان و غیره هم جمعی ایستاده و دسته قراچهای مسکومی را که از روز در اسپورسیون دیدم در
 بودند قدری زدند و خواندند بعد رفیقم این روز با میوه بنه دندان ساز از سو پاریس آمده است
 میوه کر تین دندان ساز هم که در سفر اول با دندان ما بازی میگرد آشنا بود با حکیم طولوزون چند روز
 آمده دندان طرف بالای چپ را که همیشه در طهران میگردیده بود و باز مدتی بود لوق شده بود و همیشه
 در طهران توانست در بسیار و اینجا چند روز گرفتار کار کرد با لافره در آمد بسیار خوشوقت شدم
 دوباره از نو باید پر کند خلاصه یکی دو روز بعد از رفتن مومن و الرین بیکر و رسان قشون بزرگی در
 لوشان بود بولون دادند روزی بود هوا صاف و آفتاب در ساعت دو بعد از ظهر سوار کالسکه
 مرشال شده رفیقم بالیره زوجه مرشال هم در کالسکه آمده پیش من نشست سپس لار عظیم و کلونل هم
 بودند کالسکه جمعیت زیاد از خود در راه و نیمه راه بود ما رسیدیم به بالا خانه لوشان در

هما بخانیکه روزاسب دوانی نشسته بودیم زوجه مرشال طرف دست راست نشست مویسوکروی
 مردیست پیرانا بسیار باهوش او دست بسیل ورنج را میرا شد خیلی صحبت کردیم دیگر از نهانی بزرگان
 و شاه زادگان و اشخاص معتبر مثل ایلچیان دول خارجه و غیره جنلی بودند بعضی که امروز تازه در اینجا دیده شد
 از غیر است و الا سایرین روزاسب دوانی هم اینجا بودند و ذکر اسامی آنها لازم نیست فرانسویان
 که شوهر ملکه اسپانیول است و پدر پادشاه حالیه مارشال با صاحب منصبان و امانا و ژنرال سواره آمدند
 چند سوار عرب بخاری در جلو مارشال اسپینا خند مارشال اول جمیع صفوف سواره و پیاده
 و توپخانه برتجهل تمام کردش کرده و بعد در وسط میدان ایستادند صاحب منصبان هم با مارشال
 بودند و بسیار گرم بودند سان شروع شد قریب پنجاه هزار نفر قشون از سواره و پیاده و توپخانه
 بودند بنظم تمام و لباس خوب گذشته دستجات توپخانه که همه سواره بودند چابک و با نظم گذشتند
 سواره با اغلب زره پوش و بقول فرانسه با کورایسه بودند سواره در اکون سبک هم چند فوجی بودند
 جمیعت زیاد از حد بودند بعد از تمام سان مارشال بجلو عمارت آمده سلامی داد و بعد برخاسته مراجعت
 کردیم اگر چه این دفعه هم کالسکه و جمعیت جنلی بود اما مراجعت مثل روزاسب دوانی نشسته بهولت
 مراجعت کردیم رفتم دم پله عمارت ایتره زوجه مرشال از کالسکه در آورده روانه کردیم و جفان
 بعد بمنزل رفتم شب را در خانه و قصر بازی لیلی که مال ملکه اسپانیول است موعود بشام بودیم سپس
 اعظم حاجی حسن خان معین الملک نظر افروز و زرتختار حکیم الممالک بودند خانه الیزابل ملکه بسیار خوب و با
 صفا است و خوش اسباب جمعیت زیادی از زن و مرد از خویشان و دوستان ملکه و از بزرگان
 اسپانیول و غیره بودند که اسامی معارفشان از قرار تفصیل ذیل است شام بسیار خوبی خورده شد
 ملکه طرف دست راست مانسته بود و خواهرش دست چپ خواهر ملکه بسیار لاغر و ضعیف بود
 بعد از شام قدری کردش کردیم مردی پیا نوز و مردی دیگر با و از که به خواند زنی هم قدری اواز
 خواند بعد باز ساز زدند خانها و مرد بارقص کردند در حقیقت مجلس عالی شد بعد از قص جنلی مفصل طولا
 بمنزل آمدیم فردا باید بفرستیم بلو برویم (اسامی معارف خویشان و دوستان ملکه اسپانیول از این قرار است)

پرنس دوبرون یکی از نهانی بود و شکل هم بود پرنس دوبرن شوهر او دوکت دلار و شوکو روزنش که از پنجای فرانسه
 هستند مویسویل در پاریس که از روزنامه نویسهای معروف است پول و کاسیناک که آنهم روزنامه نویسه
 معروف و خواهان سلطنت است اشخاص دیگر هم جنلی بودند روز جمعه نوزدهم بعد از نهار در ساعت
 سه بعد از ظهر سوار کالسکه شده سپس لار اعظم هم تا کارلیون همراه آمد زن حاضر بود سوار شدیم سپس
 برکشت عضد الملک و سایر پیشخدمتها در کاب بودند صنیع الدوله دیر در برای مشخص کردن منزل از
 پیش رفته بود از پاریس باره آهین دو ساعت و نیم راه است انی فونتن بلور از نیم صحرانبر و خرم و پر
 کل و همه جا آبادی و حاصل است اما هو اکرم بود رسیدیم بشهر (ملون) ملون شهر کوچکی است بسیار
 رودخانه سن تقریباً از وسط شهر میگذرد اینجا قدری ایستاده مسافرن با این آمدند بعد از آنده ساعت
 بغروب مانده وارد کار شدیم صنیع الدوله آمد کالسکه حاضر کرده بود با عضد الملک و کلون نشسته
 را ندیم الی هما نخانه از کوچههای شهر و کوچه باغات و غیره گذشتیم هما نخانه عمارت کوچکیت یا مزه ایست
 همش بونل و فرانس است و بونل دانگلهش هم میگویند یعنی هما نخانه انگلیس و فرانسه این شهر شهری کوچک
 و جمعیتش قریب به هزار نفر است رودخانه و آبی ندارد مگر همان یک چشمه ایست که نیم سنک آب
 کمر دارد که از وسط دریاچه باغ عمارت دولتی از توی فواره میریزد در خانها هم چاه آب دارند که با
 تلمبه میکشند عمارتی از جنب عمارت دولتی را گرفته مدرسه توپخانه و مهندسی قرار داده اند چون مدرسه
 توپخانه سابقاً در شهر مترو بوده است بعد از متصرف شدن پرو سها لکن شهر را مدرسه را اینجا آورده اند
 خلاصه بعد از چند دقیقه مکث و نماز کردن سوار کالسکه شدیم که در جنگل کردش کنیم از شهر سیرعت بیرون
 رفته داخل خیا بانهای جنگل شدیم خیا بانهای زیاد دارد و جنگل سر و کاج است اینجا شکار گاه قدیم
 پادشاهان فرانسه است و همچنین پادشاهان جدیدیم در اینجا شکار با میکردند اما حالا شکار گاه های
 این جنگلها را سالی ده هزار تومان با جاره داده است که شکار را ب حفظ و مراقبت زیاد میکنند و در
 فصل شکار عموم مردم بلبیت گرفته پول میدهند و شکار میکنند خود مارشال هم کاهی شکار میاید شکارش
 هم گفتند از قبیل مرال شوکا قراول خرگوش و روباه املت خلاصه جنلی راه رفته تا رسیدیم بیک

PRENCESE . DEBOURBON.

METZE.

همانخانه کثیفی که یک دکان عصافروشی و اشیائیکه از چوب تراشیده و بسکل حیوانات و غیره ساخته
 داشت آنجا پیاده شده یک عصای خریدیم بایک آلبوم کوچک از اشکال این شهر اینجا معبد فرانسوا
 که این همانخانه بهم بهمین اسم موسوم است قدری بالاتر رفته به معبد رسیدیم اما حالا قراول خانه است
 یک نفر سرباز رنگی آمد لباس سبکی و یک پیراهن در تن داشت یک نفر پیرزن هم که همش دم بود و شغلش
 نشان دادن لکنه قدیمه این جنگل است و بسیار آرام و صبح حرف میزد جلوا فناده مکانها را نشان
 میداد پیاده راه میرفتیم تا رسیدیم بنکهای عجیب که در راه بود این زن پیر هر قدم که میرفت
 میایستاد با کمال آرامی میگفت این سنگ بسکل استخوان کله آدمست خلقت خداست نه مخلوق
 بعد رسیدیم بیکه خنت بزرگ بلوط جنگلی باز پیرزن اینجا ایستاد و بیان طولانی میکرد که این درخت
 مادام فتو که یکی از معشوقهای لوی پاز بهیم بود بدست خودش کاشته است معاره هم در اینجا بود
 زن پیر در نزدیک مغاره یعنی تکاف سنگ میایستاد و بیانی میکرد که مثلاً فلان پادشاه با
 زلفش بامشوقه اش نزدیک این مغاره نشسته عشق بازی کرده اند باز میگفتیم تا رسیدیم بجاییکه
 قدری بلندی داشت و تخته سنگهای بزرگ در اینجا چینی بود چشم انداز خوبی جنگل و قدری از صحرا
 و غیره داشت پیرزن اینجا دیگر از تفصیل دادن و بیان حالات قدیم داد مردی و مردانکی را در
 بطوریکه ما را ذوق کرد و سر باز را فرستاد که بدو کالسه بی ما را بیاورد این نزدیکها او رفت
 و پیرزن متصل از راههای دیگر میرود و از دور فریاد میزند که بیایند اینجا با مغاره ها و آثار قدیم
 مثلاً یک تخته سنگی بود بچینی آمد گفت این تخته سنگ بقارچ میماند هو اهم گرم و پشه زیادی تو
 جنگل بود تا کالسه رسید سوار شده از دست بیانات مفصل پیرزن خلاص شدیم و قدری در
 خیابان گردش کردیم نزدیک شهر توی جنگل میدان کابیت مناره بسیار بلندی از سنگ از قدیم
 ساخته اند که فرنگیان اسم این قسم مناره را ابلیلیک میگویند خیابان طولانی ما این میدا نگاه سر
 در میآورد معروف چنین است وقتی که لوی پاز بهیم شاه زاده خانم لستان رعووسی کرد عروس
 که اینجا آوردند پادشاه فرانسوا این بل اسقبال کرده بود اسم این شاه زاده خانم که ماریت

در یک طرف مناره کنده شده است سمت دیگر اسم ماری آنوقت زن لوی شارز بهیم است که جمهوری
 این زن را کشته طرف دیگر مناره اسم ماری تریز اطریش است بعد رفتیم تا رسیدیم باغ و قصر دولتی عجیب با
 پیاده شده گردش کردیم باغ وسیع بسیار خوبیت گلکار بهای خوب و درختهای نارون دور تا دور
 باغ کاشته اند بسیار کهن است اما بر کهای اشجار را طور می چینی کرده و سر شاخه را بهم آورده اند که طرفین
 درختها مثل دیوار سبزه صاف هموار شده است بسیار خوب درست کرده اند تا کسی نبیند اند بعضی
 چه در باغ مربع بزرگی در وسط باغ است فواره بزرگی در میان که بهمین آب که سابق نوشتم از این فواره
 میریزد بعضی آنرا حوض آب لب لب نیست بعد به میخورد از دو طرف پائین میریزد حوض دیگر است
 اما آبش ایستاده و بی صدا و بجز حرکت مجتمه بای مردم در سرتله با کاشته اند بعد خیابان بسیار طولانیست
 که منیش چمن و طرفین درختان قوی جنگلی کاشته اند الی آخر خیابان یک دریاچه بسیار طولانی عرض ساخته
 که پیاده رفتن الی آخر دریاچه از بس راه طولانی و مسافت زیاد است بسیار صعوبت دارد و قدری
 گردش کرده آمدیم منزل بوی عطر گل نوال در باغ چینی پیاده بود شنبه هشتم بعد از نهار رفتیم به درسه کجا
 ژنرال سالونون که رئیس مدرسه و مرد پیر دانا نیست آمده بود هتل بال پولی ژنرال من نایب او و نایب
 الحکومه شهر که همش برونت و رئیس احتساب و لاگرا ژنرال و عضد الملک توی کالسه
 نشسته رفتیم به درسه دو مرتبه دارد که شاگرد بای تو سچانه و چند سبن درس بخوانند معلمین چند دانه
 و خصوصاً بان المان هم تحصیل میکنند در حقیقت این مدرسه محض دفاع و حمله تو سچانه است در پیش
 شاگرد جهان اشکال طلاع متصرفی پرورس بود و بهما را میکشیدند از دور یک نفر امیان این شاگردان
 دیدم بنظر فرنگی نیاید ژاپونی بود گفتیم ژاپونی بیا اینجا همه صاحب منصبان و شاگردان عجب کردند که من
 چطور فهمیدم این یک نفر ژاپونیست یعنی این عجب حضار از اینکه من این شاگرد ژاپونی را شناختم به جهت این
 بود که در میان دو یست سیصد نفر شاگرد این مدرسه تنها بهمین یک نفر ژاپونی بود لا غیر و او بهم
 بلتس لباس ابل فرانسوا و سایر شاگردان بود خلاصه آمد صحبت شد چینی ترقی کرده است در ژنرال
 و سایرین چینی از علیخان خواب زاده مخبرالذوله که در این مدرسه تحصیل کرده است تعریف و تمجید کرد

نویسنده

نفسه با نیکه علیجان کشیده بود آوردند دیدم خواستند من بدیند گفتند بیاد کار علیجان همین جا نگاهدارید بعد
 پایین آمده سوار کالسکه شده رفتم برای بیلک توپ خیلی راه رفته تا بیک بلندی چلی رسیدیم که چشم
 انداز خوبی داشت توپها را اینجا گذاشته بودند یعنی نه از برای امروز همیشه مکان تیراندازی شاکردان اینجا
 ده بیست عراده توپ صحرانی و قلعه و توپهای مختلف بود توپها را بیک نقطه نشان رفته بودند که تقریباً
 هفت هزار ذرع مسافت داشت انداختند همه کلولها بهمان مکان میافزاد و می ترکیه کلوله توپها
 خیلی مسافت را میزد تیراندازی زیاد می شد بعد رفتیم تماشا می نمودیم دولتی سرایداری باشی
 این عمارت که همش بوی بود جلوه افشاده همه اطرافها و طالار باراکردش کردیم خیلی طولانی عمارت است
 و بسیار قدیم است همه اسبابها و میل از صندلی و پرده و میز و اشکال و غیره از قدیم و تاریخی است
 مثلاً در اطاق کوچکی که متعلق بنا پلویون اول بوده همان میز می که در روی آن این سلطنت استغفا کرده
 بوده دیده شد میز در وسطی است از چوب که میز قدیمی که شده تاریخ روز استغفانی پلویون را
 که در زیر آن روی صفحه کوچک آهنی کنده اند پیدا میشود و باز که میز بلند میشود تاریخ پنهان میگرد
 مثلاً تخت خواب فلان ملکه با اطاق بزرگ آن بعینها با همان پارچه با و همان حالت گذاشته
 شده است سرایداری باشی می گفت و قتی که پرو سها آمدند همه اسباب این عمارت را من جمع کرده در
 زیر زمینها و جا های دیگر پنهان کردم چیزی نبردند خلاصه همه عمارات را کشتم کار می درازی بود یعنی آن
 طولانی که کتابخانه بود و کتب زیادی در پشت آینه با وسطه الان روی زمین که آنهم تومی محفوظ با
 بود گذاشته بودند اما در کتابخانه بسته بود و کتابها را اینجا بود یک زره و شمشیری دیده شد که پشت
 زره مورخ شده بود و شمشیر از زره اویران بود در روی یک چوبی که پوشانده بودند با و این
 کلمات را بر زبان فرانسه زیر آن نوشته بودند که ترجمه اش اینست) این زره و این قدره مال
 مارکی دمنال و چی است که حکم ملکه سویدر کیستین نام گشته شد تاریخ مسیحی مطابق هجری دو بیست سی و
 یکسال قبل از این است) *l'epée et cotte de mailles, dite cotte secrète, que portait le Marquis*

تاریخ مسیحی مطابق هجری دو بیست سی و یکسال قبل از این است

de Alonaldeschi, assassiné par ordre de la Reine Christine de Suède. 1657.

کیفیت این زره و تفصیل اینست که این شخص معشوق ملکه بوده است ملکه بدین بادشاهان فرانسه آمده
 بوده است باین عمارت در همین جا این مرد با زن دیگر عشقنازی کرده ملکه فهمیده و بدش آمده است
 تحریک کرده و خفیه رسانده بود شب او در سخا می نمود عمارت از شیش خنجر زده گشته بود و چون
 این قتل در این عمارت اتفاق افتاده است برای یاد کار این زره و شمشیر را اینجا گذاشته اند بعد رفتیم
 منزل یکشنبه صبت و یکم رفتم پاریس در ساعت دو بعد از ظهر همه رفتند بکار ما سوار کالسکه شد
 قدری در جینا باها گفتیم هو اگر کم بود بعد رفتیم باغ گلپسی عمارت یعنی باغیکه بوضع گلپسی ساخته شده است
 وقتی گذر اینده و کردنی کردیم ما وقت حرکت کالسکه بخار رسیده وقت بکار رفته باز بعد از نیم ساعت
 معطلی حرکت کردیم باران شدید می آمد یک ساعت و نیم تقریباً طول کشید تا بکار پاریس رسیدیم بعد کالسکه
 نشسته بود و رفتیم پس از آن عظم هم بود روز دیگر بعد از باغ وحش رفتیم هو امی بود بولون خیلی گرم بود پیاده
 هم راه زیادی رفته عرق کردم قدری بد گذشت حیواناتیکه دیده شدند از قبیل مرغهای الوان و میوه های
 نوع نوع و سگهای مختلف و قیل و زرافه و مرال و شتر مرغ بودند بجز سباع همه جور حیوانی در آنجا دیده شد
 چون هوا گرم بود جزئی تماشا می کرده زود معاودت بمنزل نمودیم در برگشتن از میان پارک منو
 که چمن خوب و گل کاری و سایه مرغوبی دارد و عبور کردیم آیشار کوچک مصنوعی ساخته اند آب کمی از کوچه مصنوعی
 پایین میریزد پیاده شده قدری اینجا تماشا کردم غاری داشت که هوایش خنک بود بعد از تماشا بمنزل
 معاودت کردم در فونتن بلویکت شبی تماشاخانه رفتم تماشاخانه بسیار کوچک و گرم بود بازی فی نشی را
 که مثل بازیهای مقلدین کلران پوزه بود در میاوردند و بول دویل یعنی دارا لکونته پاریس را که کوهناش
 زده بودند تعمیر میکنند و مجدداً ایسازند روزی بهوتل دو بوکه مرغیخانه بزرگ است رفتم میسده الی
 چهار صد نفر مرغی را در اینجا معالجه میکردند این مرغیخانه بالمره خراب شده بود تازه ساخته اند مرغی

یکشنبه ۲۱

کل بریفخانه بای پاریس که میسومرن نام داشت اینجا بود پس از آن بمدرسه کورهارفتم میسوپراس که پیش
 اینجا بود همه جارانشان و او بسیار مدرسه خوبیت یکصد نفر کورهای جوان از آن و مردوران مدرسه
 تحصیل نمایند صفت آنها ساز و آواز است یکی صبح شدند کماچند زود و آواز خوانند و بسیار نوازند
 و خوب زدند بعد اظافهارا که درش کردم هر کوری اطاقی دارد و در اطاقی یکدستگاه پیانو بود و اغلبی هم صفت
 جواب بانی و لباس بچکانه و غیره میآموزند از کارشان چند وصله بیاد کار گرفتیم یک نوع الف و ب
 برای آنها اختراع کرده و چاپ زده اند که خرابت دارد و حرف روی کاغذ برشته میشود که عدد حرفت
 کلماتت کور دست روی آنها مالیده برکتی باشد در کمال خوبی میخواند امروز گفتند میرزا که بچکان
 سرتیب فرج فرزند کوی بی پاریس آمده است بسیار عظیم گفت من اذن داده بودم که برای معالجه خودش
 اینجا بیاید خلاصه طفل پاریس از طفل شیرخواره الی ده ساله و دوازده ساله را مادر با و داینها نشان بسیار
 پاک و تیز و خوب نگاه میدارند که مایه حیرت و تعجب است که طفل و بچه اینقدر پاکیزه و با تیز و با ادب
 و خوش لباس و خوش همه چیز باشند خیلی در فقره اهتمام دارند و بعد از آنکه بچه تیز تربیت و لیاقت
 و اموضن چیزی رسیدند چه طور فوراً مواظب تعلیم آنها هستند از هر علم و صنعت در پارک مونسوود
 چمنها و سایه های درختهای بود بولون و بوت و شومون و فنس و جابهای دیگر که پدرها و مادرهای
 اطفال و کلیه زنهار و مرد با درختها با آنها گردش میکنند و پس از خشکی که روی صندلی با نیم کتی چوبی نشینند
 شغل مرد این است که فوراً یا روزنامه بخوانند یا با همکاران خود صحبت میدارند و شغل زنهار اینکه بر
 نقض مشغول و سخن چیری شده و باز زنهار دیگر صحبت میکنند و اطفالشان در کمال خوشگلی و مزه و شگلی
 در روی چمنها و زیر سایه درختها با هم دیگر متصلاً مشغول بازی هستند و دایها و پرستاران آنها هم کمال
 دارند بعضی کالسکهای کوچک دارند که دایها اطفال را در آن نشاندند میرانند بعضی دیگر از بچهها کل بازی
 و آب بازی میکنند اما با کمال نظافت و پاکیزگی که موجب حیرت میشود بعضی حلقه بای بزرگ بدور
 چوبی دارند که غلط میدهند و عقب آن میدوند و در باغ وحش اسبهای خیلی کوچک دیدم که از شوق
 آورده اند بعضی در کوچکی بقدر یک کوفتند و بعضی دیگر از اینها قدری بزرگتر هستند که میتوان سوار آنها

سابق

شد و جانی ساخته اند متصف و نمیشد از یک ریخته اند بچها سوار این اسبها شده در اینجا میدویند و تعلیم
 میدهند شخصی ایستاده مواظب تعلیم است در این روزها با رفتم به کپوسسیون از روز توکاد و اول
 رفتم تبالار بزرگ کونسره ساز میزنند الی حال دیده بودم در اول توکاد و ساخته اند که ایشار بزرگ
 از زیر این تالار میکند و از اتفاق امروز هم مجلس ساز بود رفتم در نشستم جمعیت زیادی بود یکدسته
 سازنده و برونشسته بودند بسیار خوب زدند عمارت و تالار سر پوشیده بسیار بزرگ فرین منقش
 از آهن و چوب ساخته اند و روی آنرا کچ کاری و نقاشی و غیره کرده خیلی قشنگ ساخته اند وضع و طرح
 بنوشتن نمیتوان وصف و بیان کرد صدای موزیک و ساز که توی این عمارت و کنسرت می پیچید
 بسیار خوب عالی دارد هفتصد روز در اینجا کونسرت میدهند اما هنوز از خون بزرگ تمام نشده است
 روبرو پشت سر سازند با پرده جلوان کشیده بودند پانزده روز دیگر تمام میشود بعد از دو مجلس
 ساز بر خاسته رفتم آگاریوم یعنی جایی مابینا بیشتر از سه چهار نوع ماهی ندیدم قرال لامای بزرگ سفید
 ماندندان که میخورند مابینای ریزه توی حوضها ماریا می چون هو بسیار گرم بود دیگر سایر جابارا
 نگشته سوار کالسکه شده رفتم بود بولون خیلی کشته تا ایشار بزرگ رفته بعد مراجعت بمنزل کردم
 امروز سینما در میکرد صد کوفته صرف میکردم چون هو بسیار گرم است عرق میکنم و بعد با دسینه
 خورده سر میخورم قبل از رفتن مابینای خانه و الا ان اسباب قدیمه را گردش کردم از اسباب ساخته
 و نساخته و مجسمه و تسکه بای قدیم و غیره از هر قسم زیاده از حد برای تماشا گذاشته بودند (روزی
 رفتم سن ژرمن که باره آهن کیساعت بلکه کتر راه است و با کالسکه اسبی دو ساعت و نیم و با کشتی
 سجار کوچک از دو خانه سن در وقت رفتن چون جریان آب با نظرت است در سه ساعت
 نیم و برگشتن برخلاف جریان است در چهار ساعت و این امتداد و بعد مسافت از راه آب نسبت
 بر راه کالسکه اسبی دو جفته دارد و اولاً چون راه رودخانه و قمر و مجرای آب پارچ است و خط مستقیم نیست
 راه دور میشود ثانیاً از دو اکلوز که معنی سد است باید گذشت تا در آن سد و در باز کنند و بنشینند
 بنساعت طول ارداتنا کالسکه اسبی در راه آهن بخط مستقیم میرود این سد که اکلوز میگویند برای این ساخته

GLUSE.

شده است که کشتی بزرگ تواند در رودخانه بگذرد چون بعضی از جا های رودخانه کوه و سر شیب نیست این
 سد با آبر بالا آورده کشتی میکند و بستن و بازگشایش بدین تفصیل است از پاریس الی سن ژرمن در رود
 مکان این کلوز بست در محلی خرابه کوچکی پیدا شده و آب دو شعبه میشود یک شعبه آن راستی بسته اند
 باین طور که طرفین بنجار یعنی این شعبه از رود را با سنگهای محکم ساخته اند عرض شیب است الی هشت ذرع و طولش
 پانزده الی سبب ذرع و بسیار کوه است یعنی تا پانزده ذرع هم عمق دارد و در آن محکم در مدخل و مخرج سد
 ساخته اند که با اسباب مکانیک که یکی دو نفر خرج میدهند در سد بسته و باز میشود و اسباب دیگر است
 که از هم چون چرخ میدهند آب میان سد کم یا زیاد میشود همیشه این دو در بسته است هر وقت کشتی
 میرسد باید اول دری که آب رودخانه جاری و داخل میشود میان سد باز کنند تا کشتی داخل شد
 فوراً در امی بند آب سد بایم است یا زیاد یا بدی پوری شود که سطح آب توی سد با آب پایین سد که
 رودخانه زیر دست مساوی باشد آنوقت چرخ را بچاپینده در آن طرف باز میشود و کشتی میرود همیشه
 غواصهای چند بالبا سهای کوه چون که مداد پاک کن باشد و کلاههای عجیب که چشمها و کلاه آتشگیر است
 در کنار رودخانه و روی سد با حاضر هستند و زیر آب که میرود نازد بالا با اسبابیکه باز بسته بگویند چو
 هوای تازه در زیر آب بدین غواص میرسانند که تا ده ساعت میزند با کمال راحت زیر آب کا
 کند یکی از آن غواصها را با همان لباس در سد آخردیده گفتم رفت زیر آب خیلی تماشا داشت و در
 رودخانه بک اسباب بسیار عجیب دیگر ساخته اند که در میان کشتی طولانی آن اسباب قرار داده
 و کشتی دیگری نزدیک آن کشتی است که متصل بیک و سنک تهر رودخانه را در آورده و آن اسباب
 بخودی خود بان کشتی دیگر میریزد و بان نخورد رودخانه را کوه و پاک میکنند که کشتی باسانی عبور کند
 و با ما در چرخ بنجار این کار را میکنند امروز در دو دستگاه ازین را در رودخانه دیدم خلاصه سوار کالسکه
 رفتم با سکه که نزدیک بود پیاده شده کشتی بنجار کوچک در از اندامی سوار شدیم اما چون هوا بسیار گرم
 بود با طاق زلفه در همان عرشه کشتی نشستیم بعضی از پیشترتها و مله نین هم با کلنل و لاموریل و رئیس کشتیها
 بنجار رودخانه سن بودند در ساعت دو بعد از ظهر حرکت کردیم از زیر پل نیا که در سپورسیون است

کنند

گذشته همین طور میرفتیم و طرفین رودخانه را تماشا میکردیم از عمارات و مردمیکه در رود بود و بسیار
 از مردم برهنه شده توی آب رفته بودند کاهی هم کالسکه بنجار میگذاشت بهم جهت خیلی تماشا داشت
 ما از شهر پرون رفتم در خارج د بات و آبادیهایی با صفا و خانه و عمارات سیلابی و باغها و باغچهای خوب
 قشنگ ملاحظه شد دیگر کارها بجات زیاد از روغن گیری و صابون پزی و غیره در کنار رودخانه بنا
 کرده اند که دودشان عا بر و مسافر از قدری اذیت میکنند تا رسیدیم بست اول که در نزدیکیهای سنت
 بسته اند عمده در بازکن حاضر بودند پانزده دقیقه طول کشید تا رسیدیم راه زیادی طی کرده تا به بوژی اول
 که قصبه است مخبر و جنگل آبادی خوبی دارد رسیدیم و قدری از بوژی اول گذشته بست ثانی رسیدیم اینجا
 عمده در بازکن حاضر نبود چون هوا گرم بود و بغروب هم چیزی نمونده بود قدری استاده خواستیم معا
 پاریس کنم کلنل و رئیس کشتیها گفتند بقدره دقیقه صبر کنید باز میشود و خودشان پایین رفته فوراً رفتند
 از عقب آچار دار و غیره و بفاصله ده دقیقه عمده در بازکن را حاضر کردند تا یک کشتی بنجار هم چند ساعت بو
 که تا حال بچاره توی سد در میان دو در بسته مانده بود بطور حسن آمدن با اسباب خلاصی انهم شد اول
 آن کشتی با کمال عجله و شغف پرون آمده رفت بعد ما داخل سد شدیم در بسته آب کم کردند اما اول
 خیلی کم کردند کشتی نه نشست گمان بکل فرود رفت عمده جات جمع شده با هزار رحمت بالا کشید یعنی آبر
 زیاد کردند و زور زدند تا ناله کل در آمد و کشتی را عبور دادند قدری دیگر که راه طی شد به سنت ژرمن
 رسیدیم از کشتی پایین آمده کالسکه ما اینجا حاضر بود سوار شده از توی قصبه و آبادی بطرف بالا رفتم این
 قصبه و آبادی در روی تپه مرتفعی افتاده است که از پایین الی بالا یکسره آبادیست و کالسکه بر جهت
 بالا میرود تا رسیدیم به تراس سنت ژرمن یعنی جهتی و غلام کردش اینجا که شخص میرسد عالمی می بیند
 و رای این عالم یک چشم بلند از غنچه دارد که در هیچ نقطه و هیچ مکان دیده نشده بود و نخواهد شد یکطرف
 چشم انداز است یکطرف خیابان وسیع طولانی که بقدر دو فرسنگ است و طرفین خیابان درخت
 نیلول که شبیه نارون است اما کلهای کوچک زرد بسیار معطر می دارد یعنی چنان معطر است که کل
 فضای صحرا را معطر کرده است در جنگلهای ایران هم ازین درخت هست و دیده شده است بر کهای

St Denis

St Germain

این درختان قوی اچنان قوی کرده که مثل یک دیوار سبزی ساخته اند تا چشم کار میکند همین طور درخت است که مثل دیوار کشیده شده و طرف چشم انداز تمام صحرا و آبادیهای اطراف پاریس و خود شهر پاریس و زراعتها و چمنها پیدا است منظر خوبی دارد و ناپلیون ستوم خیلی باخیا میآید و و بشها میماند و عیشتها میگرداند اما آنوقت گفتند خیلی بهتر و با صفا تر از حالا بوده است همیشه خیا بانها را آب پاشی میکردند و خیا بانها و چمنهای اطراف خیا بان سبز تر و بهتر بوده است حالا خیا بانها کمی گرد و خاک داشت قدری در خیا بانها و غیره کشته مراجعت پاریس کردیم از بل و در خانه من گذشته اطراف پل آبدی و باغات لوک است بعد از لوک جنگل و خیا بانهای درین بعد از آن بان بر بعد از آن شاله توری بعد از آن ارس بعد کیشی بعد نومی تا داخل شهر میشود بازار عیسی در کوه چو نوعی ساخته اند موقعا برای همین عیدیکه دارند و طرف خیا بان را دکان از خوب و چادر و غیره ساخته اند بعد یک فرسنگ طول دارد و در طرفین انواع و اقسام اسباب بازی و قمار و انواع مناسا خانها و اقسام چرخها که اوها از زن و مرد و بچه و بزرگ روی اسبهای موقالی سوار شده بعد یک عمارت بزرگ و اسبابی است که شخصی آن اسباب اتکان داده میگرداند موزیک بسیار خوبی با و از بلند زده میشود و اینها بیکه سوار اسب و غیره هستند در کمال سرعت چرخ میچرخند و همچنین انواع تابها که زن و مرد نشسته با هم تاب میچرخند و در ضمن بچ و تاب انواع و اقسام کلوله بازیها میکنند و دیگر انواع بازیهای مختلفه متفرقه که مثلاً یک مجموعه پزار طرف چینی و غیره که طوق کشهای طران بنیوانند بر دارند جلوه دکان است یک کتخه بان مجموعه میدهند بنا میکنند دور کشتن اگر بدست و حرکت فلان بشیر چرخ خورد برده و اگر کتخه شده باخته است آنقدر اسباب بازی در این خیا بان و بازار بود که انسان بخیر میشد که چطور جمع آورد اینقدر بازیها و عیشتها و لعبهای مختلفه را کرده اند و از نیم ساعت بغروب مانده الی سفیده صبح در اینجا مشغول لعب و لعب هستند انواع بازیها و کاردشها و کارها و حرکات غریبه که در این بازار میکنند بسیار نمی آید از آنجمله دیدم جمعی در یک جعبه مانند چیزی که از آهن ساخته و شش نفر در آن جای میگیرند نشسته و مثل کمان راه آهنی از هوا آویزان است آخر آنهم جانیست که این جعبه اندازه آنست زنی زیر جعبه

مثلا بده

ایستاده است و اسبابی دارد که یک دفعه بواسطه آن اسباب میخیزد و با چرخ میدهد و ول میکند در کمال سرعت میروند با نظرف و باز بر میگردند بجای اول دوباره وضع دیگری آن صغیفه اسباب می چنانند ایند فعه جعبه در کمال سرعت دور خودش میگرد و جمعی که در اینجا هستند چرخ زنان میروند با نظرف و باز همین طوری آیند بجای اول خلاصه با کالسکه آهسته آهسته میرانیم و تماشای طرفین بازار را میگردیم این بازار سقف نیست خیا بانست بسیار طولانی اطرافش درخت سایه انداخته و طرفین خیا بان این اوضاع است یک ساعت از شب رفته منزل رسیدیم (ملکه اسپانیول دختر موم پانسیه پسر لوی فلیپ مرحوم پادشاه فرانسه که همش مر سیده بود در اسپانیول در سن شانزده سالگی فوت شده اسباب فوس همه مردم شده پنجاه بود که او را برای پادشاه اسپانیول که پسر خاله همین دختر باشد عروسی کرده بودند پادشاه هم بیست سال ارد که پسر همین پادشاه ملکه سابق اسپانیول است که پیش نوشتم در خانه او بشام موعود بودیم چند روزی تب کرده و جعبه گرفته مرده است تلگرافی از این حضور رسیده است از حاجی ترخان که با کمال شفقت از دریا گذشته وارد اینجا شده است نوشتم بیاید ولی با این رحمت و شفقت پاریس را هم ندید کتالی است در پاریس از اهل لسان که در معالجه امراض چشم بسیار قابل است و میرزا علی حکم یکسال در پیش این شخص درس حکمت کتالی خوانده است یک روز احضار شد مریدست کوتاه قد کوچک و نود و یکو چشم چشم ما را دید الحمد لله تعالی چشم ما علی نداشت محض نشان دادن بود از میرزا علی بسیار تعریف کرد و میگفت حکیم چشم بهتر از او نمیشود آهش گالشو وسیلی یکروز در ثانی به سنت ژرمن فتم باره این مغربی ناصر الملک را پیش فرستادیم یکشب هما بنجا بود برای تدارک نهار و تعیین هتل یعنی همانخانه صبح برخاسته در ساعت ده که دو ساعت قبل از ظهر بود رفتیم به گارنت زمین گارتوی شهر است نیم ساعت قبل از وقت حرکت ترن رفته بودیم لهذا قدری در تالار گارنتیم هر دو ساعت کالسکه بنجا رانین کار میرود و میآید راه آهن بوز سایل و سنت ژرمن و بزرگت از ما کن مغربی شهر پاریس از این کار است متصل صدای صوت راه آهن است که بگوش میرسد هنگامه است خلاصه وقت حرکت رسید سوار شدیم مسافر زیاد می هم در این ترن در کالسکه با می عقب و جلو بودند که در و بات عرض راه

و غیره پیاده میشدند در سه ربع ساعت بسنت ژرمن رسیدیم راه آهین در این عرض راه از سه مکان زیر
 زمین متوقف میکردند اول در میان خود شهر پاریس است که در بالا عمارات عالی ساخته اند یعنی خانه های
 مردم اهل شهر است و از زیر کالسکه بخارج میکشند و بعد باز در شهر پاریس از زیر پل آهینی بسیار بعضی می
 گذرد که روی پل کوچک و معجز عام است بعد نزدیک سنت ژرمن باز از زیر طاقی میکشند و روی طاق
 ندارد و چندان تاریک نیست بعد از آنکه بخواجه داخل کار سنت ژرمن شود از زیر کوهی یعنی تپه
 بزرگی که سوراخ کرده اند و خیلی تاریک و مهیب است میکشند و دو دقیقه هم طول میکشد تا بجای و
 روشن شود و از زیر کوه در آید خلاصه از پاریس الی سنت ژرمن این دو بات هم عبور میشود اول
 با تینول دو م اینرسیوم کولومب چهارم نامتر پنجم رول ششم شالو هفتم و نهم و دهم ششم لوپاکت
 ناصر الملک در کار بود کار سرش باز است چون زمین را خیلی کوه کرده و راه آهین ساخته اند
 طرفین کوه دیوار سنگی بلند و کوه خفه و قلعت است پیاده شده راه زیادی پیاده سر بالا
 تا بطرف زمین رسیدیم کالسکه با حاضر بود سوار شده بهمان خانه پا و بون و با بزمی کارتر فیم در زیر
 زمین همان خانه لوی چهاردهم پادشاه بزرگ معروف فرانسه است همان خانه عمارت است بسیار
 عالی و قشنگ چشم اندازی شهر و جلگه پاریس و رودخانه سن دارد که بوضوح تعریف نمیگنجد
 بسیار با تماشا است نما صرف کرده بعد رفتیم قصر کهنه اینجا که اسباب قدیمه در آنجا گذاشته اند و
 موزه قدیم بسیار خوب است زمین عمارت و موزه که همش برتر است جلواتقاده اول در برتر
 پائین عمارت که محل اسلحه قدیمه عهد قیصره روم و کولوا می فرانسه با بود کردش کردیم انواع اسلحه
 قدیمه دیده شد از قبیل شمشیرهای بزرگ زلق نیزه که مخصوص تکافن سپر است و تیر و کمان با اسباب
 چرخ این تیر و کمان که خیلی چیز عجیبی است و در قدیم بجای توپ این زمان بکار میرفته است و مثل توپ
 نشانه فراوان رفته میبازند آخته اند تیرهای بسیار بزرگ و کلفت با پیکانهای کلفت تیر را میکشند
 میان نصفه لوله چوبی سر تیر و به نشانه و تیر در زده کلفت بعد اسباب را چرخ داده بر نور اسباب
 زده کشیده میشود تا هر قدر بخوابند بعد اسباب دیگر است که تا حرکت داده را میشود با کمال عت
 و به

وله شده
ع

Pavillon de Henri IV Louis XIV

در است آمده نشانه میخورد چند تیری نشانه انداختیم بعد نوی حیاط آمده زلفهار نشانه انداختیم انداختن زلق هم
 دو قسم است یکی با وسادی و قوت باز دست مثل خرید انداختن دیگری با اسباب یعنی یک بندی از
 کتان در وسط زلق است از آنجا میکشند و بر نور آن بند میبازند از بند خیلی میرود و آسانست
 آسانی اعانت بند بقوت باز و علم و وسادی انداختن بسیار کم میرود و چند زلق دو دم فرنگیان انداخته
 بقوت باز و بسیار کم رفت یعنی منتها بیست قدم من بقوت باز و انداختن الی یکصد قدم رفت
 و تجاوز از آن هم انداختن بعد با بند کتان هم انداختن خیلی رفت البته اشخاصیکه قوت باز دارند شاید
 زیاده تر و در تر از آنچه من هم انداخته بودم بنیدارند اما چون در ایران رسم است که مشق انداختن
 خرید می کنند که زبان فرانسه را ولت میگویند و من خیلی مشق انداختن خرید کرده بودم باین جهت زلق
 هم که انداختن دور تر رفت زیاد رفتن زلق از قوت باز نیست از علم است خلاصه بعد رفتیم برتر
 بالا خیلی اسباب کهنه قدیم که از زیر خاک در آورده یا پیدا کرده اند از عهد بسیار قدیم یعنی از قبل از
 طوفان نوح و بعد از آن مثلا وقتی که انسان هنوز آهین از نشانه بود چه چیز است تیر و تیشه و پیکان
 تیر و آنچه باید از آهین ساخته شود همه را از سنگ ساخته اند آن اسباب سنگی را از هر قسم یعنی کوچک و
 بزرگ بدست آورده گذاشته بودند و همچنین ظروف و سکه با و اسلحه قدیم خیلی کهنه و چیزهای دیگر که نمیتوان
 شرح داد و بسیار با تماشا است از هر نوع و هر جور اسباب دیده شد حتی از کفش و کبوه تا کلاه اغلب
 مال عهد قدیم خود مملکت فرانسه است و از سایر ممالک هم هست سر و شاخ مرال عجیبی دیدم که
 هیچ چنین چیزی نمیشود و حالا یقین است که چنین مرالی در هیچ نقطه روی زمین نیست و باید از حیوانات
 قبل از طوفان بوده باشد که در استخوان سر مرال بدو بزرگی مرالهای بزرگتر است این عهد است اما
 دو شاخ خوبی دارد که در استخوان پهن وسطی شاهها که مثل مجموعه است چهار نفر آدم میتوانند بنشینند
 بعد فلجهای بسیار بلند قومی از آن وسط بر آمده است که فی الحقیقه این شاخ مرال اگر من خود بر می
 العین ندیده بودم بنشیندن بر مرکز باور نمیکردم و فی الواقع جامی کمال عجیب است و بنشیندن
 باور نمیتوان کرد این مرال اگر زنده بود با این دو شاخ اینچ در وانه بزرگی نمیتوانست داخل شود

Pavilat

خلاصه عجایب زیاد بود بنای این قصر را فرانسوی اول پادشاه فرانسه کرده است بکت برجی را هم که در گوشه این عمارت و جز عمارت و همش بود و زنون است مدتی قبل از بنای این عمارت شارل پنجم پادشاه فرانسه ساخته است کلیسای این عمارت را هم سنت لونی بنا کرده است و بنای موزه اینجا از نتایج خیالات ناپلیون سوم است که مندرجا او فراهم آورده است و حالاً هم سعی دارند که بیشتر و کاملتر کنند و ناپلیون سوم نیز خیال تعمیر انقصر افتاد که حالاً هم تعمیر می کنند بعد از گذر شدن سپهروان آده سوار کالسکه شده در خیابانها و تراس نقرج و کردش کردیم یک شوکای بسیار خوبی توی جنگل از مسافت کمی دیده خیلی افسوس خنددم که تفنگ حاضر بود بزخم جلوان تراس که شتر حش را در سیاحت اول سنت ژرمن نوشته بودم سر تا سر محرابین چو دنی گذاشته اند که البته طول این محراب نیز سنگ بیشتر خلاصه آیدیم بر آه این زن حاضر بود نوشته مراجعت پاریس کردیم شب را چون خسته بودم جانی ز رفتم تربیت میمونهارا در اینجا بسیار عجیب میکنند مثلاً میمون باز صندلیهای کوچک بقدر اینکه میمون جا بگیرد ساخته و روی زمین است همزی هم در جلوسند لیست برای شام خوردن میمونهای کوچک بسیار تفنگ با مزه آمدند روی صندلیها با کمال ادب نشسته گاهی با کمال تلباس چشمارا حیره میکردند مثل اینکه غزات کنند گنما و کیلاسهایی کوچک جلوس میمونهای کوههای کوچک افروخته پیش میمون یک دستمال بود که کوچک گذاشته و یک دستمال سفید هم سینه بر یک سینه میمون دیگر آتش برزی و پیشخدمتی میکرد درخت آتش برزی سفیدی پوشیده بود و سرد و پاشل آدم راه میرفت آن شخص معلم نازیانه در دست داشت اشاره میمون آتشبر میکرد و زبان فرانسه حرف میزد میمون فوراً میرفت توی بکت سوراخی که اینجا غذا و اسباب بود تا معلم رنگ میزد فوراً میمون بکت سبد پر از میوه میآورد و خودش می نشست روی صندلی با او ستادش دست میداد و پامیداد تعارف میکرد و بعد آن میوه را معلم میبرد روی میز جلوس میمون توی بقایها قسمتش را میگذشت بدون اینکه زده بخورد با کمال ادب با اتفاق هم آن میوه را میخورند بعد از تمام با دستمال دهنشان را پاک نموده باز چشمارا بخار و غمگین کرده بکنده صندلی میدادند باز میمون آتشبر میرفت سبد دیگر از شراب

میآورد و خودش سمر بطری را باز کرده معلم میداد او برده با سنجکانهایی کوچک میرنجت میمونهارا کمال معقولی شتر را میخورند و دهنشان را با دستمال پاک میکردند و همچنین آلی آخر که یک مجلس شام بسیار با ادب با قاعده خوب میخورند زیاد از حد تعجب داشت بعد بند بازی میکردند از انسان بهتر بعد اسبهای خیلی کوچک بقدر کوفت بزرگ آورده میمونهارا سوار شده اسب بازی و اسب دوانی میکردند بعد میمون را تفنگ بدتش دادند بی کلوله سکت کوچکی را هم آموخته بودند نشانه گذاشته میمون سکت را زد و سکت فوراً خودش را بردن زد میمونهارا تا بوقت آورده سکت را بلند کرده توی تابوت گذاشته بردند و میمونها همه دست میزدند چیه میزدند رقص میکردند دیگر هر چه تصور باید میکردند و فضل کرمای بود و شهر پاریس خیلی سکت بار پیدا میشد چنانکه در همین روز با چند نفر بر گرفته و مرده بودند معالجه هم نمیشود (یک روز رفتم سفارت خانه ایران نظراً آقای وزیر مختار هم چند روز بود ناخوش سبزی بود بر خاسته راه رفت کلودر دشت پیدی داشت که طبیب شتر زده بود سفارخانه عمارتی خوب و باغی کوچک دارد زن نظراً آقای هم که از ارمنه ارومیه و خواهر زاده باباخان با و راست که در طهران دیده شد چهار پسر و یک دختر دارد پسر بزرگش بمدرسه رفته بود باقی اینجا بودند که همه سن چهار پنج سال و کمتر بودند از اینجا به کره نهای یعنی دکا کین معتبر پالپه رویال رفتم امین الملک و کولونل و غیره هم بودند دور همه دکا کین را کشته جواهر خریدیم جمعیت زیادی بود روزی هم برگردن دو لووز رفتم همسپا اعظم بود اینجا خیلی تفصیل دارد چندین طبقه و چندین دالان است و هزاران پیچ و خم و اطاقها و طالار با دارد که فوراً آدم نابالگ میشود و همه پر از متاع و جواهر است از هر قسم تالارهای عالی با آئینه چهل چراغ و غیره دارد که مردم اینجا نشسته صحبت میکنند و روزنامه میخوانند یک همایشخانه هم دارد متصل به همین اطاق و تالار و الانتهای مال التجاره در آن همایشخانه هم دو تالار بسیار عالی بزرگ پرزینت دارد یکی برای صحبت در روزنامه خواندن و بستنی خوردن و سیگار کشیدن و در همین تالار پردهای صورت بسیار عالی برای فروش گذاشته اند ماسی شش پرده بسیار خوب انتخاب کرده خریدیم و تالار دیگری در جنب آنست که سفره خانه همایشخانه است چهار صد نفر شام میخورند میز و صندلی و اسباب کاغذ و گول

و غیره در محال نظافت و خوبی حاضر کرده بودند برای شام مردم که این تالار و سفره لایق پادشاهی بود
 معامله داد و بستند در اینجا چینی شیو و بطوریکه همیشه در این مکران خنجر از نفرزاه میرود و هزار نفر نیز او
 محاسب و عهده کار دارد بلکه میگویند خنجر از نفر است) دختر و خواهر میوه طولوزان حکیم باشی حضور آمدند
 خواهرش از زنهای تارک دنیا شده است زن حکیم طولوزان چون ناخوش بود بحضور نیامده بود پس
 میرزا یوسفخان مستشار که حسین خان است در تخلص تحصیل علم طب کرده بسیار ترفیف میکنند که حکیم چینی
 خوبست پانزده سال است کار میکند و حال در پاریس مشغول تکمیل علم طب است بحضور آمد
 صبح روز یکشنبه بیست و نهم جمادی الاخری که آخر ماه ژوئن فرنگهاست صبح که از خواب برخاستم هنگام
 و همه غریبی در شهر بود چندین روز بود که در تدارک عید امروز و امشب بودند و کوچهها و عمارات را
 بیرقهای الوان هر دولت و هر علامت از دولت جمهوری را میزدند اسباب جشن و چراغانی و آتشباز
 فراهم میآوردند و درست میکردند و عاده هم روزهای یکشنبه کل دکان و غیره بسته و عهده جات و
 مردم مشغول گردش و عیش میشدند چنین عید و تدارک عیش بزرگ بهم که صمیمانه آن نبود دیگر معلوم است
 که احدی در شهر بجز عیش و گردش کاری دیگر نخواهد داشت کل کوچهها و چنابها از زن و مرد و کالسکه
 و سواره و پیاده مخلو بود که راه بود کسی تردد کند بخصوص کوچههای معروف مثل شانز الیزه و چکل بود بولون
 که اغلب اسباب تشبازی و چراغان در بود بولون فراهم بود و در دریاچهها را همه چراغان کرده
 و برق و در و از باهی مصنوعی ساخته و زینت زیاد داده بودند کیشتهای بزرگ و کوچک زینت
 داده دست خوانند ها و سارند با و غیره میان آنها نشسته میزدند و میخواندند تمام زنهای لباسهای پو
 پوشیده و زینت زیاد داده بودند و عموم مردم در هر نوع رفتار آزاد بودند یعنی اگر بخوانند و بفرستند
 و هر کار بکنند بختی نبود از سه ساعت بغروب مانده قدغن دولتی شده بود که از کوچهها و چنابها
 بزرگ معروف کالسکه و عاده هیچ وجه نگردد و سواره روند مگر پیاده کرده گردش کنند اگر تشبازی
 کالسکه رانی میشد قطعا هزار نفر بیشتر تلف میشدند لیکن راه کالسکه را هم معین کرده بودند که از کوچههای
 دیگر که جمعیت بود بروند با وجود اینها میگویند باز چند نفری زیر عاده مانده تلف شده اند خلاصه از

بخودشان

جلو میدانگاه بوتل انواع و اقسام اشخاص میگذشتند جمعیت آنقدر بود که حساب نداشت و بی اختیار از
 طرف و آنطرف میدویدند و تجمعات زیاد از محلات شهر میآمدند و میگذشتند و بگردش میرفتند و عقب سر
 دستجات البته خنجر از نفر از مردمان بیکار شهر از مردوزن و بچه محض تماشا میامید و دیدند و آن دستجات
 باین وضع بودند چند علم در جلو و بیرقهای رنگارنگ آواز و تصنیف میسلیز که آواز جمهوریست
 میخواندند و سایرین هم همه دست میزدند و همان آواز را میخواندند اغلب کلاههای کاغذی سرشان
 گذاشته و منگوله کلاه را بیک فانوس آویزان کرده بودند که شب روشن کنند و یکدهم ساز و موزیک
 میزدند در جلو اینها البته صد و شصت تن طوری دیده شد که در همه شهر و چنابها متفرق شده بودند و عقب
 سر آنها بقدر خنجر از نفر میزدند بالون زیاد هم گرفته بودند و کالسکه بزرگ که در حقیقت مخصوص جنین
 روز باهی جشن است کالسکه نیست مثل بیک کشتی بزرگست که عاده دارد و بچندین سبهای زینت کرد
 بسته بودند با کالسکه چنان خوش لباس و جلو اینها دسته از سواره نظام و موزیک در خود کالسکه
 اول هم یکدهم موزیک یا سنجی نشاندند بودند که موزیک میزدند و در کالسکه دوم یکدهم سوارهای آواره
 خوان که آواز و تصنیف میخواند عقب آنها هم سواره نظام و احتساب زیاد این دسته که وارد جلوب
 همانخانه مانند بطور اردحام شد که جای وحشت بود که چندین نفر زیر دست و پا میزدند قدری ایستاد
 زدند و خواندند و رفتند همین طور یک محشری بود طرف عصری سوار کالسکه شده بگردش تماشا
 شهر رفتم از دم حوض سپون تر و کادروی کسپویسیون که ششم یعنی از شانز الیزه و غیره رفتم آنقدر
 جمعیت و ازدحام بود و کالسکه تردد میکرد که حساب نداشت مردم کم کم جمع شده همت بود
 بولون میرفتند که برای شب در اینجا جا بگیرند و تا راه هست خودی رسانند من غم باغ که خانه شهر
 پاریس نموده بد استخار فته پیاده شدم و قدری گردش کردم خلوت بود انواع کلهها و درختها اینجا
 بعد سوار شده رفتم بود بولون الی دریاچهها و چنابها همه جا مشغول چندین چراغ و آتشبازی و
 زینت دادن کیشتهای و غیره بودند از حال آنقدر جمعیت شده که راه عبور نیست و دقیقه دقیقه
 هم زیاد تر میشود من رفتم کفتم رو بمرکز بودند که راهها مسدود نشود همین طور رفتم تا شانز الیزه رسیدم

MARSEILLEUISE.

در عرض راه هنگام غریبی بود همه مردم بعضی واسط الناس رعیت او از میخواستند نیز قصید مذممه دیدند بزرگان
 و محفولین شهریم در کالسکه نشسته رفت و آمد میکردند همه کالسکه با از زن و مرد پر بود اما در خیابان
 شانز الیزه همه پیاده راه میرفتند عبور کالسکه قدغن بود مردم از ادالی همه بگذرسته کل مصون
 بسینه زده بودند الواط شهر کلابهای کاغذی که بقدر فانوسهای بزرگ بود و بسره کاشته بودند و
 زرقه میبازد اختد غوغای غریبی بود با رحمت زیاد بمنزل رسیدیم میدانگاه پای بوتل بازار مردم
 پر بود یکدسته موزیکانچی زیر بوتل آمد مشغول نواختن شدند جمعیت زیادی شد خلاصه چند روز
 بود که مارشال ماکماهون خیال میکرد که شنبه شب تشریف و چراغان را هم ما و هم خود مارشال حضور باید
 تماشا کنیم و با وجود کثرت و ازدحام مردم در کجا این کار ممکن میشود آخر الامر من جنابلی کرده بگویند
 و لا مورد که ما مور حضور ما بود کفتم بهتر این است که ما و مارشال بالای آرک در تریویف که وسط
 شهر است و از بلند می آن همه شهر و چراغان و تشریفهای اطراف شهر مردم پیدا هستند برویم
 مارشال انجمنال پسندیده نباشد شب را آنجا برویم تمساعت از غروب که نشسته مارشال به
 منزل آمدند و با جزال از بزرگ سوار کالسکه شده رفتم سپهسالار عظم و سایر بمرابان نیز کلا آمدند راه
 خود را از کوه که جمعیت بود قرار دادیم ما و مارشال و سپهسالار عظم و جزال و بزرگ در یکت کالسکه
 که از خود مارشال ماکماهون بود نشسته بودیم همینکه بزرگ آرک تریویف رسیدیم تمام شهر از چراغان
 کار و الکتروسیته برقی یکبارچه آتش شده بود از کالسکه پیاده شده زوجه و دختر مارشال نیز آمدند
 مارشال گان رو برویم رسید شروع بالارفتن از پله ما نمودیم از پانین تا بالاسیصد و بیست پنج
 پله میباشد پله با کویکت و تنگ است و متصل می چید برای انسان حالت دور و سیر کچی می آورد
 هوا هم گرم و جس است این راه بجاه شباهت دارد و بزحمت میتوان صعود نمود خلاصه بالا رفتم
 هوای بالا بسیار سرد بود من سرداری خروپشدم مارشال ماکماهون و سایرین همه در اطاق
 طبقه پانین ماندند که قدری رفع خشکی نمایند چون چند دقیقه گذشت بالا آمدند چشم انداز و چراغان
 و تشریف و جمعیت و بسیار هوای مردم و صدای آوازه خوانان و موزیک و دبل و غیره طوریکه

Marchal. Camarbert

بود که چنین تماشا می در دنیا یقیناً وجود نیافته اصل مکانیت آرک تریویف طوریت که دوازده
 کوه و خیابان بسیار معتبر پاریس منتهی میدان این بنا میشود چراغهای این کوهها جمعاً با جمعیت بسیار
 آنها طور عجیبی منظر میآید و خاصه از یکطرف خیابان وسیع شانز الیزه الی میدان پلاس و لاگوئرد و از
 طرف دیگر خیابان راه بود بولون با جمله اول از بود بولون شروع با تشریف شد بعد تشریف موت
 مرت و غیره الحی تشریف بسیار خوبی کردند و دسته جات آوازه خوانان باطل و علم و موزیکان متصل
 دور آرک تریویف و خیابان در گردش بودند و مرسیلیر میخواستند در سلطنت ناپلیون سیم قدغن
 شده بود که این تصنیف و آواز مرسیلیر را سخنانند و بر کس میخواستند جس و تنبیه میشد خلاصه تقریباً
 دو ساعت بالای آرک مانده پیوسته راه میرفتیم و اطراف را تماشا میکردیم سپهسالار عظم و بمرابان
 هم بودند تا تشریفها تمام شد اما جمعیت و ازدحام و دسته بندیها و بسیارها و بسیارها و بسیارها
 خود بود بالاخره ما پانین آمد با مارشال ماکماهون در کالسکه نشسته بمنزل رفتم راه عبور ما از دم کلیسا
 سنت اگوستا که ناپلیون سوم ساخته است و از بولوار عثمان بود این عثمان در عهد ناپلیون سیم منصب
 بیکری یکی گری شهر پاریس را داشته این کوه و خیابان را او ساخته و باسم او نامیده میشود حالا هم هست
 و در مجلس و کلا و کالت جزیره گرس را دارد و از خواهران خانواد ناپلیون میباشد باری مارشال
 و داع کرده ایشان از دم در بوتل گذشتند و ما بالا رفتم بسیار هوای مردم و صدای مختلف تا طلوع
 آفتاب در کار بود مردم امشب و امروز بنگامه کردند معلوم است یکشهر یکدیگر و مخلوق از غریب
 و بومی در آن جمع شده باشد خاصه و قیامک عید نموده زن و مرد پیر و جوان بچه و ترک مخلوط شده
 و در هم ریخته باشند چه میشود امروز که روز عید بود محبت مرمی که شکل جنالی جمهوری ساخته بودند جمهوری
 طلبان برده در کسپورسیون نصب نموده و خطبه با خوانند بعضی از وزرای دولت هم بودند اما
 مارشال ماکماهون نبوده است بالاخره از قراریکه تحقیق کردیم و معلوم شد که این چه عید است و اند
 برای چه این روز را عید میگویند گفتند عیدی باسم آخر ماه ژون تازه اختراع کرده اند که باین اسم
 عینی گنند و هم برای شان بازار کسپورسیون و تماشا می غزبا که در این شهر جمع شده اند از شاه و

Archibute. Went

و شایزادگان و غیره بهر حال خیال خوبی بوده است و عیش و تماشای خوبی شد چند نفر از شاه زادگان
 مصری عمومی خدیو مصر که از اولاد محمد علی پاشاست دیگری ارشد و کت لبرت برادر او را بطور اطرش و
 دیگری پدر پادشاه بر توغال روز و شبته سبت و نهم جمادی است با لیزه رفته با مارشال لاکماون
 و داع کرده از آنجا خانه والده پادشاه اسپانول رفیقیم چون عزا دار بودند دیدن کردیم تا زیر پله
 استقبال کردند خود بستگان و آدمهایشان همه سیاه پوشیده بودند رفتم بالا قدری صحبت شد
 مراجعت بمنزل کرده بنا خورده رفیقیم که اسپانول را هم و داع کرده از در پانین طرف تهنه خان
 دووال عبور کرده اول محل ماشینهای فرانسه رفیقیم کارخانه کاغذ سازی که کاغذ روزنامه و کتاب
 چاپ ساخته میشود دیده شد حقیقه خیلی عجیب بود شرح این کارخانه مفصل است مختصری از آن این است
 که یکت کاغذ بسیار است بدرد کارخانه دیگر ساخته آورده در عوض اول این کارخانه میریزند با
 اسباب بخار از ابریم زده تا حل میشود بعد بواسطه لوله با و غیره بوجههای دیگر میرود در هر جوی صاف
 و بهتر میشود آگاه اسباب با اسباب میروند تا پانین کارخانه و از آنجا کاغذ خشک بی عیب قطعی شده
 پرونی افتد طول عوض اول الی آخر اسباب آن بیشتر از دره ذرع بلکه پانزده ذرع میشود از این جا
 گذشته چنی گردش نمودیم عصر نزدیک بود ما هم خسته بودیم بر تر و کا در یعنی این طرف رودخانه رفیقیم دو
 اسپانول اطاق عربی از بطری مشروبات ساخته بود خیلی تماشا داشت شتا و نیز از بطری مشروبات
 الوان که برای نمونه و فروش آورده تماشا از روی صنعت و علم معماری و بنایی بوضع بسیار
 روی هم چیده اند سقف مقرنس و ستونها و در و دیوار همه از بطری پر است یعنی عمارتی ساخته است
 بسیار مفصل که سقف و پایه و ستون و در و منظر همه از بطریست که وقتی که بطریها را جمع کنند عمارت
 معدوم میشود چنی چیز عجیبی است بعد از در تر و کا در و پیرون آمدیم یکت بالون بزرگ بشکل بطری یا
 حمزه ساخته و هوا کرده بودند و نه آنرا با طباب مثل بادک بست و این بطری در وسط هوا قرار
 گرفته بود اما آدم در میانش نبود بعد از تماشا و گردش بمنزل مراجعت کردیم در پاریس حساب کردم
 در بر ساعتی از جلو هتل منزل ما چهار صد کالسکه و عواده بارکش و آتشی بوس که کالسکه که ای بزرگیت

دوباره

دو اسب از میکشد و بعد رنجه نفر آدم سوار میشود میکند و در این نمود در شبانه روز متصل است هونزل
 خیلی خوبی امثال تازه ساخته اند مسمی هونزل کونیستان مال سابق این جای این تل عمارت دولتی وزارت
 مالیه بوده بعد از جنگ پر و س اینجار زایش زده بودند دولت نمیشد فروخته و حالا همانجا خانه
 ساخته اند همو پولیون وزیر مالیه حالیه فرانسه روزی بحضور آدم قابلی است از وضع اخذ
 مالیات و غیره صحبت زیاد شد مثلاً هر کس خانه در شهر دارد تفاوت از روی میزان و قاعده مقرر
 مالیات میدهد و بلکه از حیوانات هم علیحه مالیات میکند روز سه شنبه غره رجب امروز از پاریس
 بطرف ایران روانه می شویم در ساعت یکت نیم بعد از ظهر مارشال لاکماون آمد با جنرال دراکت
 کالسکه نشسته برای کاخ خوب سمت استرا زبونخ روانه نیم خیلی راه بود هنوز تمام پیر قمانیکه برای عید دیروز
 زده بودند در کمرچ و برزن بر پا بود در همه شهر برق بنظر میآید از کوچک که میکند ششم از جنرال دراکت پرسیدم
 اسم این بولوار چه است گفت بون توول یعنی این کلمه خبر خوب است بقال نیکت که رفتم خلاصه
 رفیقیم تا کار رسیدیم جمعیت زیادی از زن و مرد مشتایعت آمده اند پیاده شدیم مارشال لاکماون
 و صاحب منصبان زیادند رفیقیم توی واگون و با مارشال سایرین و داع نمودیم ناصر الملک با ابو القاسم
 خان نوه اش در اینجا متفکر ایستاده خیال اردو ابوالقاسم خان را بر د بلندن برای تحصیل در بدر
 بگذار دو خود بجهت معالجه باب کرم های فرانسه بیاید بعد عازم مکه معظمه کرد خلاصه او بعض دیگر از
 ایر اینها مثل نظرافا و زمیلان خان و غیره هم ماندند و کالسکه مثل برق رو با ایران و وینه براه افتاد
 و همگی در آنی از نظر غایب شدند و ما باید بیشتر سال بسرخ برویم با اینکه وسط سلطان است بنور هیچ آثار
 تابستان پیدائست کندم هنوز بنبر است جو قدری زده شده است مثل اول بهار صحرای سبز و خرم
 و پر از انعام کلهامی لاله سرخ و غیره است زراعت و آبادی خاکت فرانسه بیشتر از جا با می دیگر
 از استرا زبونخ شب عبور شد در شهر اولم که یکی از شهرهای المان و متعلق مملکت باویر است توی واگون
 از خواب برخاستم کالسکه ما کیساعت اینجا ایستاده حاکم شهر و صاحب منصبان نظامی متوقف اینجا تو
 واگون آمدند هم حاکم ژنرال هیرمان موسی سرش سفید صاحب بنیه و بسیار آدم قابلی است این شهر در

Some Kavelle

خندق و قلعه مستحکم دارد علاوه بر آن در روی پته بلندی هم که مشرف بشهر است باز قلعه معتبر دیگری دارد و قلعه
کوچک و باستانی نامی خوب اطراف شهر بسیار است قشون این مملکت در تحت حکم علیحضرت امپراطور المان
پادشاه این مملکت هم در حقیقت مطیع احکام امپراطور المان است این همان شهر است که ناپلیون اول
محصار نموده و ژنرال کت سردار کل قشون اطرش را با سی هزار نفر قشون در قلعه محصور نموده مجبور به تسلیم
شهر شدند شب از شهر استود کار و پاهای تخت مملکت در تابان کردند رسیدیم به موخ پای تخت باوریا
پادشاه اینجا بدریاچه کونستان بوسینه است داخل کار بزرگ سقف نایکی شدیم پیاده شده هستیم
در اطاق کار این شهر بسیار باصفاست کلیسیای بزرگ دارد و جنبانها و آبهای بسیار خوب بعد از
افزاده رفتیم تا بدریاچه بزرگ باصفای بسیار وسیع طولانی رسیدیم اینجا باکم طرف دست راست
کو بهای بزرگ جنگلی برف دارد دیده شد که از کو بهای تیرول محبوب و همه سبز و خرم است حال
اینجا با کلا دیم است در ساعت شش بعد از ظهر وارد شهر سالینج شدیم برادر علیحضرت امپراطور
اطرش ارشید و ک و یکتور که از جانب علیحضرت امپراطور استقبال آمده بودند کار ایتاده بود با
کنت دو کرافیل هم انداز که از اعظم دربار امپراطور است و در سفر سابق هم هم انداز ما بود و صاحب
منصبان دیگر یکت فوج سردار هم صف کشیده بود یکت میزدند آلی آخر صف سردار رفتیم شاه زاده را
برای شام فردا شب در خانه خودش دعوت کرده و وداع نموده بعمارت بلیاق خود رفت و ما
هم بعمارت دولتی که سفر اول هم اینجا منزل داشتیم رفتیم از پاریس آلی سالسبورخ مدت بیست ساعت
آمدیم در هر ساعت ده فرسنگ که مجموع دویست و چهل فرسخ در بیست و چهار ساعت طی کردیم
در سالسبورخ متصل بآران میبارید روز پنجشنبه سیم امروز در اینجا توقف شد بعد از چهار روز
کالسکه شده رفتیم به بل برون سپسالار اعظم و عضد الملکت با ما بودند صبح بآران شدید میبارید
وقت سواری ایتاد اما هو اجلی سردار است از کنار رودخانه سالسباخ که از توی شهر خارج است
گذشتیم حقیقه جمیع محسبات رودخانه از زهبت و صفاه و جریان آب در این رودخانه جمیع است اطراف
سبز و گل اصل رودخانه خیلی عریض و عمیق و آب سبز عریض میگذرد که مانع از عبور کشتی و غیره بر روی آن است

Autgard Pavone * park

چند پل آهنی بر روی رودخانه ساخته اند که از طرفین شهر عبور میشود حسن این رودخانه اینست که همه جا است
باب میرسد پست و بلندی ندارد مثل نهریست که از وسط باغ بگذرد در این چند سال که این شهر و بترتی
گذشته هماهنگانه و در سه و خانهای بیلاقی خوب در کنار رودخانه بنا شده منبع این رودخانه کو بهما
تیرول است و داخل رود انوب میشود و بیست دقیقه طول کشید تا رسیدیم به بل برون شیخز متها علی
در رکاب بودند بر چشمه و آبهار رفتیم هیچ دستهار اینجا چیده و حرکت داده تو از باهای مصنوعی جستن کرد علی
ترشد ندر چیزیکه در سفر باقی نمانده بودیم این است که در یکی از چشمها میرسنکی ساخته اند بزرگ و دور
میرصد لیمهای سنگی است صاحب خانه که صندلی علیجده دارد در گوشه میز تنها در بالا دست می
نشیند جلوانی چ آبهار قرار داده اند همین که همانها و واردین می نشینند عصرانه و چای بخورند
انخص که تنها عمل را میداند چحر حرکت میدهد یکبار از زیر مردمی که روی صندلیها نشسته اند آب
زیاد فوران میکند از وسط صندلی که همه تر میشوند و میکوبند از سباب خنده است همه اوضاع این
باغ بطورهای مختلف همین قسم آب با زبهای مخفی است باران زیاد می آید بعد از گردش نهرل فیه
در ساعت پنج بعد از ظهر سوار کالسکه شده بعمارت شاه زاده ارشید و ک و یکتور برادر علیحضرت
امپراطور رفتیم برای شام سپسالار اعظم و عضد الملکت و اجدان مخصوص و امین الملکت حاجی
شیخ محسن خان امین الملکت هم بودند بعمارت شاه زاده از شهر خارج است و همین بعمارت بلیاق
و بعمارت کیشتهای سابق است که در سالسبورخ حکومت دریاست داشته ده سال است که
امپراطور اطرش این باغ و بعمارت را برادرشان بخشیده اند اسم قصر و بعمارت کلههایم است
از بعمارت با اینجا نیم ساعت کمتر راه بود در عرض راه از جا های خوب باصفا گذشته تا اینجا
رسیدیم این قصر بزرگ و باغ بسیار خوبی دارد روی دست انداز جلوه پله باهریکت یکت مرال سنگی
خوابیده ساخته اند شاخها اصل شاخ مرال است در سر تیزهای شاخها هر یکت یکت ستاره مطلقا
نصب کرده اند نشان پرنق و دولت آن کیشیان که در سابق اینجا سلطنت کرده اند شاخها
مرال بوده که همین طور مرال ستاره داشته باشد پله های زیاد بخورد تا با تالامیر و قدری در تیز

Spyrd
Arehadue Victor
Salyburg

پایین بجهت تماشا در اطاقها ایستادیم اطاق و عمارت بسیار است همه سفید کاری شاه زاده چینی گفته یاد
جمع کرده بدیوارهای اطاق نصب نموده و اهتمام کرده که چینیهای بزرگت و همه بزرگت نفس باشد
حتی بقایهای چینی قدیم کار صفا نمودند و در دیوارهای اطاق در وی نمیکهتا و صندلیها هم همه
چیت بزرگت چینی است همچنین شاه زاده انواع کلهارا هم بسیار طلب است توی اطاق کلهارا
خوب معطر با انواع مختلف زیاد گذاشته بودند رفیتم مرتبه بالا برای صرف شام اطاقهای بالا هم بنظر
سفید کاری و چینیهای نفس بدیوار با نصب شده میزطولانی کوچکی برای پازده نفر حاضر بودند ششم
کلهایکه روی میز شام چیده بودند همه کل کچو صحرانی بود که در صحراهای ایران هم چینی است رنگ
کل کاشی و نفس بزرگت چینیها که بدیوار اطاق نصب است خلاصه چهار ماه است چون پدر شاه زاده
فوت شده با یواسطه سر شام موزیکان نزد شام بسیار خوبی صرف شد بعد از شام آمدیم با اطاق
پایین قدری نشسته صحبت کردیم بعد سوار کالسکه شده رفیتم برای تالار کنسرتی یعنی تالاریست که در
شهر نباشده است اینجا اعیان و اشراف در هر موقعی جمع شده ساز میزنند و میرقصند و آواز میخوانند
اهل شهر ما آبان تالار دعوت کرده بودند از پل گذشته دم عمارت پیاده شدیم جمعیت زیادی در
کوچه دم تالار بود کل معارف شهر هم از حاکم و زن جا کم و اعیان و زنها و دخترهای ایشان در اینجا
حاضر بودند چند پله بالا رفتم روی صندلی نشستم که مشرف بتالار بود یک مرتبه هم بالای تالار غلام
گردشی است که اینجا هم زنها و دخترها بنشسته تماشا میکردند یکدسته موزیکانچگی در جلو توی تالار که مرتبه
وپله ساخته اند ایستاده موزیکان میزدند میساعت که گذشت مردوزن بقاعده و رسم خودشان بر
حاسته برقص مشغول شدند بعد از انعام مجلس حاکم شهر خانهای محترم شهر را معرفی کرده بمنزل معاودت
نمودیم روز جمعه چهارم باید بویته برویم کیساعت از آفتاب گذشته حاضر و مستعد حرکت شده ولی
چون میساعت بوقت حرکت مانده بود پیاده با پیسالا عظم و عضد الملک و غیره کنار رودخا
تری کردیم گفتم دو کرانویل هماندارو سایر سینه با هم بودند چینی رودخانه با صفاست تا جلی راه
رفته از که ایضا اهل امپراطریس گذشته که تاره ساخته اند و هوکل دو اطرش هم در همین که است نظرف

اینجا در روز جمعه چهارم
با پیسالا عظم و عضد الملک
و غیره کنار رودخانه
تا جلی راه رفتیم

رودخانه در مقابل این محل مدرسه هم تاره بنا کرده اند خلاصه وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده رفیتم گار
جمعیتی از موزیکان و فوج و مردم متفرقه بود قدری در جلوصف نظامی راه رفیتم برادر امپراطور و داع کرده مرو
میرود بنیشل که با کالسکه اسبی تا اینجا چهار ساعت راه است چینی تعریف اند اینجا می کنند که بسیار صفا و
خوش آب هواست امپراطریس و بعد اطرش هم اینجا هستند از دین با چاراه آهن است که در پشت عشا
آمد و رفت میشود حکیم پولاک حکیم قدیمی بهم در نیشل بوده است امروز اینجا آمده بود بحضور رسید قدری لاغر
شده اما زبان فارسی را با اینکه هجده سال است از ایران آمده هیچ فراموش نکرده است خلاصه کالسکه بنا
براه افتاد زن مخصوص علیحضرت امپراطور است بسیار زن خوبست همه اطاقها بهم راه دارند زن
نزدیک بسیار راحت و چینی تند و سرعت میرفت ساعتی ده فرسنگ راه طی میکند تقضیل این راه
در روزنامه سابق فرنگستان نوشته ایم از همان راه در پشت ساعت الی دین رفیتم قریب هشتاد
فرسنگ راه است دو ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم به محل باخ بیس که در وسط راه است
از این استایون که قدری گذشته بود انوب دیده میشود و باز بعد از طی ده فرسنگی مسعود شد خلاصه
رسیدیم گار علیحضرت امپراطور و همه صاحب منصبان و غیره هم دم کار بالباس رسمی حاضر بودند پایین
آمده با علیحضرت امپراطور با کمال خصوصیت و همراهی و مودت دست داده هم تعارفات سجایه
آوردیم علیحضرت امپراطور معارف و اشخاص معتبر را معرفی کردند تا آخر صفت نظام رفت بعد من
باتفاق علیحضرت امپراطور در کالسکه رو بازی نشسته را ندیم برای عمارت دولتی رسیدیم بوجهی که محو
از مردوزن همه تعارف میکردند و ما جواب میدادیم تا رسیدیم بمیدانی که در جلو عمارت است در دو
طرف میدان دو استا تو یعنی جبهه سواره بزرگ که از چوون ریخته اند یکی از مشید و ک شمرل
که در عهد ناپلیون اول امپراطور فرانسه سردار قشون منسبه بوده است و جنگت میکرد ده دیگری پرس
اوزن و سادو که در جنگت زانار در جارسن عثمانینهار اسکنت داده بود در ابتدای ۹۶ شمسجی
خلاصه داخل الان عمارت شده پیاده شدیم از پله بالا رفتم داخل تالار با و اطاقها شدیم عمارتی
بسیار بزرگ و عالی و اطاقهای و تالارهای یادوار و این عمارت را سلاطین قدیم اطرش بنا کرده اند

بر پادشاهی چینی یاد کرده اند و بر بنای سابق افزوده و وصل کرده است این است که خیلی طولانی و بزرگ شده است اسم عمارت پالیه و بوق است اطرافها سفید است و با چوبهای مظارینت داده اند و بهر اطراف و تالاری بکرنک پارچه چسبانده اند یعنی همان دیوار با سقف و ایزاره و بعضی خاشیه با چسبانده سفید و مسطای چوبیت و نیز و اسباب صندلی و مبل و غیره هم بر نکت همان پارچه است که بدیوار چسبانده اند اشکال پرده کمتر دارد اما اشکالی که از سنگهای الوان در شهر فلورانس درست کرده اند زیاد است همه چهار چوب دارد که بدیوار با می اطرافها او نیخته اند صنعت ازین بهتر و قشنگ تر نمی شود چیزیست مثل جواهر خیلی ازین نوع کار باراد اند علیحضرت امپراطور هم در همین عمارت بعد از دقیقه ما رفیقیم بنا زد امپراطور از تالار با و اطرافهای متعدد گذشته ما رسیدیم با طاق مخصوص ایشان را استقبال کردند رسم تعارف بجای آورده نشستم سپس لار اعظم هم بودند نشست صحبت زیاد شد بعد برخاسته بمنزل خود آمدیم روز شنبه حجج از عمارت بیرون رفته بعد از نماز در دو عمارت گردش و تماشا کرده رفیقیم الی خزانه دولتی گشت دو کراویل همانند که خودش هم خزانه دار است و هم عمارت سپرده با دست حاضر بود و راهبانی میکرد و چند نفر دیگر هم که بر یک از اطرافهای جواهر و غیره سپرده یکی از آن ها بود حاضر بودند چند پله خورده در طبقه پایین عمارت خزانه و موزه بود اطراف با طاق کشتم همه ششیا نفیسه و غیره را از روی سلیقه پشت آینه ها گذاشته اند بر یک در می علیچده دارد که قفل است بعضی ششیا را که درست و بدقت میخواست تماشا و نگاه کنم خزانه دار کلید انداخته در را باز کرده تماشا میکردم و در همین عمارت از اسباب قدیمه مثل سکه های قدیم و اشیاء و آلات طلا و نقره و غیره و بعضی اسباب کهنه که از زیر زمین و جا های دیگر در آورده اند و اسباب یشم و ظروفیکه از سنگهای معدنی است که از شیم نفیس تر و اعلی تر است و رنگت بزرگت که در حقیقت مثل جواهر است خیلی است حتی یک اشکال درویشی هم دیده شد دیگر یک دوات بزرگ از یک پارچه زرد دیدم که حقیقه چیز نفیسی بود و در میان جواهرات دولتی که در وسط یک طاق کوچکی است میز بزرگی که دورش آینه یکپارچه بود که آینه بودند و میان آنرا تبر کبیر رنج از نخل ساخته جواهرات را دور آن نصب کرده بودند

Florence.

Comte de Granville.

از بیرون حجی داشت که وقتی می چنانند این جواهرات چرخ میخورد و خوب تماشا میدیدم و مرادیدهای در شش نفیسه الماسهای خوب یا قونهای ممتاز زرد کران بها اگر چه کم بود اما هر چه بود همه ممتاز و اعلی بود یک قطعه الماس درشت زرد رنگی در سر یکی از آلات جواهر بود بکافی وضع و این الماس تاریخی است و تفصیلش ازین قرار است وزن الماس یکصد و سی و سه قراط غلت است تراش بند سیت این الماس اولاً مال تبریر پادشاه بود که فرانسه بوده در جنگ مرآت در سنه هزار و چهار صد و هفتاد و شش مسیحی این الماس را کم کرد و میگویند که یک شخص هانی الماس پیدا کرده بیک قران فروخت تا دست بدست بخانواده مدیس فلورانس رسید و از نو بماری تریز ملکه مننه رسید بتاج سلطنت خود نصب کرد خلاصه چیزی باقی نفیس خوب دیده شد بعد از تماشای کامل معاودت کردیم در یکی از اطرافها یک ساعت بزرگ مجلسی است که پرسن دو بس در ماری تریز ملکه مننه و فرانسوای اول شوهر ماری تریز پیشکش کرده بود صنعت خیلی خوبی در صناعت کار برده اند کوک که میکنند با تاتی تمام از یک طرف ماری تریز بالباس سلطنتی بیرون آمده با دو نفر صحبت که تاج سلطنتی در دست دارند و از طرف دیگر فرانسوای اول شوهر ملکه میآید با یک نفر پیشخدمت که تاج او را در دست دارد کم اسبابها هم زدیک میشوند بعد شیطان از آسمان بالای سر آنها میآید که میخواهد اینها را بدبخت کند یک ملک از بالا آمده با شمشیر شیطان را میکشد و دور میکند خودش هم میرود بعد یکت ملک دیگر پیدا میشود قلمی در دست دارد و بخط جلی می نویسد ماری تریز و فرانسوا زنده باشند و کم کم میرود بعد همان خط هم مفقود میشود پیشخدمتها هم زانو زمین زده تاج را عرضه میدارند دو ملک دیگر هم باز آمده تاجی از بزرگ مورد و وزیرتون بر سر ملکه و شوهرش میگذارد بعد کم کم باز پرس رفته پیشخدمتها بر میخیزند و از نظر غایب میشوند بسیار خوب ساخته شده است صد سال مشیر است که ساخته اند در ساعت پنج بعد از ظهر علیحضرت امپراطور آمدند با تفاق رفیقیم تباری بزرگ که میز شام چیده بود نشستم دست چپ ما علیحضرت امپراطور نشستند و دست راست ما شاه زاده ارشید و کزان دو ساکس سپر عمومی علیحضرت امپراطور که در قشون صاحب منصب است بعد از آن پرسن دو و پیمان از خانواد سلطنت وزیر دست امپراطور پرسن بر وزیرت المان که در خدمت امپراطور است

بعد از آنکه شده رفیق تجارت بود که از بناهای پارس اوژن و ساوا و است خلی راه بود با تجارت سیده
 پیاده شده رفیق با اعمارت کهنه قدیمی است و در مرتبه پردیهای نقاشی از عمل نقاشان قدیم و تازه از هر
 قسم و هر جور خیلی جدید و بدیوارها نصب کرده اند پردیهای بسیار خوب دارد و جلوه این عمارت از هر دو
 طرف باغ عامه است یکطرف حوض و دریاچه بزرگی دارد طرف دیگر هم حوض و فواره دارد و با باغهای
 سبز گلکاری با صفای خوب این عمارت قدری در بلندی ساخته شده است شهر در زیر دست عمارت
 با آن باغ و باغچه با یک نظر بسیار خوبی دارد در معاودت پیاده از باغ جلوه عمارت که سر از زیر بست میزند
 جمعیت زیاد از حد از زن و مرد و بچه جمع شده الی عمارت آخر باغ که موزه و محل اسباب قدیم است
 از سنگها و قویر صریا و در و میها و چیزها و اشیاء مختلفه دیگر هم برای گردن داخل موزه شدیم در کتور موزه حاضر
 بود همه چیز بار نشان داد از اسلحه قدیمه هم خیلی بود این عمارت را هم پارس اوژن و ساوا بنا کرده است
 که حالا موزه کرده و ازین قبل اسباب گذاشته اند اما حالا مشغول بنای دو عمارت موزه بسیار عالی خوب در وین
 هستند که دو سال دیگر تمام خواهد شد خنیا لارند که همه پردیهای بود در و اسباب موزه این عمارت و سایر جاها
 هر چه هست بعد از تمام موزه تازه با تجارت موزه مرتباً به چینیها خلاصه سوار کالسکه شده الی محل کنسویسیون سابق
 که حالا گردشگاه عامه است شبیه بود بولون پاریس رفیق تردد و از حمام کم بود آن همچنان و کثرت و از دعا
 که در پاریس است اینجا بنیست بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل کرده شب را با تجارت شناخانه رفیق مشب هم
 خیلی تماشاهای خوب دادند و شبیه هم صبح حکیم طولوزان و نظراً قاف و زمیاسخان از پاریس آمده بودند
 حکیم طولوزان بحضور آمد و بعد از نماز شخاص مفصله بحضور رسیدند اقول کنت زالوسکی که تازه بوزیر مختار
 واقامت در بار طهران از طرف دولت اطرش نامور و مقرر شده است نامه علیحضرت امپراطور اطرش
 در خانه خود امپراطور بدست ما داد این هم امر عجیب تاریخی است و تا زکی دارد بعد از آن برون اتریشی
 مستشار مخصوص امپراطور و قائم مقام وزارت خارجه منته بعد از آن کنت بیلان وزیر جنگ برای
 اسلحه و غیره خیلی صحبت شد بعد از آن برون همچنان وزیر مالیه بعد از آن موسیونوف و کوفتالچی کیه پروس مقیم
 وین بعد کنت دوبلکارد که رئیس بانک بزرگت برای صحبت راه آهن حاضر شده بود گفتگو شد آمد و رفت

بعد از آنکه شده رفیق تجارت بود که از بناهای پارس اوژن و ساوا و است خلی راه بود با تجارت سیده
 پیاده شده رفیق با اعمارت کهنه قدیمی است و در مرتبه پردیهای نقاشی از عمل نقاشان قدیم و تازه از هر
 قسم و هر جور خیلی جدید و بدیوارها نصب کرده اند پردیهای بسیار خوب دارد و جلوه این عمارت از هر دو
 طرف باغ عامه است یکطرف حوض و دریاچه بزرگی دارد طرف دیگر هم حوض و فواره دارد و با باغهای
 سبز گلکاری با صفای خوب این عمارت قدری در بلندی ساخته شده است شهر در زیر دست عمارت
 با آن باغ و باغچه با یک نظر بسیار خوبی دارد در معاودت پیاده از باغ جلوه عمارت که سر از زیر بست میزند
 جمعیت زیاد از حد از زن و مرد و بچه جمع شده الی عمارت آخر باغ که موزه و محل اسباب قدیم است
 از سنگها و قویر صریا و در و میها و چیزها و اشیاء مختلفه دیگر هم برای گردن داخل موزه شدیم در کتور موزه حاضر
 بود همه چیز بار نشان داد از اسلحه قدیمه هم خیلی بود این عمارت را هم پارس اوژن و ساوا بنا کرده است
 که حالا موزه کرده و ازین قبل اسباب گذاشته اند اما حالا مشغول بنای دو عمارت موزه بسیار عالی خوب در وین
 هستند که دو سال دیگر تمام خواهد شد خنیا لارند که همه پردیهای بود در و اسباب موزه این عمارت و سایر جاها
 هر چه هست بعد از تمام موزه تازه با تجارت موزه مرتباً به چینیها خلاصه سوار کالسکه شده الی محل کنسویسیون سابق
 که حالا گردشگاه عامه است شبیه بود بولون پاریس رفیق تردد و از حمام کم بود آن همچنان و کثرت و از دعا
 که در پاریس است اینجا بنیست بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل کرده شب را با تجارت شناخانه رفیق مشب هم
 خیلی تماشاهای خوب دادند و شبیه هم صبح حکیم طولوزان و نظراً قاف و زمیاسخان از پاریس آمده بودند
 حکیم طولوزان بحضور آمد و بعد از نماز شخاص مفصله بحضور رسیدند اقول کنت زالوسکی که تازه بوزیر مختار
 واقامت در بار طهران از طرف دولت اطرش نامور و مقرر شده است نامه علیحضرت امپراطور اطرش
 در خانه خود امپراطور بدست ما داد این هم امر عجیب تاریخی است و تا زکی دارد بعد از آن برون اتریشی
 مستشار مخصوص امپراطور و قائم مقام وزارت خارجه منته بعد از آن کنت بیلان وزیر جنگ برای
 اسلحه و غیره خیلی صحبت شد بعد از آن برون همچنان وزیر مالیه بعد از آن موسیونوف و کوفتالچی کیه پروس مقیم
 وین بعد کنت دوبلکارد که رئیس بانک بزرگت برای صحبت راه آهن حاضر شده بود گفتگو شد آمد و رفت

در کتور
 یعنی پاریس است

اینجا خیلی طول کشید بعد از آن قدری استراحت کرده سوار کالسکه شده بجم رفتم راه دوری بود حمام خیلی خوبی
 اما قدری کمکی دارد از حمام در آمده مراجعت بمنزل کردیم اسم کلبه یک از کپور سیون سابق در وینه
 مانده و خراب نشده است لا توند است اسم مقام و محل سابق کپور سیون که حالا گردشگاه عامه است
 پر از است (سه شنبه هشتم صبح بعد از نماز پرس اولدین برکت که از شاه زادگان المان و با علیحضرت
 امپراطور روس منوبست بر حضور آمد میخواستند بروند باب ویشی بعد رفتم به آرسنال بعضی جبهه خانه و تو سچانه
 از منزل تا اینجا خیلی راه بود باران هم آمد دور آرسنال خندق و خاکر ایت و دروازه دارد اما توی
 شهر است از بناهای همین امپراطور است و بسیار بنای عالی خوبیت سه مرتبه است تالاری در وسط
 یعنی در مرتبه دوم است که سقف کسبندی مرتفع مدور دارد و پله بای سنگی خوب ساخته اند تا بالا
 ستونها از سنگهای مرمر الوان است دیوار و غیره همه از سنگ است خیلی خوب و با زینت حجاری و بنا
 کرده اند نمونه توپهای قدیم و جدید در اینجا چیده شده است بر فنانیکه در جنگهای سابق از ایتالیا
 و پروس و عثمانی و غیره گرفته اند در زوایای تالار و غیره گذاشته چنین تالار دالانهای طولانیست
 که تخته بندی کرده اند تفنگهای سرباز را با ترتیب و نظم در اینجا چیده اند تفنگ زیادی است هم
 اختراع خودشان که در نازل میگویند بود توپ چوئی بلند قدی در اینجا دیدم که دوست و شصت سال
 قبل ازین در ژاپون ساخته اند و از تیر میزند بعینه مثل توپهای جدید اختراع فرانسه تا معلوم شود
 که این اختراع قدیم در افکار و ادیان انسان بوده است تا زکی نذار و بر تبه سیوم رفتم عاده و قور
 توپها را تخته بندی کرده رو بهم چیده بودند توپها همه اختراعی جدید اما لوله توپها اینجا بود و از فراریکه
 گفتند در مکان دیگر انبار کرده اند ولی تا آن مکان اندیدیم اسباب سب توپ کشی نایم بود شخصی که توپ
 جدید برای اطرش اختراع کرده همش استا تویس و جنرال است خودش هم حضور داشت توپها هم همه با
 خودش معروف و موسوم است جنرال بارون تیلر هم که رئیس کل جبهه خانهای اطرش است حضور داشت
 و معرفی اسباب اسباب و اماکن را میکرد ترکی عثمانی حرف میزد جنبش تالار بزرگ وسط که سقف
 کسبندی دارد اطرافهای بزرگ طولانیست که اسباب نوره و سلحه قدیمه است از هر جور و هر سبیل و هر بنا

نزه دارد و آن نزه راجع شهر حسیت که در کتابی مخصوص چاپ شده اند هر شبی را که سوال میکردم کتاب در دست
 که انویل بود و عرض میکرد بعد از این موز با منتهی بدالانهای طولانی میشود که محل اسباب دیگر و تفنگهای سرباز است
 یک مرتبه هم بالای این بود چون وقت رفتن بمدرسه شرفیه میگذشت دیگر با بنجار فته پائین آمده رفتم
 بکارخانه جات توپ ریزی و توپ موراح کنی و کلوله ریزی که خیلی وسیع است و اسباب آلات سجاری باید
 دارد اما عمده هیچ کار نمیکرد مگر حزبی رئیس جبهه خانه گفت عمل جات تا چند وقت تعطیل دارند و کار نمیکنند
 از بنجار رفتم بمدرسه شرفیه راه دوری بود اما داخل شهر است باران هم میآمد بسیار عظم و غیره هم از
 تلمین ما بودند رسیدیم بمدرسه اطاق کوچکی بود سی نفر شاگرد دارند که در اینجا زبان عربی و فارسی ترکی
 عثمانی و فرانسه و یونانی تحصیل میکنند از هر زبان هم معلم داشتند نشستیم اول کیفی شاگرد منسپش آمد
 خطبه زبان فارسی خواند و چند شعر از حال همجیل بعد کتاب استیخ سعدی را شاکردان خواندند خوب
 میخواندند بعد در عربی و ترکی و غیره امتحان دادند اشخاصیکه حضور داشتند بسیار عظم میسوار ب
 که خودش فارسی بسیار خوب حرف میزد پله خاکت معلم زبان ترکی دکتروار مونت معلم زبان عربی عربی
 مثل اعراب بنی لام حرف میزد باران آرزوی نایب اول وزارت خارجه بارون کالچو نایب دوم وزارت
 خارجه بارون وین و البته وزارت خارجه میونامونی مستشار وزارت خارجه سودا و رکت از وزارت خارجه بعد
 آیدیم منزل که یک ساعت و نیم بغروب مانده بود باید در ساعت شش بعد از ظهر تقصیر شمردن برویم حسب
 دعوت شام علیحضرت امپراطور حاضر حرکت شدیم که در این بین حضور رسید و به حضور آمد خیلی خوشوقت
 شدیم صحبت شد از دریای حاجی خان و از راه مسکو و ارشوی آمده و در دریای طوفان و کولاک شدید
 گرفتار شده است یکماه شمیر است از طهران پروان آمده است خلاصه بعد رفتم بشمردن بسیار عظم
 و عضد الملک و سایر شیخیهها هم تلمزم بودند از دم عمارت مالی دم عمارت شمردن که تجاوز از
 نیمفرسنگ مسافت است دو صنف زن و مرد برای نماز نشانیاده بودند چون عمارت شمردن در بلندی واقع است
 همه جا سربالای رفتم در انتهای شهر واقع ولی متصل بشهر است دیگر باغ و عمارت شمردن محتاج تعریف
 نیست همان است که در روزنامه سابق فرانسه تا نوشته ام در نزدیکی عمارت شمردن قدری از باران

خیا بان کل شده بودیم تپه عمارت که رسیدیم علیحضرت امپراطور استقبال کردند فوراً از کالسکه ما پیاده
و متفقاً با او رفیق در اطاق ارشید و کت کلبوم رئیس توپخانه را امپراطور معرفی کردند این شاه زاده پسر
ارشید و کت شارل سپهسالار قدیم عهد فرانسوای اول است که معاصر باناپلیون اول بود و جنگ زیاد
باناپلیون کرده است و برادر بزرگش که حالاً اسپهسالار است ارشید و کت ابرت است که پاریس رفته
و حالاً اینجا نیست خلاصه رفیق من سه مرتبه شام خیلی جمعیت بود صحبت زیاد می در سه شام شد بعد از شام
قدری هم در تالار دیگر که همه جمع بودند گفت کرده بعضی از جزایرهای اطیش معرفی حضور شدند ما هم
آقای محلی مقیم پاریس و حکیم طولوز را از اجنبه امپراطور معرفی کردیم بعد سوار کالسکه شده رفیق منزل یعنی اول
رفیقم به فولکس کردن که با غیبت نزدیک عمارت توی همین میدان که همه منتظر ما بودند جمعیت
زیادی از زن و مرد بود و موسیک خوب میزدند عمارت خوبی هم در اینجا دارد که قوه خانه است
و بستنی میدهند خیا بان و کلکاری ای خوب دارد پیاده خیلی کشیم بعد سوار کالسکه شده رفیقم تماشای خانه
سپهسالار عظم و سایرین همه بودند بازی در قصه های خوب کردند بعد از تمام کشیم منزل چهارشنبه
صبح باره آه این رفیقم بقصر لاکسمبورخ که در سفر اول فرنگستان منزل بود در سه رجب ساعت با نجار رسیدیم
نازه در صحرای کم زار و میگردند اینک فضل بهار گذشته و وسط تابستان بود با چمن و گل و سبزه در طرفین
راه زیاد بود خلاصه نهار را در همان طاقی که سابقاً منزل ما بود صرف کردیم زیاده از حد شکر خدارا
کردم که بعد از چنبال با نسالما در این قصر و باغ آمده نهار خوردیم شیخ متها هم در رکاب آمده بودند بعد از
نهار سوار کالسکه شده در باغ و اطراف قدری گردش بعد بقایق نشسته تندی هم در دریاچه تفریح و گردش
شد پس از آن از قایق پیاده شده بجزیره ماری آن رفیقم کلاه فرنگی خوش وضع خوبی و مطبوعه است صورت
ماری آن و امپراطور فردینان اول در پرده کشیده بدو اطاق کلاه فرنگی نصب کرده اند و این قصر را
امپراطور فردینان برای زینت ماری آن باشد بنا کرده است این فردینان عمو امپراطور حالیه است
بعد از دوازده سال سلطنت استغفار کرده سلطنت را به پدر این امپراطور تفویض و اکر کرد او هم نخست
سلطنت و امپراطوری را به پدر این امپراطور تفویض و اکر کرد او هم نخست سلطنت و امپراطوری

پیشش که همین امپراطور باشد تعلق یافت خوا امپراطور فردینان هم الی دو سال قبل از این حیات داشت و
در شهر پراگ که یکی از شهرهای نمسه است متوطن بود مادر بمانجا هم فوت شد دولت شخصی ناپودشت
همه را با امپراطور حالیه بخشید ماری آن که این قصر با هم او ساخته شده است الحال زنده است در شهر
پراگ و بنفاد و چنبال دارد از شاه زادگان سردانیهای ایتالیا است خلاصه بعد برکشته باز سوار قایق
شده بقصر کمنه فرانسوا س بوک که بقصر شوالبیه با معروفست رفیقم تفصیل این قصر را که بعمارت کجیا
و نقلها و افسانه های الف لیله شبیه است در روزنامه سفر سابق نوشته ام دیگر در اینجا لازم نیست
شرح بدهیم همه مراتب تخانی و فوقانی را گفته پاپین آدیم سوار قایق شده از دریاچه کشیم زن و مرز زیاد
از هر قبل تماشای آده بودند از دریاچه در آده سوار کالسکه شده آدیم نزدیک عمارت پیاده شده بود
چمن و گلها مدتی گردش کرده بعد رفیقم بگرخانه که کل تربیت میکند از سفر سابق همه جا را بلد بودم گردش
و تماشای کرده باز رفیقم بالای عمارت صندلیها و میزها و اسباب اطاق و غیره همه به عینها همان است
که چنبال قبل دیده بودم هیچ تغییری نگرفته است کلکاریهای بسیار خوب توی چمنها و در عمارت کرده
بودند نماز کرده عصرانه خورده پاپین آده رفیقم براه آهین و معاودت بمنزل کردیم محقق با عکس زیاد
از خود مان از اینجا قبل از خود مان مرخص کردیم که بطهران برود و در تدارک رفتن است که فردا صبح برود
روز پنجشنبه هم باید با کشتی در روی رودخانه دانوب گردش کنیم و نهار هم در کشتی باید صرف کرد محقق
آده مرخص شد و رفت رو بطهران تا کی برسد بعد برادر امپراطور که از سیلاق خود با اولاد و اطفالش
بیدین آمده بودند بحضور آمدند قدری با ایشان نشستیم پسر با و اطفال شاه زاده هم همه روی صندلی
نشند سپهسالار عظم هم بود شاه زاده چهل و چهار سال دارد از علیحضرت امپراطور چهار سال کوچکتر است
بنیه قوی و رشیک زیاد خوبی دارد همش رئیس شارل لوئی پسر بزرگش که پانزده ساله است همش فرانسوا
پسر دوم همش ازین سیزده سال دارد پسر سوم فردینان هشت سال دارد دخترش مرگرت سنس یازده
بعد شازاده بر خاسته و اذن خواسته سایر بستگان خودش را هم که در پیرون بودند بحضور آورده معرفی
کرد و تعارف کرده رفت با هم رفیقم کالسکه را که معیر المالک سابقاً دستور العمل و سفارش داده است در وین

مخصوصاً با یک درشکه برای مسافرت اندک بطهران بیاورند و تمام شده و حاضر کرده بودند سوار شدیم بسیار خوب کالسکه نیست ابهامی مخصوصاً بطوریکه کالسکه بسته بودند با کالسکه چه می مخصوص ایشان که قباهای زرد پوشیده بودند از وسط شهر را ندیم چند عمارت بزرگ عالی دیده شد که تازه میساختند یعنی بسقف و پشت بام رسانده بودند پرسیدم چه بنا نیست گفتند بورس است یعنی صرافخانه که صرافان و تجار در آنجا جمع شده معامله پولی و داد و ستد پول کاغذ میکنند و در منزل و ترفی مسکوکا و پول کاغذی گفتگو نمایند خلاصه رسیدیم بلب رودخانه که شعبه ایست از انوب که بشهر آورده اند کشتی بخارجوبی حاضر بود تخته بندی کرده بودند جمعیت زیاد وی از زن و مرد دم اسکره رودخانه حاضر بودند پیاده شده رفتم میان کشتی عسکد الملک و اجودان مخصوص غیرم آمدند هوا ابر و سرد بود قدیم بمان آن در سطح کشتی ایستادیم کشتی بر خلاف جریان آب سر بالا راه افتاد و خیلی آهسته میرفت کنار رودخانه از دو طرف خیلی جمعیت بود از زیر چند پل معتبره ای که کشتم که برای عبور کالسکه بنا ساخته اند چند تن هم در این بین از راه آهن گذشت این خط راه آهن از طرف شمال می رود بسمت رویتیه و مملکت بوم و مراوی که متعلق باطرش است خیلی رانده تا بدین انوب بزرگ رسیدیم که این شعبه را از آنجا بریده داخل شهر کرده اند و سندی دارد از درهای این و غیره خیلی محکم که در زمستانها وقتی که انوب بخرج میکند و بخرج می آید در اول بجهان سدرامی بندند که بخرج و سیلاب زیاد داخل شهر نشود اما حالا سده جابل نوبه وقت بخوابند می بندند و همان ایستای بخاری که در رودخانه سن پارس دیدم برای پاک کردن ته رودخانه از سنک و کل برای عبور کشتی اینجا هم چند دستگاه بود و کار میکردند بالای همین سد هم پل ایست که کالسکه بخارجوب میکنند و پل انوب بزرگ شدیم کشتی را در پایین بطرف جریان آب را ندیم در شعبه اول که نوبی شهر است میساخت کشتی ایستاد کنار خور دیدم خلاصه را ندیم الی انتهای آبادی شهر همه جا در طرفین رودخانه آبادی بناهای خوب بود و کنار رودخانه آسیابهای زیاد ساخته اند باین طور که اطاق آسیاب را لب رودخانه ساختند که در اینجا کدم آمد و میشود و اسباب از کردن هم اینطور است که محاذی آن اطاق آسیاب کشتی کوچکی

نوی آب چرخ بزرگی با پره های بزرگ نوی کشتی است آب رودخانه از طرف فیکه بریان دارد پره های این چرخ بزرگ آمده دور میگردد و هر چرخ نوی آسیاب بسنگ آسیاب چند دیگر اتصال و بسنگی دارد که آنسنگ چرخ هم بقیع حرکت چرخ دور میگردد و کدم آمد میشود از این نوع آسیاب در کنار رودخانه خیلی دیده شد آخر شهر همان شعبه کوچکی که از بالا دست رودخانه بریده و بشهر برده اند دوباره آمده روی انوب بزرگ می افتد فاصله باین انوب بزرگ و شعبه کوچکی که بشهر میرود یک پته و در بانه محمدی است مثل جزیره طولانی که خیلی پر گل و سبزه است خواستند که ازین دهنه داخل شهر شده و بمنزل وند گفتیم باز قدری بجریان آب سر پائین بروند در این رودخانه بزرگ کشته های بزرگ بخاری کار میکنند اما کشتی بزرگ نمیتواند داخل شعبه که بشهر میرود بشود کشتی که در شعبه شهر می آید سیر و حرکت کند بمشهور بهین اندازه است که مانسته ایم یعنی کم عمق و طولانی و سبک است خلاصه رفتم تا باله از آبادی شهر دور شدیم و اینجا کنار رودخانه نماها جنگل است و منیش جنس با انواع کلبا و اشجار جنگل هم تمام درختی است شبیه بر سید زیاد هم بلند نیست که فضای جنگل تاریک و خفه کند و بر کهای درختان چنان سبز بود که مثل انبست بر کهارا یک شسته باشد و اینجا یک عالم سکوتی دیدم که هیچ صدایی نبود و نمی شنیدم مگر صدای بعضی مرغهای کوچک خوش الحان که نوبی جنگل میخواندند و پرواز میکردند و دیگر صدای پرواز بعضی فازهای سیاه و بعضی مرغان شکاری مثل قره قوش و غیره در هوا و گاهی هم صدای بخار و یک کشتی را می شنیدم و اگر مقدور بود هیچ راضی بودم که بشهر برگردم و همچو استم بهین طورالی بود ایست پای تخت مجارستان بروم در بین این عالم خیال طولانی و سکوت هوا و اشیاء یکبار دیدم حمد بعلیجان میگوید که انویل همانند رودیر کتور کشتی عرض میکند خیلی از شهر دور شدیم و در بر کشتن چون بر خلاف جریان آب است بر فرسخی دارد دو ساعت بیشتر باید طی کنیم فوراً حکم مراجعت شد و با افسوس اجبت کردیم عرض و درخانه هم زیاد است از اول شعبه رودخانه که بشهر میرود تا آخر که باز داخل متصل رودخانه بزرگ میشود در روی رود انوب بزرگ بخرج پل ایستی بسیار بزرگ معتبره خوب برای عبور کالسکه بخارجوب ساخته اند که طول هر پل که از روی رودخانه و با تعلق

وسلاب میگذرد بیشتر از هزار ذرع است و عجب این است که برای نگه داری هر پلی دو پایه بسیار ظریف
 باریک از سنگ تومی رود خانه روزه و بالا آورده و این پل این طول و بزرگی روی این دو پایه که بنظر
 بسیار سهل و کوچک و بی اعتبار میآید برقرار است یک زن در جلوی ما از روی پل گذشت که شنید
 پنج کالسکه بزرگ مال التجاره بیک لوگو مو تو که اسباب سنجار باشد بسته بود و در خیلی نماشا داشت
 خلاصه رسیدیم بدینجهت که از شهر میگذرد و داخل شدیم باز آنی دم اسکله که سوای اسکله بود که صبح از
 اینجا سوار شدیم پلهای آبنی معتبر روی این شعله بسته بود و در خیلی راه طی کرده تا با اسکله رسیدیم از کشتی
 در آمده سوار کالسکه شده رفیق منزل شب را تماشا خانه رفیق قبل از تماشا خانه از تومی همین عمارت
 و تالار بارفته و از دالانهای بسیار طولانی فشنک خوب گذشته از پله زیادی پایین آمده رفیق
 باغ مخصوص امپراطور که در انطرف میدان محادی باغ عامه است اما در این باغ همیشه بسته است
 هیچکس از آن گردش ندارد مگر خود امپراطور و خانواده سلطنت که محانه و نار بختان خوبی دارد
 درختها و گلها می بسیار خوب با طراوت با انواع مختلف باغ هم اگر چه کوچک است اما خیلی فشنک و
 با صفا و پست و بلند است چنانچه باغهای بیچ بیچ و در باچه کوچکی هم دارد چادر فشنکی زده فرش
 و میز و اسباب بسیار خوبی در آن انداخته و چیده بودند عمارت آرشید و کت آبرت سپسالار
 اطیش هم متصل باین باغ و عمارت امپراطور است یکدیوار فاصله است خلاصه باران میآید
 از باغ در آمده سوار کالسکه شده رفیق تماشا خانه امشب بازی و رقص اجنه و پر بها بود بسیار
 خوب تماشا داده و رقص کردند و سارهای خوب زدند بعد از تمام مراجعت بمنزل شد جمعه
 دیر و زیات وقت وزیر مختار و اطی کبیر کلین حضور آمد و امروز هم قبل از گردش سعادتت بیک اطی
 کبیر عثمانی بر حضور رسید بسیار شبیه است صورثا به جلیخان وزیر فواید ایران خلاصه بعد از نماز
 سوار کالسکه شده رفیق براه آبن کالبیرق از شهر گذشته با باد بهامی آخر شهر که رسیدیم یک زن
 مخصوصی دیدیم که بیچ شباهتی بکالسکههای سنجار و ترنهای مغری نداشت لوگو مو تو کوچکی داشت
 و چند و اکون سبک بزین نزدیک بسته بودند که اطراف آنها همه آبنیه صافی بود اطراف اول

که کوچکی از سار بود جای من بود سایرین در اطراف قنای دیگر که وسیع تر بود نشسته گشت که از نوبل همانا را با
 صاحب منصبان اطیش که در مصاحبت و معیت ما هستند و حکیم طولوزان با بعضی دیگر از مترن و پیشخدمتها
 ما بودند لوگو مو تو در عقب بود و نشین با از همه بیشتر و کالسکه سربالا باید برود چون راه سربالا است
 و در برکشتن برخلاف همه جا سربالیش با آنچه مخصوصا در وضع کالسکه اختراعی تازه کرده و باین طو
 و سبک ساخته اند و این نوع کالسکه سنجار گفته در هیچ جای اروپا نیست مگر در یک راه آبنی که در
 مملکت سوین ساخته اند و در خط راه آبن دارد یکی بجهت ذباب یکی بباب و در وسط دو خط راه آبن هم
 یک خط دیگری از رایل ندانند و در زیر شکم لوگو مو تو هم چرخ می ساخته اند ندانند دارد که
 آن دانهای چرخ بدندان و پترمای رایل وسط وصل میشود که کالسکه بطور آرامی و سنگینی سربالا و پترن
 میرود و بدین جهت عرادهای کالسکه را مانع از لغزیدن در روی رایل میشود و حقیقه بسیار اختراع تازه
 عجیب بدیع خوبی کرده اند برای سیر و کشت در بلندی و پستی براه آبن دیگر بهتر از این اختراع نمیشود
 خلاصه در سربالا رفتن لوگو مو تو را عقب میاندازند که کالسکه را جلو انداخته زور بزند سربالا بر
 و در سربالری بلو میبندند و کالسکه در عقب است که برخلاف آرام و سنگین حرکت کنند خلاصه
 هرگز سیرعت کالسکه سنجار سرفر نیز و خیلی آرام و خوب راه میرود بسیار آید راحت و مطبوع طبع است
 خاصه در چنین محل و مکانی که همه سبزه خرم و پر گل و گیاه است و شخص سنجار با تقوی و تماشا راه برود
 سه ساعتیون بسیار فشنک دارد اما کالسکه آینه ایستاد همین طور رفته در سه ربع ساعت بکالبیرق
 رسیدیم بین راه اغلب جاها جنگل است و زراعت کاهی از تومی جنگلها و کنار راهها زنها و دخترهای
 بسیار خوشگل که برای گردش رفته بودند دیده میشدند که خیلی بزرگ است و صفا و خرمی صحرا و گلها
 میافزودند رسیدیم بکالبیرق پیاده شدیم بعضی فتوه خانهای کوچک و اطایقکه دور
 بینهای دو چشمه عکس را بر روی بدو از نصب کرده اند و ورق دور نمای عکس پشت آنست که مردم
 تماشا می کنند و محلی و اطایقی دیگر برای عکاسی هست که مردم عکس می اندازند و همچنین بعضی جاها و اطایقها
 دیگر جمعیت زیادی از مرد و زن در اینجا برای تماشا جمع شده بودند این محل فله و تپه و پست و

بلندی و همه چکل انبوه و منبتش حسن سبز خرم و اشجارش بلند و سایه دار و بسیار خوب جایست مردم بعد
 خوردن غذا و عصرانه و چای و غیره در این چکلها متفرق شده بیهوش میشوند از اینجاریه آیه
 از توی چکل هزار رفته تا بهمان خانه کالمبرق رسیدیم که اشجار آینه و کوه کچل سلکوبند یعنی آن قطعه
 زمین چکل خالی از درخت بوده که همانجا خانه و عمارت ساخته اند و حال آنکه اطرافش مملو از درخت
 و گل است عمارت بسیار عالی است رفتم بالا بهمانی داشت در اینجا قدری نشسته و در بین باغها
 انداختیم چشم اندازی دارد که حقیقه بوصف و تعریف نیامد کل شهر و دینه و اطراف و کوهها و تپه با
 و سیلا قات و عمارات سیلابی و شجبه بای رودخانه و انوب در آنها می آید و نزدیک کالسکه با
 سنجار و غیره همه در مد نظر است قدری تماشا کرده بعد با طاق دیگر رفته قدری میوه خوردیم بعد
 از آن پائین آمده رفتم خانه شخص نقاش معروفی که عمارت سیلابی اوست و در جنب همین عمارت همانجا
 است اسم نقاش اوژن طلیک است و عمارت او هم چشم انداز بسیار خوب با تماشا سنی دارد و قاش
 ایست بسیار قشنگ و مرتبه مرتبه کل کارهای بسیار خوب و توشن و غیره دارد خانه اش اینجاست
 بفرود شد میگفت شصت هزار تومان خرج کرده ام الحق آنجا نه با زمین زیاد می که داشت و در پنجم
 محل و موقعی با این چشم انداز خوب باین قیمت می ارزید بعد پیرون آمده کم کم پیاده راه زیاد می طی
 کرده رفتم الی محلی که از کالسکه آهین پیاده شده بودیم سوار کالسکه شده بوئینه مراجعت کردیم در
 الوردیگر است رفتم با شتاب پارک که بزبان المان معنی باغ شهر است این زمین از اراضی خالصه
 دیوان بوده است یعنی از زمین خندق و بارومی قدیم شهر که امپراطور عالیجه بنشیده است با بل شهر و از
 مالیات شهر باغ و عمارت عالی خوبی بنا کرده اند برای گردشگاه عامه مردم که همه روزه از صبح الی نصف
 شب اهل شهر در اینجا گردش میکنند رسیدیم بکنار باغ پیاده شده داخل شدیم زن و مرد زیادی بودند
 گردش کالمی کردیم باغ کم عرضی است اما جنبانهای زیاد و دریاچه و فواره خوبی دارد که از چهار طرف
 فواره هر طرفی بقدر یک لوله آفتاب آب سرد صاف گوارد امیر یزدنی ایستاده است سبکانه ای
 بلور چیده مردم آب میدهند رفتم تا لار و عمارت باغ که در حقیقت قهوه خانه این باغ است در وسط

تالار بسیار وسیع بزرگت مرتفع عالیست چهل چای می نمود از سقف آن پنجه اندازین تالار درش همیشه وقتا
 بسته است مگر گاه بیکه موزیک بزنند یا مجلس قص و غیره بدین تالار جلسین این تالار دو اطاق بزرگت
 که در یکی صندلی گذاشته مردم می نشینند و قهوه و چای و آب گرم غیره بخورند و در دیگری انواع و اقسام
 آبهای معدنی اطریش و فرانسه و المان را در شیشه ها و بطریها ریخته و در زیر آن اطاق که جای خشکی است
 گذاشته اند که مردم هر صبح آمده از آن آبهای معدنی خورده و برای معالجه و در باغ راه میروند بعد از گردش
 و تماشای باغ و عمارات بمنزل آمدیم امروز صبح رفتم و در ای مجلس امپراطور به حضور آمد مرد و پیر با بنی است
 همش پریش کار لوئیس دو اورسپرگ شنبه دوازدهم صبح قبل از نهار رفتم بمنزل علیحضرت امپراطور
 که در همین عمارت از اطاقهای متعدد گذشته بعد بدالانی رسیدیم از اینجا دوازده پله خورده بالار رفتم باز
 و الانی دیگر طی کرده تا با طاق امپراطور رسیدیم همان طاقی است که روز اول هم علیحضرت ایشان را در
 اینجا باز دید کردیم امروز برای وداع رفته بودیم امپراطور با اطاق دوم استقبال کردند دست هم را
 گرفته به کابینه امپراطور رفته روی صندلی نشستیم پس لار اعظم هم بود چندی صحبت شد بعد برخاسته مرا
 کردیم امپراطور تا دم پله مشایعت کرده برگشتند لاری الوردی ما بمنزل با فاصله امپراطور باز دید
 ما آمدند باز من تا دم اطاق دوم استقبال کرده دست هم را گرفته آمدیم روی صندلی نشستیم پس
 اعظم هم بود صحبت شد بعد علیحضرت امپراطور کرده رفتند پس از آن نونس پاپ یعنی سفیر پاپ
 به حضور آمد همش لونی تالی او بینی و مرد بسیار زرنگ خوش محاوره ایست بعد از او ایچی کبر فرانس
 آمد همش کوتنت دو که مرد قابل نظر آمد سیاحت زیاد و صفحات شامات کرده و تخصص زیاد پیدا
 کردن مسکوکات و آثار قدیمه و اشیاء کهنه شهرهای خراب و ویرانه های آن صفحات نموده است نشنا
 حفها هم که همش نیک بود معرفی کرد بعد نهار خورده سوار کالسکه شده رفتم باغ و عمارت شنبرون
 عضد الملک در کالسکه پیش مانسته بود بعضی از پیشچتها هم در کاب بودند رفتم با کالسکه توی
 باغ پیاده شده دم دریاچه و فواره بای آب و بالای آبشار که بدریاچه میریزد و جنبانها و سایر جاها
 گردش زیاد کردیم حقیقه در فرنگیست با صفای این باغ کمتر جایی دیده شده است از میان دریاچه و

کابینه
 رفتم
 حضور
 سدید

وسیع و

فواره میچید که هر یک سی و دو ذرع ارتفاع دارد آبش هم زیاد است خیلی خیر عجبی است انسان از تماشا
آن میرفتند و از بالای سنگها که چهار پهلی خوب کرده اند آب مثل آبشار خیلی و عریض بر صد اتوی دریاچه
میریزد وزن و مرد و بچه زیادی در باغ جمع شدند زنها و دخترهای بسیار و شکل میان آنها بود که همه
جا با ما همراهی میکردند هر نقطه که میرفتیم حاضر بودند و مطلقا خشکی نمیفهمیدند رفتم بالای آبشار که شرف
بدریاچه و این دو فواره عظیم بود مدتی ایستاده تماشا کردیم بعد پائین آمده سوار کالسکه شده از چند
آبشار و غیره گذشتیم عمارتی در گوشه حیابانی از سنگ ساخته اند شبیه عمارت خرابه و عمد اطوری
سوناها و سرستون و غیره را ساخته اند که بک آثار و عمارت خرابه و پاشیده بنظر میآید که هر
کس ببیند خواهد گفت که چرا هیچ عمارت خرابی را در چنین باغی باقی گذاشته اند و همین سنگهای سونا
شکسته و غیره را حقیقه از آثار قدیمه و ابنیه خرابه دیگر مخصوصا آورده در اینجا عمارت خرابه
مانند بنا کرده اند از بالا و میان آن آب زیادی بطور آبشار میریزد از اینجا هم گذشته با کالسکه
سربالای رفتم برای تماشای بالای تپه این باغ که تالار و ایوان و عمارت است که ماری زربنا
کرده و از یکصد و شصت سال قبل از بنی آن شده است عمارت زبیده در پای عمارت باز دریاچه
بزرگ است اطرافش چمن گلکاری یکسنگ تمام آب صاف از کنار دریاچه آمده برود تمام داخل دریاچه
شود مرتبه مرتبه چمن است و تپه کوچکی بالاکه عمارت میرسد من از آن پراهنه چمنها بالارفته
داخل تپه بای تالار شده و از اینجا تالار رفتم آن طرف تالار صفتی بود که چشم انداز بدریاچه بزرگ
دیگر و جنگل و چمن و باغ دیگر داشت که این دریاچه منبع همه فواره با آبشارهای پائین باغ است که
اقل و دیدیم هم این قصر کلوزیو است خلاصه بعد از نشسته قدری عصرانه خوردیم در اینجا اسباب
چرخ و ماشینیه است که چون از طرفی میکردند از طرف دیگر نمیگفتند نفر و آن می نشیند
و آهسته آهسته میرود بالای ما این عمارت که چشم انداز خوبی دارد و جوان مخصوص و عضد الملک و
غلام حسین خان را کفتم نشسته رفتند بالا و باز هم پائین آمدند پس از آن پائین آمدیم و سوار کالسکه شده
رفتم باغ وحش که در همین شهر و ن است پیاده شدیم باز جمعیت زیادی از زن و مرد بود و زینانی هم

کوه

که در آن باغ همه جا با ما همراهی میکردند تا ما با مردها و اطفال ما آمدند نزدیک پل دم باغ وحش پیاده
قدی در باغ گردش کردیم شیر بلنک خرش قبل کردن زرافه میمون شتر آبوار قالیهای عجیب لای
که حیوانات شبیه شتر بز و ن که کاوش وحشی است انواع طوطیها قرقاولها و غیره دیده شد
از حیوانات عجیبه و وحش غریبه یک شتر بکی زینانی دیدم که از شیر متعارفی خیلی کوچکتر است نوع
غریبی است بسیار وحشی چشم و سر و دماغش با انسان شبیه است و دیگر کبک میمون سیاه رنگ بود که
چشمهای درشت زرد تری داشت و بسیار هم آرام و بی آزار بود خلاصه بعد از گردش سوار کالسکه
شده باز مراجعت باغ کرده پیاده شدیم و انواع کلهما که از کرمخانه در آورده با درختهای عجیب
در باغ چیده بودند تماشا کردیم خیلی کلهمای خوب داشت چون منچو انتم بحام بروم و در وقت بود
آدمه یکسر رفتم بجان جمجمی که سابقا رفته بودم و بعد از استحمام بیرون آمده کینه تابنا خانه رفتم پس از
اعظم و سایرین هم بعد آمدند مشرب پرده با درختهای عجیب و غریب در آورده و زنها با مردها به
بنیت اجتماع او از بای خوب خوانند بعد از آن تمام آمدیم منزل پرس کار لوس و در اسپرک که رئیس
مجلس وزرای دولت است روزی حضور آمد مرد پیر فریه قابلی است خیلی با عقل و هوش است از طرف
دولت در شورخانه عاتمه و کلامی ملت گفتگو کرده دفاع میکند تفضل شهر وینه مختصر از این قرار است
شهر وین پای تخت اوسترای سفلی است شهر لئیر پای تخت اوسترای علیاست سالسز بونج هم جزو
اوسترای علیاست وین شهر لیت در پستی و کوهی افتاده و توی شهر هم خیلی پست و بلند می دارد
اغلب کوچههای سرازیر و سرد بالاست و قتی که از عمارت دولتی شهر که منزل بود منچو استیم عمارت
شمبرون برویم همه را سربالا میرفتیم و در مراجعت بر عکس سرازیری بود اطراف شهر همه تپه بای
بلند جنگلی است و شهر از هر طرف سر کوب و محلی مشرف دارد این است که بهیچ وجه قلعه و استحکامات
دور شهر ساخته و خرج بمبصری دانسته اند در قدیم و در شهر خندق و خاک ریز داشته که حالا هم آثارش
بعضی با باقیست دولت زمین خاک ریز و خندق را برور یا فروخته یا باغات و عمارات برای
زینت و آبادی شهر ساخته است کوچههای خوب وسیع دارد همه کوچهها از بزرگ و کوچک سنگ

فرش بسیار خوبست سه چهار تماشای خانه دارد و کالسکه زیاد و در شخصه عبور و مرور میکند اما نه بقدر پاریس
 و لندن و برلن تران امی و امنی بوس هم خیلی است که در کوچه های خطر راه آهن سبی عبور میکند اما این
 کالسکه های امنی بوس این کوتاه و پست است و در بالای کالسکه هم کسی نمی نشیند همان بگرته بی نشینند
 کالسکه های راه آهن سبی پاریس همه مرتبه و بلند و بزرگست و قوی که میاید مثل یک گوه است اما امنی
 بوسهای این چون همه از خطر راه آهن میروند که خطر برای پیاده و کالسکه های کوچک دیگر دارد و بر
 خلاف پاریس که علاوه بر آنچه از روی خط آهن میروند نظر بصافی و خوبی فرش کوچه از روی زمین هم
 خیلی میبرند این است که بسیاری از اوقات تا هنگام پیاده با و کالسکه های دیگر رسیده زیر چرخ خوردند
 خیلی خطر دارد برای عابرین خلاصه شهر وین بر شرب با چراغ کار روشن است و خیلی هم کار دارد
 دیگر صورت های خوب و جیه خوشگل که در شهر وین و اطراف آن دم از همه جا زیاد تر و بهتر بود یعنی در
 خاک اطرافش بکفر آدم زشت و بدکل دیده نشد چه دختر با چه زن ها چه پسر با همه در حال و جاهت و
 بدکل مختصر باشماضی است که یا پیر شده یا خلقت محبوب باشند چراغ الکتریکی تیه هنوز در این شهر
 معمول و متداول نشده است کلیسا های معتبر بسیار خوب دارد مخصوص دو کلیسا که بنای آنها خیلی عالی
 و از آثار عظیمه است یکی دو میل و شماره بلند دارد مثل برج و دیگری بکینل که خیلی مرتفع و سرش مخروطی
 و از همه جا پیداست کلیسای بزرگ موسوم به سنت پترز معماری و وضع بنای آن برسم گو تیک
 و در سال ۱۱۶۴ عیسوی بنا شده است و این بنا یک دفعه از صدمه آتش سوخت در سال مکه هزار و سیصد
 بنیت و نه که عهد روفت چهارم بوده مجدداً بنا شده است و بر دو برج بلند آن موسوم به نور
 پاتان است (یعنی برج پاتان) و کلیسای دیگر که یک میل بسیار بلند مخروطی دارد موسوم کلیسا
 اوگوستین است در سال ۱۲۲۱ بنا شده است و بعد بیک واسطه جزا بشده تا در سنه مکه هزار و سیصد
 و هشتاد و سه دوباره معمور و آباد شده است و قبور و مدفن جمیع اموات طایفه امپراطور و اجداد
 شان در همین کلیسا است و روی آن مغار بصفت فاوای معروف که اول حجاز فرنگستان بوده چهار
 شده است از آنجمله قرار شد و شش ماری کر بسین که دختر ماری طراز است موه جاتیکه در این فضل در

بسیار خوبست
 و در کوچه های خطر راه آهن سبی عبور میکند اما این
 کالسکه های امنی بوس این کوتاه و پست است و در بالای کالسکه هم کسی نمی نشیند همان بگرته بی نشینند
 کالسکه های راه آهن سبی پاریس همه مرتبه و بلند و بزرگست و قوی که میاید مثل یک گوه است اما امنی
 بوسهای این چون همه از خطر راه آهن میروند که خطر برای پیاده و کالسکه های کوچک دیگر دارد و بر
 خلاف پاریس که علاوه بر آنچه از روی خط آهن میروند نظر بصافی و خوبی فرش کوچه از روی زمین هم
 خیلی میبرند این است که بسیاری از اوقات تا هنگام پیاده با و کالسکه های دیگر رسیده زیر چرخ خوردند
 خیلی خطر دارد برای عابرین خلاصه شهر وین بر شرب با چراغ کار روشن است و خیلی هم کار دارد
 دیگر صورت های خوب و جیه خوشگل که در شهر وین و اطراف آن دم از همه جا زیاد تر و بهتر بود یعنی در
 خاک اطرافش بکفر آدم زشت و بدکل دیده نشد چه دختر با چه زن ها چه پسر با همه در حال و جاهت و
 بدکل مختصر باشماضی است که یا پیر شده یا خلقت محبوب باشند چراغ الکتریکی تیه هنوز در این شهر
 معمول و متداول نشده است کلیسا های معتبر بسیار خوب دارد مخصوص دو کلیسا که بنای آنها خیلی عالی
 و از آثار عظیمه است یکی دو میل و شماره بلند دارد مثل برج و دیگری بکینل که خیلی مرتفع و سرش مخروطی
 و از همه جا پیداست کلیسای بزرگ موسوم به سنت پترز معماری و وضع بنای آن برسم گو تیک
 و در سال ۱۱۶۴ عیسوی بنا شده است و این بنا یک دفعه از صدمه آتش سوخت در سال مکه هزار و سیصد
 بنیت و نه که عهد روفت چهارم بوده مجدداً بنا شده است و بر دو برج بلند آن موسوم به نور
 پاتان است (یعنی برج پاتان) و کلیسای دیگر که یک میل بسیار بلند مخروطی دارد موسوم کلیسا
 اوگوستین است در سال ۱۲۲۱ بنا شده است و بعد بیک واسطه جزا بشده تا در سنه مکه هزار و سیصد
 و هشتاد و سه دوباره معمور و آباد شده است و قبور و مدفن جمیع اموات طایفه امپراطور و اجداد
 شان در همین کلیسا است و روی آن مغار بصفت فاوای معروف که اول حجاز فرنگستان بوده چهار
 شده است از آنجمله قرار شد و شش ماری کر بسین که دختر ماری طراز است موه جاتیکه در این فضل در



THE EMPEROR OF AUSTRIA

وین دیده شد بود در انا خوب نیست از ناس بسیار خوب داشت که در کخانه عمل میآوردند خیار و اردانا
 مثل همه خیار بامی فرنگستان پوشش برآمد که ما دارد و مثل خیار ایران نیست مزه ندارد که مکت یعنی طالبی آن را
 نوع طالبی ایرانست و اغلب در سر شام و نهار صرف میکنند آلو بالو و کیلاس و چیکت کو چکت جنگلی
 اینخیر سیاه دراز زرد آلودی کم آب و همچنین سیاه میوه جات آمانه این است که در وین تنها میوه خوب
 نباشد در اغلب فرنگستان بواسطه رطوبت هوا و زیاد باران و کمی آفتاب میوه خوب نمیشود مگر در
 کخانه که با تمام زیاد میوه خوب عمل میآوردند چنانکه در پاریس بلوی خوب و در انگلیس بلو و شبلبل خیلی بهتر
 از همه جای دنیا یافت میشود هوای وین در تابستان هم هر وقت باران باشد و باران بار در خلی سرد میشود
 و هر وقت آفتاب شد گرم است که در شکا بهای خوب باغها و پرگهای متعدد با صفا و قنوه خانها و
 کلوب با دارد آمانه زیادی و تعداد شهر پاریس نیست که چها و بولوار باراد درخت نشانده اند اما کوه
 و بولوار درخت در زیاد نیست (روزنامه که بزبان فرانسه چاپ میشود دو نسخه است یکی مسازر
 و وین و دیگری موسوم به داتوب است آمانه روزه چاپ میشود بگفته بگفته بگفته بگفته بگفته بگفته بگفته
 المان هم چند نسخه روزنامه چاپ میشود خلاصه) روز سیزدهم رجب که روز مولود حضرت امیر
 المؤمنین علیه السلام بود بقصد حرکت برخاستم و زیر جنک را که خوانده بودیم بجهت عمل اتباع اسلحه و کفن
 صاحب منصب و غیره بحضور آمد خیلی گفتگو شد بعد علیحضرت امیر طور در ساعت بازده که قبل از ظهر بود به
 منزل آمدند قدری با ایشان نشسته بعد با اتفاق برخاسته از عمارت پایین آمدیم همه صاحب منصبان بزرگان
 دولت حاضر بودند من و امیر طور سوار کالسکه شده بطرف کار مشرق آمدیم مسافت زیادی بود
 جمیعت بسیاری از مردوزن تنها آمده بودند ما رسیدیم بجای علیحضرت امیر طور و دواع کردیم نزد
 خان که بوزیر تجاری ایران روئینه مقرر شده بود بماند تا نظر آقا وزیر مختار مقیم پاریس هم برای
 قرار نامه صاحب منصبان و دادن پول قیمت اسلحه و غیره مقرر شد متوقفا در وینه بماند کالسکه بخار
 و اگون و وزن مخصوص امیر طور است سوار کالسکه شده و با علیحضرت امیر طور و سایرین دیکر با
 دواع کرده براه افتادیم من نهار را تو می و اگون خوردیم سایرین در منزل صرف کرده بودند

راه آهن

Morave Fleine Gulce. Prunn Justerlitz

شب را هم در راه آهن همان طور که کالسکه میرفت خوابیدم صبح روز دیگر یعنی قبل از ظهر وارد سرحد روس شدیم اول از مملکت مراوی دوم از سیلری سوم از کابسی که جزو استان متصرفی امپراطور اطریش است که ششم در شهر اودر برن که شهر کوچکی است و سرحد است با استان متصرفی پروس سمیاعت کالسکه با اینست و تقریباً پانزده رفته در استایون شام خوردند این شهر اودر برن در مملکت سیلری واقع است در این استایون زنهای بسیار خوش شکل ابتاده و جمیعت زیادی دور کالسکه با جمع شده بودند پای تخت مملکت مراوی شهر برون بردست که جنک معروف است امپراطور که در عهد ناپلیون اول شد در اوسترلندز یکی این شهر واقع شده و ناپلیون فتح کرده پای تخت سیلری تر و پوپ پای تخت کلسی لامبرک است که شب که ششم دیده نشد بعد از آنکه شام خوردند و کالسکه حرکت کرد داخل خاک کلسی شدیم در استایونی چند دقیقه کالسکه ایستاد جمیعت زیادی برای تماشا آمده بودند نزدیک غروب بود شخصی سبزه رنگی که ریش قوی سیاه و باهل مشرق زمین شباهت داشت سبب بزرگ میوه زرد آگونی در دست داشت میوه خنک بصنیع الدوله کفتم پول بده از این زرد آلو با بخر بیاوردم کالسکه ایستاد زرد آلو فردش را صد کرد او هم برای اینکه وقت تنگ و کم مانده است زن حرکت کند و مشتری برای میوه او پیدا شده است بخیل دید رو بو آگون پایش بند شد خط راه آهن و خورد زمین سبب فساد کل زرد آلو با ریخت روی خاک همه مردم یکدفعه خندیدند مردم که جمالت زده ایستاد حالاً یکطرف خفت افاد آن طرف دیگر ریختن زرد آلو با با تعجب و تفکر با بر زمین زرد آلو با نگاه میکرد من بصنیع الدوله کفتم تمام پول زرد آلو را بده و حکم نبارت زرد آلو کن همین طور شد یکدفعه زن و مرد یکدفعه ایستاده بودند نما مار ریختند روی زرد آلو و فوراً همه را جمع کرد خوردند و این عمل دیگر باره مایه خنده مردم شد خلاصه شب در تو می آگون گذشت صبح که برخاستم بشهر بروی که نزدیک سرحد روس و آخر کابسی است رسیدیم فوج پیاده ایستاده موزیک میزدند جمیعت زیادی شده در استایون آدم پائین الی آخر صف فوج رفته و بو آگون بر کشتم که انوش و سایر صاهنصبان اطریش که همراه بودند آمده عرض شد لیکن ابدالی را از می ویلوف که اصل سرحد

Milutine

و از اینجا الی اینجا پانزده دقیقه باره آهن مسافت بود همراه آمدند خلاصه رسیدیم بر اوزلی و بلوک که استایون روسها بود و صاهنصبان و مامورین روسیه اینجا حاضر بودند فوجی ایستاده موزیک میزدند پیاده شده الی آخر صف سر بار رفته بعد آمده کالسکه با وزن مخصوص اعلی حضرت امپراطور روس که آورده بودند سوار شدیم اطلاق ما و همچنین منازل سایرین بسیار خوب و خوش وضع بود و همه بهم راه داشت چون پرسش مخفیوف ناخوش بوده جنرال اچودان کوشکوف در عوض او از جانب امپراطور بهمانند مامور شده است با همان خدمه و پیشخدمتهای سابق و غیره و میلوین سپه و زیر جنک هم که دفعه اول جزء هماداران بود حال نیر آمده است حاکم و یجنی و کیف که مرد بسیار معتبر است حاضر بود و بحضور آمد نسبت با التفات شد در اینجا وضع خاک و زمین و مردم و رعیت سکنه و قشون حتی حیوانات از کادو کوسفند و غیره بالمره عوض شد و تغییر کرد که هیچ شباهتی بطرف نستان الما و غیره نداشت خلاصه باره و غیره را از ترن اطریش حمل این ترن کردند و مدتی طول کشید تا همه کار منظم شده و هر چیز و هر کس بجای خود قرار گرفته زن رو بولاد قفقاز حرکت کرد از مملکت اطریش که که ششم ابالی بر ملک را وضع دیگر و با هم مختلف دیدم یعنی ممالک متعلقه با اطریش که الی سرحد روس طوایف مختلفه و بر طایفه لباس علیجه داشتند و همگی از عجایب و قابل ملاحظه و تامل است که در نقل و تحویل از مملکتی بملکت دیگر همین قدر که از خط سرحد تجاوز میشود اوضاع و اشخاص و حالات عاذاً یکبارگی تغییر کلی و واضح میکند بطوریکه کمتر چیزی از آن بوضع مملکت پیش شباهت دارد باری از جمله طوایف یهودی خیلی دیده شد و رعایای اینطرف نسبت بسکنه اطراف وین قدری فقیر و کم رعیت بودند و رفته رفته آبادی هم کمتر میشد تا همه صحرا با طبیعت سبز و خرم و پر گل و جنگل بود و زراعات زیاد هم دیده شد که همه را با کمال نظم و خوبی کاشته و عمل آورده بودند حالاً اول در و کندم بود اما از وین که در آمدیم رفته رفته هر چه سمت مراوی و سیلری و گالیسی نزدیکتر میشدیم هوا سرد تر و سیلاب زیاد تر میشد بطوریکه در بعضی جاها کندم و جو سبز بود و هیچ آثار زردی نداشت لباس امانی اینطرف با از زن و مرد خیلی عجیب است خلاصه دیدیم داخل خاک روسیه که شدیم چنانکه پیش اشاره شد وضع

و حالت طبیعت صحرا با غیره با لمره بانسان تغییر کرد مثلاً زراعت طور دیگر است اما هر جا که توانست
 از بر قسم زراعت کاشته اند باقی دیگر زمین مرغ است و کلزاید اینجا با هم بعضی مزارع را درو میکردند و بعضی
 دیگر جاها سبز بود و زریسه بود در اغلب تناسیونهای شهر باوجا با هم جمعیت زیاد و نظام با
 موزیکان حاضر بودند که با این آمده کردش میکردیم سه شب متوالی در کالسکه بخار خوابیدیم یعنی با خاک
 اطرش چهار شب تمام متصل در راه بودیم تا بولا دقفقار رسیدیم روز چپشنبه ۱۲ رجب سه ساعت
 بغروب مانده بود که وارد بولا دقفقار شدیم و در سیمت چهار شبانه روز جز توقفهای مخصوص معین
 در تناسیونها و غیره دیگر کالسکه متصل در حرکت بود و در ۹۹ ساعت از زمین بولا دقفقار مسافت
 بودش ساعت از اوقات و مدت توقف در تناسیونها و غیره فرض میکنیم نو ساعت
 دیگر علی الاصل در حرکت بودیم و هر ساعتی بهت فرسنگ راه طی میکردیم که از زمین تا بولا د
 قفقار نشد و سی فرسنگ مسافت است که در چهار شب و سه روز طی شد اما حرکت این
 چند شبانه روز خیلی زحمت داد بخصوص دو روز غالی سنگ که سینه بار ادیت و دست و روم
 سیاه کرد در خوابیدن شب هم خیلی زحمت داد و روی نیم گت کوچکت که درست انسان نمیتوان
 جا بجا بشود و اما الحمد لله تعالی من در محال استراحت میخواهیدم و بسیار خوش میکشتم و باز این
 زن روسها از سایر زنهای فرنگستان وسیع تر و بهتر است اما تماشای صحرا با و آبادی هات
 و کلهها و چمنها و ایلیجههای سب و مادیان و کلههای کوسفید و کاه و خوک و قاز و مرغابی و مردم
 مختلف مختلفه و طوایف مختلفه بالباسهای مختلفه آنقدر خوب و دل چسب بود که انسان نمیتوانست
 هیچ کاری بکند مگر متصل سر از پنجره کالسکه بیرون کرده تماشا و تفریح کند اول بهار که این صحرا با بطن
 مسکو و پتر بورخ میرفتیم هنوز در دست از صحرا با علف و گل در نیامده بود حالا که دو ماهی گذشته
 کل صحرا با تا چشم کار میکند انواع و اقسام گل است که در بر دو قدم میتوان صد قسم وزنک کل چید
 علف و گل در بعضی جاها با انقدر بلند شده که مثل جنگل بود اغلب صحرا با مالامال از گل نمیکشید بود و
 همچنین کلههای زرد و سرخ و سفید آبی در بسیاری از صحرا با بخصوص در نزدیکی بولا دقفقار خیمتهای

روز چپشنبه
 رجب

زرد رنگ گاهی انقدر بود که چشم خیره میشد و دیگر ختمی کلی بسیار خوش رنگه رنگ شکوفه بود و بهمان اندازه هم
 زیاد بود خلاصه از شهر کیف نصف شب که در خواب بودیم عبور شده بود اهل شهر چراغانی بزرگ
 کرده و همه در تناسیون آمده بودند بسیار تأسف خوردیم که چرا در نبود که اهل شهر را ببینیم و گردش کنیم
 روز دیگر شهر کورسنگ رسیدیم از دور خیلی شهر فکلی بنظر آمد در روی دوپته بزرگ واقع است
 دره با این دوپته هم عمارت و خانه و آبادی دارد کلیسا با بای بزرگ خوب و باغات و جنگل و سبزه
 نوی شهر و اطراف زیاد است رسیدیم با تناسیون حاکم قلمی شهر غایب بود ما نایب الحکومه که چون
 معقولی بود با حاکم نظامی صاحب منصبان زیاد و فوج و موزیک و زن و مرد تماشای زیاد و
 در تناسیون حاضر بودند پیاده شده الی آخر نصف نظام رفته احوال بر رسیدیم مورد کشیدند بعد در شکر
 حاضر کردند سوار شدیم نایب الحکومه که جوانکی بود او هم در جلو ما نشست رفتیم بگردش و تماشای
 شهر اسم نایب الحکومه که اسنو پوسکی است رودخانه سیم که از زیر شهر میگذرد چندین بزرگ نیست
 آبش هم بجز آبست از پل آن گذشتیم قدری سر بالا رفتم تا بدر و از راه رسیدیم از کوه وسط شهر را دیدیم
 سنگ فرسهای کوچکی بسیار درشت و نامهور بود در شکر را گان بدی میداد اغلب اهل شهر بر
 تماشا با تناسیون راه این رفته بودند شهر خلوت بود در باغ عامه شهر پیاده شده قدری گردش
 کردیم باغ کوچکی است و شهر چندین بزرگ نیست باید تخمینا سی و پنجاه نفر جمعیت داشته باشد
 اول خیابان نازه والو بالو و غیره بود بعد از قدری گردش باز سوار شده برگشتیم بر راه این میرزا احمد
 مستوفی کیلانی که فسخ غزیت مک کرده با ایران مراجعت میکند همراه بود او و پسرش و مسوومینه
 دندان ساز و باغبانهای فرانسوی و بنا بای ایرانی که در پاریس کار میکردند و چند نفر دیگر از این
 زن پیاده شدند که از راه دیگر به سارتنسین و حاجی ترخان رفته با ایران بروند خلاصه را دیدیم
 ما رسیدیم با تناسیون مارینویا دیدیم حکیم الممالک را که از زمینه با بارهای دولتی و غیره پیشتر فرستاده
 بودیم بولا دقفقار برود و از سر حد روس تکرار شد که از آن راه رفته بروید به سارتنسین حاجی
 ترخان و بیاید به پتر و فسکی و بکشی ما نمی شود او را اینجا دیدیم بعضی فرمایشات شد و حکیم الممالک ما میرزا

Strem
 *
 Jarmenpachsky
 *
 Jantzine
 *
 Jetrovsky

احمد خان قونول حاجی ترخان که در این سفر همه جا همراه سپهسالار عظیم بود رفتند یعنی قرار شد که بعضی بار
 باینکه در کورسک گذاشته شده بود حکیم با بخارفته و آنها را هم برداشته با دندان ساز و نیز از عهد بود
 و غیره بودند حاجی ترخان خلاصه بعد از تمساعی معطلی باز آمدیم یکساعت از شب گذشته شهر خروگ
 رسیدیم حاکم شهر و کل صاحب منصبان و فوج و موزیک و زن و مرد در استایون حاضر بودند رفتیم پایین از
 جلوصف نظام گذشته احوال برسی کردیم بود کشیدند بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش شهر اگر چه
 چراغ کاخیلی در شهر میوخت اما تاریک و سرد بود و باران هم میبارید زود برگشتیم براه آهین خوایم
 حرکت کنیم گفتند سپهسالار عظیم و امین سلطان عقب شما آمدند بشهر معلوم شد ما را در شهر کم کرده بودند
 خیلی معطل شدیم تا رفتند آنها را پیدا کرده آوردند سوار شده را ندیم شب در راه آهین گذشت و صبح را
 باز تماشاکنان میراندیم تمام صحرا سبزه و گل و حاصل خرم بود ما رسیدیم بکنار دریای آزوف شهر
 تعان روغ یکساعت و نیم از ظهر گذشته بود در استایون حاکم و صاحب منصبان و فوج نظام و غیره
 بهمان فاعده های سابق ایستاده بودند پیاده شده احوال برسی کردیم و بعد سوار در شکه شده رفتیم
 بشهر سپهسالار عظیم و غیره در رکاب بودند رفتیم بخانه محقر کوچکی که امپراطور الکسندر اول در آن
 خانه وفات کرده بود بهمان صندلیها و همان میزها و اسباب اطاق بهمان وضع که در آن اوقات بوده
 نگاه داشته و هیچ وجه تغییری نداده اند چون الکسندر بسیار مقدس بوده است و جمیع اسفار و جنگها
 اسباب و طرزات عبادت او را که در معابد و کلیسا با رسم است متبایمی کنند از قبیل صوت
 حضرت مریم و عیسی و غیره در روی چوب و پرده همراه میبرده اند که در وقت عبادت استعمال
 میکرده است بهمان در نصف اطاق چیده اند و در محلی که بهما بخانوت شده است روی فرش
 از آهین محقری کشیده از سایر جا های اطاق مفروز کرده اند که نصفش پشت اسباب عبادت و نصف
 دیگر بیرون بود که دیده میشد و شمع در آن بزرگ با شمعهای کلفت و آبجیل و غیره در آنجا بود این
 مکان را در مملکت روسیه خیلی مقدس و محترم میشارند فی الحقیقه همین طور است امپراطور الکسندر
 گذشته از اینکه پادشاه بزرگی بوده و با ناپلیون اول امپراطور فرانسه و دولت عثمانی و غیره جنگها

Stavropol
Stavropol

زیاد کرده است و دو دفعه با سلاطین اروپا معاذا اخل باریس شده است مردی بوده مقدس و خدا
 ترس و بعد از آن نام جنگ فرانسه و ناپلیون از شدت خشکی باین شهر آمد از نو اختیار کرده عبادت
 میکرد و ما همین جانا خوش شده فوت شد در سن چهل و هشت سالگی خلاصه اطاقهای دیگر هم داشت
 مثل خوابگاه امپراطورین زنش و غیره که بهمان حالتها مانده است بعد آمدیم بیرون شهر محل مرتفعی است
 که از آنجا دریای آزوف پیدا بود اما آبش بواسطه کمی عمق بسیار بدرنگ است در اوقات جنگ
 سو استاپول کشتیهای کوچیک کلبیس و فرانسه از دهنه تنگه کرج که قلعه محکمی بوده است گذشته داخل این
 دریا شده شهر طغان روغ را بوم بار در کرده یعنی چنپاره زده خیلی غرابی رسانده بودند شهر خندان بزرگ
 نیست و وضع کوچا و دکا کین و غیره شبیه بسیار شهرهای روس است چنانکه اشاره شد شهر قدری
 در بلندی واقع شده است غله زیاد از این شهر حمل بمالکت خارج میشود و تجارت عمده است
 این همه غله که در روسیه میکارند خیلی زیاده از مصرف خودشان است این است که کشتی کشتی از این
 شهر و شهر رستو و حمل دریای سیاه کرده بسیار مالکت اروپا و غیره میبرند شهر رستو هم در کنار رود
 دن واقع است که همین دریای آزوف میریزد و از این شهر دهنه رودخانه دون که بدریا میریزد
 باد و برین پیداست اما شهر رستوف قدری بالاتر است پید نیست گویا فاصله این شهر تا رستوف
 بیست فرسنگ کمتر باشد خلاصه آمدیم براه آهین سوار شده را ندیم تا مسافت زیادی راه از
 نزدیکی دریا بود این دریای آزوف اگر چه وصل بدریای سیاه است اما میتوان گفت در حقیقت
 خود یک دریاچه علیحده است در قلعه و بندر کرج بک تنگه بسیار باریکی است که آب ببحر سیاه داخل
 این دریا میشود خلاصه رسیدیم بشهر رستو و این شهر در کنار رودخانه دون واقع است و حکومت
 علیحده است حاکم شهر و سایر صاحب منصبان و غیره حاضر بودند یکفوج توپخانه هم صف کشیده بود
 الی آخر صف رفتیم موزیک زدند با طاقهای امپراطور که در نزدیک استایون است رفته قدر
 نشسته و باز آمدیم بگارسوار کالسکه شدیم طول کشید تا کالسکه حرکت کرد و جمعیت زیادی هم از زن
 و مرد بود و بعد رانده قدریکه رفتیم از پل بزرگ آهین خوبی که روی رودخانه بسته بودند عبور شد کشتیها

Selwtopol
Jagannog
Postow
Don

بادی تجارتی که محل غله بجاج میکند خیلی رفیع خانه اینساده بود قدریکه دور شدیم تمام شهر که در روی تپه
 ممتدی واقع است پیداشد خیلی آبادی دارد و شهر طولانی وضع پر کثرت پر جانوار است و خیلی خوب
 و خوش منظر از دور بنظر میآید قدریکه رفتیم زمینها با تلاق و مرداب است و کمپانی راه آهن در اینجا
 خیلی زحمت و خرج کرده است تا راه آهن ساخته شده چقدر با خاک خشک باید دستی بیاورد در
 این راه بریزند تا زمین سخت شود که بتوان روی آن اسنک فرش روی سنک فرش را پل گذاشت
 باز هم الآن عمل زیادی کار میگردند بلکه متصل باید کار کنند و الا بسیار خطرناک راه است از یک
 مردابی که تجاوز از هزار ذرع طول داشت یک پل بسیار کم عرض باریکی ساخته بودند که این همه کالسکه
 بخار و ترن ما از روی آن گذشت خیلی احتیاط داشتند تا آنجا که بخاطر که ششیم دو فرسنگی که را ندیم
 راه خوب و محکم شد خلاصه همه جا طی راه کرده تا در همان تاریخی که نوشته شد وارد ولاد قفقاز
 شدیم در استایون آخر که از اینجا بود ولاد قفقاز میرسد ایستادیم گفتند سپهرین میرزا اینجا بد بخور سایه
 احضار شد همش محمد علی میرزا و جوان بسیار خوب معقولیت لباس رسمی صاحب منصبی روس پوشیده
 بود در جنک عثمانی در سمت ارزنة الروم همراه قشون روس بوده زخم جزئی هم برداشته است
 میگفت چندی حاکم حسن قلعه عثمانی بودم جزا مال و روله حاکم استوار پل با سپهریان با پیش و غیره
 بحضور آمدند این حاکم بر دوپایش از چوب است یک عصائی در دست دارد راه میرود قوی
 این جزا سربشک بوده است در اردوی مشق که جانشین قفقاز بسر کشتی رفته بود در مرز است
 این جزا با بعضی صاحب منصبان دیگر سر راه ایستاده بودند ابهامی کالسکه جانشین هم کرده بجای
 نفر صاف منصب خورده همه را زمین میآورد و سایرین چندان صدمه ندیدند اما این با پایش زیر عاوه
 مانده خورد شد بر دو پا بریدند صحت یافت و الحال در کمال صحت و جوان با بنیه است و حاکم
 استوار پل و داماد پرنس میرسکی است دو شب در ولاد قفقاز توقف شد حام هم رفتم حامی
 کوچک و مال حاکم بود همان کالسکه چاباری که از کنار اس سوار شده الی ولاد قفقاز آمده بودیم
 باز آورده بودند سوار شدیم و الی کفیم عوض کرده کالسکه دیگر بیاوردند شب بعد از شام رفتیم باغ

عمومی شهر که باغ وسیعی است ابل شهر چراغان کرده بودند و بالادند سپهسالار عظم و سایر ملترین و صاحبان
 روس همه حضور داشتند جمعیت زیاد می آید از فرنگی و ایرانیها و غیره که در اینجا کسب تجارت می کنند
 بودند و در مالاری شبیه بجلاه فرنگی که از چوب ساخته بودند شده روی صندلی که در بالا گذاشته بودند
 نشیتم تا لارا رضا جمنصبان و زینهای معتبرین بر بود یک دسته خواننده زمانه با یک معلم مرد که کما کما
 هم میزد و مجلس خوانند و بعد همه از زن و مرد رقص کاملی کردند بعد از آنما آمدیم منزل بن بر دو شب
 کل شهر چراغان کرده و همه جا را با پر قنای الوان زینت داده بودند در حاکمیت روسیه کما کما
 کردان همه جا خیلی مرغوب است و زیاد میکارند معلوم شد که تخمه آن همه عینها مخصوص زینا
 متصل شکسته بخورند اسم این کل در فرانسه تورنیل * (شنبه نوزدهم از ولاد قفقاز سست
 قبل از ظهر حرکت شد همه صاحب منصبان مردم متفرقه حاضر بودند سوار کالسکه شده را ندیم قراق
 مخصوص امپراطور پهلوی کالسکه چی نشسته قراقهای دیگر پیش و پهلوی کالسکه دار اگر فستند و در
 بر جا پارخانه که اسپها عوض میشد و سوارهای قراق هم عوض میشدند و این قراقها همه از قراقها
 ایالت ترک هستند که از آن عبور میکنیم در ایالت ترک طایفه قراق و طایفه چچن با هم مخلوط
 سنگی دارند و پای تخت این ایالت همین شهر ولاد قفقاز و جز حکومت جانشین قفقاز است
 بیست هزار سوار قراق دارند اغلب هم در این اوقات مأمور اردوهای طرف عثمانی بودند
 و هستند طایفه چچن چون همه شافعی مذنب و از زمره اسلامند و قدری شرارت و رشادت
 و خود سری هم دارند برای اینکه تنها نباشند دولت قراقها را آورده ردوبات و این نوع
 با آنها همسر و مخلوط کرده است که نتوانند شرارت و بزرگی کنند با و جوان در همین جنک
 آخر با عثمانی بعد از شوریدن بعضی از طوایف چچن و داغستانی در حوالی سوخوم قلعه این چچنها هم بنا
 شرارت و بزرگی گذاشته و از خودشان رئیس انتخاب کردند تا اینکه بعد از چند جنک دولت
 روس همه را تنبیه و سیاست کرده آرام شدند بسیار مردمان قوی بنیه و خیلی اجتناب و مثل ما هم
 حیوانات هستند شبیه قراق است بلکه اصل لباس لکزی و چرکسی همین است و قراقها اند و اقباک

Journaal

Sherech

کرده اند همه خیلی بلند قامت و قوی شکل و درشت استخوان هستند زان نشان اغلب قرمز می پوشند
 وضع لباسشان بعضی مثل لباس زنهای تخمان است خودشان هم کمال شباهت صورتی و موهنی تبرکانه دارند
 و اصل این طایفه از طوایف مغول جنگی هستند که بعد از قتل و غارت ایران و ترکستان از راه قفقاز
 باین سرزمین و حدود روسیه آمده سکنی گرفته اند چون این صحرا با پر علف و مرتع خوبست و برای
 چرای مال و گاوهای کله و پرورش مادیان و ایلی بهترین جا بای دنیاست اینست که احوال در این
 حدود زیست کرده اند در ایالت ترک باید یکصد و بیست هزار نفر از طایفه چین باشند اما قراق
 هم که مخلوط با اینهاست پنج کتار چین نیستند و بر حسب قوت بدنی و سلامت مزاج و رشادت
 و سواری است بلکه از چینیها هم بهترند چرا که دولت از قراق سوار و نوکر میکند و از چین با نمیکند
 و قراق در نوکری دولت تربیت شده این است که در علم و فنون سواری بر چین با تفوق دارند
 اما از چین با هم در وقت ضرورت نوکر چریک میکند قراقها در دبا نیکه سکنی دارند زراعت
 میکنند ولی ایالت هیچ وجه بدولت نمیدهند مالیاتشان همان سوار است اسب و لیاس
 و قه و زمین و یراق و طلا پنجه هم بپای خودشان است اما تفنگ و توره خانه را دولت میدهند
 و در سفر با جیره هم میدهند زنهای قراقها هم بعضیها صورتا شبیه بزخان هستند اما لباسشان بطرز
 روس و آرامنه است در میان زن و مرد قراق و چین لباسهای الوان از قبیل سرخ و زرد و غیره
 بسیار خوبست قراق و چین خیلی معتقد برش هستند و اغلب بشهای بلند بزرگ دارند اما
 رنگ ریششان اغلب بور و زرد است خلاصه را ندیم و شب خیلی باریک آده بود زینها گل
 بی کرد و خاک بود راه امروزه ای منزل که پیش کرد نوای است صد و چهار روس روسی است
 که تقریبا چهارده فرسنگ باشد تا سه فرسنگ که را ندیم صحرای صاف با صفائی بود مثل بهشت
 که یکسره گل سفید و زرد و آبی و غیره روینده بود بعد کم کم دره و مایور باز زیادت بهم شد تا
 برو دخانه کوچکی رسیدیم که همش سوخا است ازین جور کرده بعد بدیه ناصر کورت که سکنه اینجا طایفه
 انقوش هستند رسیدیم که از همین دیه قراق و چین می نشینند ای ایالت ترک انقوش هم طایفه چین
 می

بیره از ۱۲

زمین اینجا با قدری تغییر کرده از آن کل و سبزه و طراوت و صفای که در ارضی سابق بود افتاد یعنی ای گورنوکا
 صحرا اینروز خرم است اما مخلوط بخار شتر و سایر بوته ها و علفهای هرزه دست راست همه جا رودخانه
 سوخا از دور میکند و آن طرف رودخانه صحرائست یکسره جنگل آمانه بلند بعد از آن ای دو فرسنگ
 میرسد به تپه های بزرگ شبیه کوه که باز همه جنگل است و عقب این تپه ها مسافت زیادی کوه
 بزرگ بلند قفقاز است که از دریای سیاه ای بحر فر کشیده شده است و اکثر اوقات قله های
 این کوه مه و ابر است که مرئی نمیشود و این رودخانه که از دست راست میکند رود داخل روستای ترک
 شده بد دریای خزر میریزد و چون مسافت زیادی بجایه داشت دیده نمیشد خلاصه نما را در
 سلسله آوز کا پاکه دیه قراق نشین و خیلی بزرگست صرف کردیم اسبها عوض شد این دبات وضع
 خوبی است دیوار باغها همه از چوبهای بلند چوبست که چاه طولانی و مستقیم و عریض اما خانه و آباد
 نکند و دور از هم است این دیه دو هزار نفر جمعیت دارد محلی برای ما چادر زده همیا کرده بود
 از صاحبان بهر امان و مردوزن قراق و غیره جمعیت زیادی بود بعد از نما را بل دیه ساز زده
 و آواز خواندند و قدری قص لکزی کردند سازشان شاخ گاوی بود سوراخها کرده صدای نوبی
 خوبی میداد یک دایره هم دست جوانی بود شخص دیگر با دو چوب آرا میزد و سایرین دست
 میزدند یک نفر سپر با یک دختر هم سپر قصیدند آن سپر یکدانش قه برهنه و دست دیگر طلا پنجه داشت
 قه را از دیکت بریش و طلا پنجه را از دیکت بر عقب دختر گذاشته میرقصیدند خلاصه سوار شده
 رانده دو ساعت بغروب مانده وارد گروزنای شدیم که منزل شب است اردویی از
 سالدات روس صاحبان زمینهای اینجا بود جمعیت کثیری بهم از تجار ایرانی و روسها و قراق
 و چین و غیره بودند زنهای صاحبان زمینهای فرگستان بودند پیاده شده نصف
 نظام کشیم این فوج موسوم ب فوج الکسی سپر امپراطور و بسیار خوب فوجی بود مشق کرده موزیک زدند
 سالداتهای اردو ناس آمده را پوررت دادند و باین عبارات بزبان روس شفیق زده
 کلم کردند و اشه شاخ کوی دی حیو و فو سانسایت بلا غو با لوجو یعنی علیحضرت پادشاه

Ordermanee

شما همه چیز بجای خود تقسیم است خلاصه بدیم باطابق عمارت این عمارت امر شال بار نیاتکی ساخته است
 عمارت خوبیت منظر با باغ دارد اما آنقدر جمعیت زن مرد و باغ و پهای منظر برای تماشا جمع
 شده بودند که میشد بجزه را باز کرد همه همراهم در این عمارت منزل کردند شب در باغ نورگان
 روز و دو ساله آنها انواع واقسام رقصا خوانندگیا کردند خیلی نمائند داشت اینجا قصبه است بزرگ
 و در حقیقت محل اردوی قشون است همیشه برای نظم صفحات و غنسان و طایفه چمن و غیره در اینجا
 قشون و صاحب منصب زیاد ساخلو دارند و اصل بنای آبادی اینجا سردار بر ملوک کرده و حالا
 کم کم بخارگاه هم شده است جمعیتش سواهی قشونی هفت هزار نفر است و همیشه سه چهار هزار نفر قشون
 هم در اینجا ساخلو است هوایش گرم و از میوه جات خیار خوب و هندوانه و خربوزه کوچک
 بد و سیب زرش دارد و زرت کاری زیادی هم در اینجا میشود که دانه اش را آورده مانده میکنند
 از ولاد فقار مسافت سه فرسنگ اول بدیه ناصر کوت میرسد که سکنه اینجا طایفه انقوش
 هستند که تیره از طایفه چمن است بعد از این دیر روسکی که قراق نشین است پس از آن ناظران
 که سکنه اش ایضا قراق است قلعه کوچکی در ساحل رود سو بخای روسها بنا کرده که همیشه محل ساخلو سا
 لذات است قراقخانه بای چوبی بلند که باز در بان باید بالا رفت در غالب آنها ساخته اند که همیشه
 کینفرنگ قراق اول اینجا ایستاده دیده بانی میکند بعد از آن دیر پلپیف و قراق نشین است بعد قرقه
 بلاغ ایضا قراق نشین است پس از آن امین گایا که دست راست و خارج از جاده بود و سکنه
 اش قراق بعد اسلیر اوور گایا قراق نشین بعد بخجانی لوفس گایا قراق نشین است بعد ساشکی
 بعد شاماپورت بعد زاخانیورت بعد الحان یورت بعد کوزونوای که منزل بود و در سال ۱۸۱۹
 عیسوی بر لوف سردار بنا کرده است امروز چهارده فرسنگ راه آمده ایم یکشنبه سیم
 رجب در ساعت ده قبل از ظهر از کوزونوای حرکت شد و فوج تمام سردار ایستاده سلام
 داده بود و کشیدند از قصبه خارج شدیم صحرا مثل دیر و زملوار علف هرزه و خار زیاد و گل خطمی
 زرد و قرمز و سایر گلهای مخلوط بهم است بعضی جاها یکسره خار بود بعضی دیگر مخلوط گل و جنگل کم

Pauze Wlae
 the Pau-
 remember the Emroloff

و بوته زرشک و غیره دست راست مسافت نیم فرسنگ تپه با بود که جنگل داشت تا انبوه نبود
 و پشت تپه با بقاصله دوسه فرسنگ منتهی برشته کوه بزرگ قفقاز میشد دست چپ هم مسافت
 دوسه فرسنگی تپه و ماهور بود تا به او ماخان پورت رسیدیم یعنی بعد از یکت آبادی و چا پارمانیه
 که اسب عوض شد باین دیر رسیدیم از رودخانه ارفون عبور کردیم که بل خوب آبی و آب زیاد است
 بدی داشت اینجا با کلیه طایفه چمن می نشینند دیگر قراق مسکن ندارد و سر باز خانه و محکم از دولت
 در اینجا است که همیشه یکفوج سالدات و قراق ساخلو هستند در چادر یکم برای ما میان آبادی زده
 و اسباب میزدنهار حاضر کرده بودند پیاده شدیم هوا خیلی گرم بود و جمعیت زیادی هم از هر طایفه
 و طبقه از روس و قراق و چمن و لکزی و غیره جمع بودند زنها و دخترهای طایفه چمن اغلب یکچار قد
 بندک سیاه رنگی در سر داشتند قبا و شلوارشان با بامنه شبیه بود و خور با اسباب و آلات نقره
 زیاد زینت کرده بودند لباس این زنها بچند طایفه شبیه است هندی گبر ترکمان زنها پیر با
 و مرد با حاضر ساز و رقص بودند قراق انبای قص و آواز را گذاشته یکدسته زن و مرد چمن دسته دیگر
 قراق میرقصیدند و مینواختند خیلی نمائند داشت هیچ چیزی نیست که اسلحه نداشته باشند از اطفال
 گرفته تا مردهای پیر حتی چوپانها همیشه یک قمره در کمر و یکت طپا پنجه بلند چقماقی به پشت شال زده
 و ده تیر بار و طوقار بای سینه دارند خلاصه بعد از نهار سوار کالسکه شده راه زده تا رسیدیم
 بمنزل که خاصه پورت میگویند از اینجا که نهار خوردیم به بعد سهیت صحرا و وضع کو بهما قضیه کرده
 تپه و ماهورهای طرفین صحرا دور افتاده دست چپ تا بهر جاشیم کار میکرد صحرائی بود صاف
 و سطح بدون تپه و کوه لیکن بر علف و گل و خار و گنگت بوته زرشک و بوته درختهای جنگلی بود
 که نشان ازین میداد که در قدیم جنگل بزرگ بوده و بریده اند که حالا از ریشه سبز شده است دست
 راست بقاصله دو میدان تپه بای است که همه جنگل است اما نه بلند همین قدر است که تپه بار
 از برك سبز پوشانیده است و پشت این تپه با مسافت زیادی باز همان رشته کوه بزرگ
 قفقاز است و الی منزل همین طور بود مگر اینکه قدری که را ندیم طرفین راه کم کم تا چند فرسخی جنگل انبوه

کوناة اشتیج حیوان و پرندة در این صحرا با بخر قمری و بعضی مرغهای کوچک دیگرند بدم همین طور
 به رویه و آبادی که میرسیم خواه اسب چا پاری عوض شود یا نشود جماعت چمن و غیره از زن و مرد
 همراه ایستاده و نان و نمک و هندوانه و خیار روی میزی گذاشته بودند ما قدری ایستاده
 احوال پرسیدیم پس از آن خواه اذن داده شود یا نشود زن و مرد میان صحراهای رقص و بازی و
 میگذشتند با وجود این زنهایشان باز با کمال شرم و خجالت رقص میکردند این صحراها و مسکن چمنها
 در دو خانه و آبهایشان بسیار غم انگیز و دلگیر است همه بیکو وضع و یک طور و حالت هیچ جا صحرا
 و آبادی منقح نیست خلاصه دو ساعت بغروب مانده وارد منزل خاصه پورت شدیم پرس
 و القور و کی اجدان امیر طور که کمان دان مسکینه صاحب منصب کل این صفحاست با همه صاحب منصبان
 و فوج و موزیکان حاضر بودند تا آخر صبح فوج رفته احوال پرسیدیم این فوج با هم مرشان با رایتیکی
 است مشق کرده از جلو گذشتند طوایف مختلفه غریبه هم چلی بودند از چمن که رعیت این نواحی هستند
 و یهودی که در اینجا تجارت میکنند و قراقا و روسها بیکه از اهل قشون و نظام هستند باز نمایان
 اینجا متوقف و ساخلو اند و تجار برای شیعه از اهل قزاق که شهرت در بهشت فرسنگی اینجا و در
 کنار رود ترک و اقصت که برای آمدن بحضور ما بایکفر آخوند با اینجا آمده بودند ابالی این شهر
 تا ما شیعی ندیدیم بخت خلاصه بموای اینجا چلی گرم بود موزیکان زدند باز سالدا تمارقش کرده و
 خوانند زین پرس و القور و کی بر او زاده و القور و کی وزیر مختار روس است که در عهد شاه
 مرحوم و مدتی هم در سلطنته ما مقیم در بارطران بود و هات عرض راه امروز اول او ستار و کور و وی
 که هنگام عبور از ره ارتون دیده شد و روها قلعه کهنه در اینجا دارند که همیشه محل ساخلو سالدا
 بعد از آن بغاصه بکفر سنک رودخانه چو کا بود که پل داشت و آبش کم و بد بود پس از آن بد
 او ما خان پورت رسیدیم رودخانه کدر فراتزدیک آن میگردد و بعد دیدیم ایستی سوکه آبش
 بد و کور دست و همان آبراجبور مردم باید بخورند بعد از آن بقاضی پورت از طوایفی که
 اینجا با سکنی دارند از تیره چمن مثل نویدی و خوش کدی و از اینجا بدیه کرزال بعد از آن از ره

Prince Dolgorouky

Commandant

Militsure

آن موجود شد کالسکه را با آب زردن آتش بد رنگ و گل آلود بود اراق سو با نظر تیره کومیک
 که جزو چمن است می نشیند بعد از رود میان موجود شد که واقعا آتش بسیار بد است بعد از ره یارق
 سو که آب زیاد و بدرنگ بدی داشت و بار کالسکه را با آب زردن پس از آن خاصه پورت که
 منزل است شدیم) چمن با سوزنا و دبل مثل طوایف اگر ادساج بلاغ مگرمی و چهار دولی و غیره
 میزنند از خاصه پورت باید به بندر بطرف و فسل رفت صبح زود برخاسته سوار کالسکه شده رانیم
 صحرا قدری خشک و کمرست دست راست بغاصه کمی منتهی به تپه میشود و دست چپ جلگه
 راه زیادی که طی شد از کالی سر از بر شده از یک رودخانه گذشتیم که اینجا سرحد مملکت ترک است
 باد اغستان و رودخانه آب زیادی داشت از طرف رودخانه روها قلعه بنا کرده که همیشه
 سالکات و سوار در اینجا ساخلو است بعد از رودخانه دیگری عبور شد اینجا با دست بگو بهای
 سخت و دره بای پر درخت حمیب و اغستان منتهی میشود اینجا با هم قلعه و ساخلو از دولت
 روس بود قدری دیگر که راه طی شد از رودخانه بسیار بزرگی که بقدر راس آب داشت و جسر
 طولانی بر روی آن کشیده بودند گذشته رسیدیم با آبادی چرپورت اینجا آبادی و عمارات
 و سر بارخانه با و قراقا و خانها با انواع و سواره و صاحب منصبان زیاد ساخلو دارند کینیا زلیکوف
 اصلش کرجی و حالا حاکم و اغستان است با همه صاحب منصبان نظامی قلمی حاضر بودند افواج صف کشید
 ایستاده موزیک میزدند پایده شده از جلو قشون گذشته و در عمارت که بنا حاضر کرده بودند شدیم
 این کینیا زلیکوف سبت و دو سال قبل از این وقتیکه مارشان با رایتیکی جانشین قفقاز بود
 با لچی گرمی نامور طران شده بحضور ما رسیده بود خلاصه بنا خورده سوار شده رانیم این آبادی
 چرپورت در حقیقت همه ارتشون و ساخلو و خانها و عمارات مال صاحب منصبان و غیره است
 از اهل و اغستان هم چند خانواری آورده و نشاندند از زنهای صاحب منصبان که مثل خانهای
 فرنگستان بودند اینجا زیاد دیده شد از رعایای اغستانی که امروز در عرض راه و اینجا با دیدیم
 بالنسبه بطایفه چمن با و غیره قدری مغلوک و فقیر بودند بعد از آبادی چرپورت الی بطرف و فسل دیگر

Pelronsky

دیگر آبادی نیست که سه چاه خانه بسیار محقر که عوض میشود دست راست نزدیک جاده تپه بامی بلند
 که جنگل بوده و اشجار را بریده و حالا همان ریشه مانده و سبز شده پشت این تپه باکو بهای بزرگ
 و اغشان و غیره است دست چپ الی آخر که منتهی بدو یا میشود همه جا صاف و سطح و بعضی جا از
 و باقی عطف و غیره است اما بسیار صحرای مهیب و لیکریت آب بسیار کم دارد و گاهی یک بند
 دیده میشود که از رودخانه برای زراعت بصر آورده اند آنهم آبش لجن و گل آلود و بدام روز در هر
 چاه خانه سوخته زیادی از فراق حاضر بودند که بنوبه عوض میشدند و همه جا پیشین کالسکه اما
 از سوخته بود و گاهی هم در صحرا شوق اسب اندازی میکردند خالی از تماشا نبود یک دفعه از دست چپ
 صحرا دیدم از کنار فاق ابر سیاه تیره برخاستم کم کم معلوم این ابر محقر است قدریکه بلند شد
 درست ملاحظه کرده دیدم همراهم سیاهی طلخت الحمد بقدر که این همه طح نزدیک مانده به
 حاصل زرتی که پایش راز ما بود ریخته قدری هم که باز از حساب و شمار خارج بودند از بالای
 سر ما کشند ما هم سذرانده از آن محل که شتم قدرت خداوند را از اینجا متوان فهمید که این
 همه طح یعنی چه بگنجا میروند چه میکنند و چگونه خلق شده اند اگر حکم شود باین طعمها در آنی شهر را
 بنحورند و تمام می کنند که حدی با هیچ حربه چاره نمواند بکنند خیلی هم طح بزرگ درشت و خیزی
 غریب بودند الحمد بقدر بجز گذشت و روی کالسکه باز ریختند همین طور را اندیم تا دو ساعت
 بغروب مانده به بندر بطرف و فسلکی رسیدیم پشت آبادی بندر کوه و تپه های سبز است صحرا
 پر عطف خوبی دارد بلدرچین زیادی داشت خود آبادی بطرف و فسلکی هم در روی تپه و کنار دریا
 واقع است و روستا در آبادی اینجا خیلی زحمت کشیده اند اول آبادی قدری دور تر از این جا
 و همش تر خاست بوده است بندر جلو دریا با بانگت و آبگت و سنگهای بزرگ بقدر سیه
 هزار تومان مخارج نموده حوض کرده اند و یک راه باریکی که کشتی داخل شود از دریا گذشته
 برای اینکه کشتی از صدمه امواج آسوده اینجا لنگر بندازند عمارت حاکم نشین که خود کینیا زلیکوف
 در کنار دریا ساخته است برای ازینت کرده شهر را چراغان و آیین بسته اند از پرق و شعل و غیره

Shirinsky

و از هر طبقه مردم بودند ایرانی ارمنی فرنگی و اغستانی قرآن که جی عثمانی و غیره پیاده شده از
 جلوصف نظام گذشته وارد عمارت شدیم بیکر و وف و ناظم خلوت و این حضور که با بار بار از
 ما بگرفتند جلوتر آمده بودند با حکیم الممالک و دندان ساز که از راه حاجی ترخان عمده بار بار یک روز
 پیش از ما آورده و داخل کشتی ما کرده بودند همه دیده شد کشتی ما که باید سوار شویم همش الکندر سزار
 بویج با سم و لیعهد روس و مال کمپانی مژگور است در لنگرگاه حاضر بود بواسطه عدم اعتبار دریا
 عمده داشتیم که زلف کشتی برویم و از بنظر کینیا زلیکوف تدارک شام دیده شهر را چراغان کرده
 بود بعد از یک ساعت توقف در عمارت رفتیم کشتی یعنی سوار کالسکه شده رو بدریا رفتیم کینیا زلیکوف
 و همه صاحب منصبان حاضر بودند راه مر اشنیب بود با کالسکه همه جا رفتیم تا دم بلج جوی بلندی که
 روی آب تا کشتی بسته بودند اینجا پیاده شده الی کشتی پیاده رفتیم چون نمیدانستند که مجتاجیم
 برویم کشتی را آتش نکرده بودند سه ساعت طول کشید تا کشتی را آتش کرده حاضر نمودند سه سال
 اعظم و سایرین باز عمارت رفته شامیکه کینیا زلیکوف حاضر کرده صرف نمودند بعد از شام
 کینیا زلیکوف را احضار کرده اظهار کمال رضامندی نمود از زحمات و خدمات او کردم
 و حقیقه در منازل عرض راه از زدن چادر و حاضر کردن لوازم استراحت ما و سوار و غیره ذره
 کوتاهی نکرده بود خلاصه چهار ساعت از شب گذشته حرکت شد چون بواسطه کم عمقی خروج این
 حوض و بندر که مثل یکت رودخانه است در شب مشکل بود بسیار باتانی بر راه افتادیم یک ساعت
 طول کشید مجبور از بندر تا بواسطه دریا کم کم تذکره را اندیم هوایم خوب و مساعد بود تا نادریا
 هر قدر آرام باشد طلب شخص اطمینان ندارد حالا قدری سامی و احوالات عرض راه را امروز
 مینویسم دیات عرض راه از خا صه یورت الی بطرف و فسلکی از این قرار است اول بچیکت دوم
 انخل اغول ستم قادر یورت بعد کیزیل بعد خانا یورت قرین باق سامی دست چپ هزار و
 دو بیست خانوار مسلمان و د اغستانی دارد که از دور پیدا بود دست راست و در امنه کوه
 بلیت لی اغول و قالاتا پیدا است اول رودخانه که عبور شد باق سامی است که سمر حد چین با

Requiersff Alexander Sevastich Mereure

باد اغستان بعد پانچ ازین رودخانه که میگذرد طایفه قوموق داغستان می نشینند زبان اینها
 زکی خبنا نیست و صنعتشان اینست که ز ناسنائل برکت داغستانی میبافند و مرد با آهنگری و اسلحه
 سازی میکنند از بر قسم رسیدیم بچاپارخانه چاپ چاق از اینجا بقریه قارلاپورت که در کنار
 خانه آن داش واقع و بهما اینجا سرحد چپنا و ترکست باداغستان و روسها هم در اینجا قلعه دارند بعد
 از رودخانه قوی سویی که بسیار بزرگ است و جسر دارد گذشته به چرپورت که نهار خود دیدیم رسیدیم
 از چرپورت بچاپارخانه شامخال و کرمانی در کنار رود اوزون که بسیار کوچک است واقع است
 بعد بطروفنسکی بنای بطروفنسکی و آبادی اینجا سنه هزار و شصت و چهل و شش مسیحی است و حال او
 هزار نفر جمعیت دارد شهر در بند هم جزء حکومت داغستان است خلاصه دریا خوب بود اما او
 طوفان داشتند جزال کوشلوف هماندار و ملوتین و امیران بزرگ کشتی که مردیش سفید چهره است
 با سه نفر معاون و نایب جنلی با وقوف در کشتی بودند عمده جات کشتی باد که به بند یک رسته نوزگان
 روس هم با تمام بار بای با جمیع طرین در این کشتی بودند سوای محقق که در وینه عرض کرد و باز او را
 بچاپاری بطهران بفرستیم با و کفتم مثل سفر سابق فرنگستان گویا باز عقب بمانی آن بود که رفت و ملکر
 در خاصه پورت ازور رسید که در حاجی ترخان ناخوش شده مانده است و احتمال دارد در ماه رمضان
 بطهران برسد وقت غروب از ایشان باد که به کشتیم که تنگه بسیار بدست اطراف تنگ
 و جزیره دارد که خیلی در کشتن از اینجا احتیاط لازم است الحمد لله تاروشن بود که کشتیم و کشتی
 بسیار خوب میرفت ساعتی چهار فرسنگ یعنی سه فرسنگ و نیم یقیناً دو سال است این کشتی را
 در انگلیس ساخته و باین دریا آورده اند کنت زالوسکی وزیر مختار طریش هم که مأمور ایران است
 وینه همراه و در کشتی است شب سه شبته بعد از شام خوابیدم اما بهیچوجه خوابم نمیداد و اولاً بخیر
 دور کشتی که متعلق بنگران است و کشتی را با سگان برانهای قطب میگرداند نسبت به دور کردن
 سگان از بخیر با واسطه حرکت صدای منگری احداث میشود با قسم مختلف مثل صدای مرغ یا
 وزغ یا کاد و یا اشخاص خم خورده ناخوش که بنالند تا نیا از اول شب دور افق برهم خوردگی پیدا

کرده یا دمی آمد و ابر بای سیاه پیدا شده بود که بیم طوفان و برهم خوردگی بویام بود مبرقده غلطیدم خواب
 بزود کاهی پنجه نگاه بدریا میگردم میدیدم آب دریا خیلی بالا آمده موجهای بزرگت پیدا شده باز
 بخیال میافتم میخواستیم کم کم کشتی بنای حرکت و کان را گذاشت و ما را میغلطاند بالاخره الی
 صبح خوابم نبود بر خاسته نماز صبح را خوانده قدری راه رفتم بعرضه کشتی عروج کرده دریا را تماشا
 کردم آفتاب که برآمد کم کم زوی آبرامی گذاشت و باد مساعد آمد بر ما هم مقرر شدند بوا اعتماد
 پیدا کرده آمدیم باین کیساعت و نیم خوابیدم بعد برخاسته باز گردش کردیم دریا آرام و بسیار خوب
 بود شکر کردم و نهار خوردیم درین پن امیرال پیغام فرستاد که سواحل کیلان پیدا شد بسیار شگوف
 شده آدم بالای عرشه کشتی با دو برین تماشا کردم سواحل را دیدم کم کم برج انزلی که شش سال
 قبل بحکم ماساخته شده بود با یکباغ بسیار خوب پیدا شد در ساعت ظهر بلنبرگ گاه بندر انزلی
 رسیدیم کشتی لنگر انداخت اگر چه مردم آمدن ما را فردا که روز پنجشنبه است و چهارم است می
 دانستند اما همه در ساحل حاضر و ایستاده بودند که جبهای انزلی آمدند دور کشتی را گرفته کشتی بخار
 مخصوص ما که در انزلی است قدری دیر رسید چون بنیاد استند امروز میرسیم آتش نکرده بودند ممدی
 قلیخان و این تسلطه و سلطان حسین میرزا و حکیم طولوزان و چند نفر دیگر بکر جبهای انزلی که
 نشسته رفتند با انزلی که چهار آب دریا خیلی بالا رفته باین می انداخت بعد از یک ربع عشت
 کشتی ما رسید بکشتی بزرگت وصل کرده تخته پل انداختند رفتم میان کشتی خود مان با همه نوکر با جبر
 کوشلوف هماندار و میلویتین و امیرال و غیره آمدند کشتی و دایع کرده عرض شدند بحال التفات
 از هر جهت در حق آنها مبذول شد حکیم الممالک در کشتی روسها ماند که بار بار از عقب بفرستند
 ما را دیدم برای ساحل و الحمد لله تعالی سلامت وارد انزلی شده شکر خدا را بجای
 آوردیم (اشخاصی که از طهران و غیره آمده بودند و در اینجا حضور رسیدند از اینقرار است
 علاءالدوله اللهقلی میرزا الطحانی حاکم مهران که از مهران آمده بود حاجی خازن المملکت
 مقبر الممالک ساری اصلان امین خلوت قوثر آقاسی باشی قرآش باشی

غلام حسین خان پیشخدمت نایب ناظر میرزا کی ضیاء الملک حاکم کبلان محمد
 ابراهیم خان برادر فرخ خان حسین قلی خان سرتیب میر شکار با اتباع محمد حسن خان
 پیشخدمت مسرور میرزا پیشخدمت میرزا عبداللہ خان نوری پیشخدمت میرزا
 احمد خان پیشخدمت پیر علاء الدولہ فضل اللہ خان شاطر باشی مشکور میرزا
 جبار خان اسحق خان پیشخدمت علی نقی خان پیش خدمت غلام حسین خان اشرفی
 شیخ الاطہا آقا حسین علی آبدار حاجی قاسم باقر خان سربنک موزیکان چہا
 از فرج ششم تبریز دولت نفر خلاصہ روز چہار شنبہ بیست و سوم رجب بود کہ وارد انزلی شدیم
 دوشب در انزلی توقف کردہ جمعہ بیست و پنجم بہ شہر رشت آمدیم دوشب ہم در رشت اتران
 کردہ یک شنبہ بیست و ہفتم بہمت دار الخلافہ حرکت کردیم منزل آمدہ روز جمعہ ہفتم شہر
 شہان المعظم بسلامتی و خوشی وارد دار الخلافہ طهران شدیم نایب السلطنہ و سایر وزراء
 و نوکر با ہم کہ در طهران بودند در قزوین و کرج
 و کن تا ورود بہ طهران متدرج جا آمدہ

بجھور رسیدند ما برس نیش

۱۲۹۵

ہجری

MIRZA MOHAMED SHRAZI
ملک الکتاب
BOMBAY



Z'ELLA-SOLTAN SOLTAN-MASSOUD MIR.'A.



ثانی
هو الله تعالی

الحمد المحمود و قدرت آثار قدرته فی جمیع الموجودات و در تحت سموات افضاله علی کل المملکات
روزنامه حمد معرا و تبر از ثواب نقض و خلل مخصوص ذات پاک خداوندی است که موجودات
را از کتم عدم من غیر استحقاق بساحت و جود جلوه ظهور و بروز داده است و شکر نامحدود
نزد او را میجوید است که مملکات را بخلعت وجود آراسته و پیراسته فرموده است و شاء لا
تخفى شیء جهنمی است که سرسلسله موجودات ذر عرفان ذات مقدس اشغاف بجز نموده
چه بدیع آثار صنع و قدرتش جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه و لاله غیره و در وجود محدود بر اول
موجودی که لولاه ما خلقت الارض و السموات ولم یعبد خالق الموجودات ولم یظفر شیء من
المملکات اکره و اوسط فیض آفرینش بود نمی نمود محل اجتهات را آبا بادی کل و نماینده
نبی محمد آنکه چو نامش بر آوری بزبان برای سجده شود پشت کائنات و دوما صلوات
علیه و آله و صلوات بیکران بر آل او لاد و احفادش باد که مشاعل هدایت و مصابیح
مضیئه و لایتند و تسک بذیل ارادت ایشان سبب سعادت و رشکاری اهل منی کمال
سفینه نوح من ربه با نخی و من تخلف عنی ضل و عوی فاجعلنا یا الهی فی زمره اجابتم و اولیائهم
یا اله العالمین و بعد از ادای حمد و ثنای حضرت اله و نعت خاتم انبیاء و آل طاهرین حفظا و ادای شکر
اطلاله الممدوده و شکر اعلی بیان منظر قدرته و سلطنته
مخفی نماید که کلام الملوک ملوک الکلام آثار منظر سلطنتش
در هر زمان بیسب و استلذاذ بکلمات بیغ و در جمیع اوقات ممدوح لهذا این عهد قاصر

مثل



۶۱۲
۴۱۳

میرزا محمد شیرازی المنقح بملک الکتاب با قلت بضاعت و عدم استطاعت لازم دانسته که
 نسخه مبارکه مسافرت فرانکستان در کمره ثانیه اعلیحضرت قدر قدرت قومی شوکت
 اقدس همیون شهریار کشورستان شهنشاه کیتی بخش ممالک ایران ابوالمظفر ناصرالدین
 شاه فاجار خلد الله ملکه الی آخر الزمان را بحلیه طبع آراسته و پیراسته اگرچه مطبع را از طبع
 این کتاب مستطاب محلی و مزین داشته کمال سعی و اهتمام را مرعی که بطرازینق و خط رشیق
 نستعلیق به تصحیح وافی و تفتیح کافی مطبوع کرد و خالیاً عن التحریف و التعمیر و تضاد و بدعکوس مبارکه
 از دارالسلطه لندن طلبیده که مزین اوراق کرد و

تدا محمد در این
 وقت بتایید قادر ذوالجلال و بقرآقبال من اجل جناب جلالت مآب عظمت و حیثیت
 نصاب فوت و ابهت انتساب قواماً للقر و الاقبال و نظاماً للشوکت و الاجلال الابر
 الاختم خدایگان چشم سرکار بوزاب مستطاب سپهسالار عظیم مختار الملک وزیر خط
 و کهن ادام الله ظلّه العالی در بندر معمره بمبئی طبع را بان زیور بخشیده و ضمناً خود را
 منقح و امیدوار از حضور پر نور فیض کجورش نموده که موجب حصول آمانی و آمال گردد امید
 که ظل عافتش محدود باد

مستطاب
 عظم
 الامام
 ۱۳۰۹

بنایح بیت و دوم شهر بیج الابر ۱۲۹۵ هجری مطابق

بیت و دوم فروردین ۱۸۸۹ هجری در دار الحکومت بمبئی

بیدار الکتاب میرزا محمد شیرازی رشید کمال

تخریب یافت ۱۲

هر کس از صاحبان عظام کرام طالب و داعب این کتاب مستطاب بوده باشد در بمبئی
 در محله عمر کاری مکان نمبر ۲۸ از زو بانی طلب
 فرمایند

